

رژیم بداند؛ اعتراض مردم را پایانی نیست

تظاهرات و درگیری دیگری علیه پاسداران و مأمورین انتظامی شکل گرفت که پس از زخمی شدن چندین نفر و بازداشت هده زبانی از مردم توسط پاسداران سرکوب شد. این تظاهرات از پی قتل یکی از اهالی محل توسط مأمورین مسلح و در مراسم عزاداری او رخ داده است.

خبرها حاکی است که مأمورین شهرداری تهران همراه با بولدوزر و پاسدار و نیروهای انتظامی به شهرک فقیر نشین "کیان شهر" واقع در جنوب تهران یورش بردند، تا خانه های مردم ساکن این منطقه را که به زهم آنان غیر قانونی ساخته شده است ویران کنند. مردم شهرک از بزرگ و کوچک، زن و بچه، برای جلوگیری از ویران کردن خانه و کاشانه شان با پاسداران و مأمورین انتظامی درگیر شدند، در این درگیریها اهالی مورد ضرب و شتم پاسداران قرار گرفتند و تعداد کثیری هم بازداشت شدند.

دیروز، لغو یک مسابقه فوتبال، امروز تخریب خانه های مسکونی فقرا توسط مأمورین شهرداری و قتل یک شهروند توسط کمیته چپی ها و فدای تابستان داغ مضیقه آب آشامیدنی در مناطق آبادی های اطراف تهران و کرج و رشد تصاعدی قیمت آب و برق و پس فرود کمبود نان در سراسر کشور و ده ها و صدها مشکل و تحمیلی دیگر، این مطالبات و مشکلات را در رژیم مردم ستیز جمهوری ...

۳ ص

حوالی مرگبار تهران

- * کنگور سراسری دانشگاه ها
- * صدور مجدد گاز به شوروی
- * طرح اهدام "تورویست های اقتصادی"
- * سرکوب و حبسبانه در بلوچستان
- * بازگشایی مرز بین ایران و شوروی

۴ ص

- * نپال هم استبداد ادر هم شکست
- * خطر جنگی دیگر بر سر جامو و کشمیر
- * مساله لیتوانی ...
- * فاجعه هرات تجلی یاس و کینه ای کور
- * رژیم ترکیه علیه جنبش ملی کرد

۱۶ ص

- * انشعاب در سازمان فدائی
- * راه کارگر و شعار "انتخابات آزاد"
- * بیابیه گسست از حزب توده ایران
- * نامه سرگشاده جمهوریخواهان ملی
- * کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران
- * پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

۱۱ ص

بدنبال تظاهرات بزرگ مردم در ورزشگاه امجدیه و خیابانهای اطراف و تظاهرات و اعتراضات در شهرهای اصفهان، شیراز، ارومیه، تبریز و برتراری مقرر و ویژه حکومت نظامی در تعدادی از شهرهای کردستان، اکنون در روزهای پایانی فروردین، باردیگر در شمال و جنوب شهر تهران و در مراسم های عزاداری تعداد کثیری مردم به خیابانها ریخته و علیه رژیم شعار میدهند. رژیم مأمورین مسلح خود را برای مقابله و پراکندن تظاهرات مردم و بازداشت آنان گسیل داشته است. روزنامه های رسمی، که تاکنون نسبت به اعتراضات مردم توطئه سکوت پیش می گرفتند، برای اولین بار اذعان کردند که در تظاهرات شمال شهر که "علیه رژیم شعار داده اند و در نظم عمومی اخلال کرده اند"، فقط در تظاهرات پارک ملت به ادهای مطبوعات رژیم ۶۵ نفر بازداشت و روانه زندان شده اند.

در جنوب تهران، در منطقه جوادیه نیز

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان درباره

تظاهرات ضد حکومتی در تهران

۲ ص

پیام به کارگران و زحمتکشان ایران به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر

کارگران و زحمتکشان عزیز!
فرارسیدن اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر را به شما که با رنج و کار خود زندگی را بر همگان ارزانی میدارید، صمیمانه تبریک می گوئیم و امیدواریم این روزهای پر درد و محنتی که بیش از همه گریبانگیر کارگران و زحمتکشان میهن ماست، در پرتو رزمی متحد و پیگیر هر چه زودتر بگذرد و سعادتی و رفاه و آزادی نصیب همه ایرانیان سازد.

کارگران عزیز!
سرچشمه این امید همه دگرگونی های شگرفی است که در دنیای ما رخ می دهد. بانگ پر خروش صلح و آزادی شرق و غرب دنیا را در می نوردد. رژیم های استبدادی و خودکامه یکی پس از دیگری سرنگون و یا محو میشوند و مردم زحمتکش به سوی در دست گرفتن سرنوشت خودگام بر میدارند. آنچه در یکساله اخیر در جهان رخ داده در طی نیم قرن اخیر بی سابقه بوده است، تحولات عظیم و گاه پرشگفت در راستای نوسازی در اتحاد شوروی، فروریز نظام های تک حزبی و بسط دموکراسی در اروپای شرقی، خلع ظفر نمون دیکتاتور پینوشه و احتضار آپارتاید در افریقای جنوبی، به زانو افتادن صهیونیسم در اسرائیل تا ورزش نسیم آزادی بر بلندای قامت کوه های نپال، همه و همه نوید آن می دهد که هم استبداد و سرکوب، ترور و اختناق، شکنجه و اعدام در دنیای ما رو به افول است و دیر نخواهد بود روزی که میهن هم زده مانیز بار دیگر بهار آزادی را در آغوش کشد.

سرچشمه این امید همه آن فریادهای خشم و اعتراض مردمی است که در جای جای ایران در شرق و غرب و شمال و جنوب تهران، زیر برق اسلحه پاسداران، مرگ این رژیم تبعکار را طلب می کنند. از زمستان گذشته در پی

۲ ص

صدام :

"من ابر قدرت شیمیائی هستم"

صدام در یک نطق پر سرو صدای تلویزیونی اعلام داشت که با سلاحهای شیمیائی خود می تواند نیمی از کشور اسرائیل را نابود سازد. او در حالیکه "مکتبرانه" خود را ابر قدرت شیمیائی جهان می خواند یادآور شد که اگر اسرائیل دست به حمله به تأسیسات نو سازی شده اتمی عراق بزند، نیمی از آن کشور را در آتش خواهد سوزاند و به خاکستر تبدیل خواهد کرد. این نطق تهدید آمیز صدام، درست چند روز پس از کشف رسوائی انتقال ناگام چاشنی های اتمی که مأمورین او در آمریکا تهیه کرده و قصد داشتند از طریق انگلستان به عراق ببرند ایراد شده است.

صدام که در تنگنای پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت برای پایان دادن به حالت نه جنگ، نه صلح قرار دارد در همین حال سعی استوار گسیخته ای نسبت به مردم خود اعمال می کند و روزی نیست که از کشت و کشتار و شکنجه و بازداشت مردمش قائل به اندام روز هاپس از اهدام فرزند با زانفت خبر نگار ایرانی هفته نامه ابزروردانمه گردنکشی خود را متوجه خارج از مرزهای کشورش هم کرده است.

۵ ص

وفاق همگانی

صحنه ۸

امروز بایکوت

فر داسرکوب

صحنه ۷

انتشار سیصدمین شماره اکثریت

نشریه اکثریت با پشت سر گذاشتن ۶ سال از حیات مطبوعاتی، سال منقلم فعالیت خود را با انتشار سیصدمین شماره آغاز کرد. در این شماره اکثریت از جمله آمده است:
"ضعیف بودیم و خطا داشتیم، شاید هم نه اندک، اما در نگاهی کلی به کارنامه ششمین سال خرسندیم که نه صرفاً بطور نسبی بازماندیم و نه در ده های دگرگون ساز و به سمم خود تاثیر گذار بر آن در هر صه فعالیت خود بودیم."
دشواری نشریه در ششمین سال نه فقط در پیچیدگی شرایط و بضاعت کم ...

۲ ص

پانزده سال پیش

بر تپه های اوین

سمرگاه روز ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ جلادان ساواک رژیم شاه انقلابی بزرگ، شخصیت سیاسی برجسته و رفیق بنیانگذار سازمان مایژون جزئی راهبره بار فقا حسن ضیا ظریفی، عباس سورکی، مشعوف کلانتری، عزیز سرمدی، احمد جلیل افشار و محمد چوپانزاده و نیز همراه با دو رزمنده مجاهد: کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل را بر تپه های اوین مخفیانه ترور کردند و به شهادت رسانیدند. از آن زمان تا امروز کورست ۱۵ سال می گذرد اما یاد بیژن جزئی و همزمان نه فقط در قلب و روح فدائیان خلق ایران که در دل هر مبارز آزاده ایرانی زنده و پر فروغ باقی است.

۳ ص * * *

پیام کمیته مرکزی ...
بقیه از صفحه اول

اعتصاب قهرمانانه هزاران کارگر مجتمع صنعتی کفش ملی، نریاد حق طلبانه مردم ابعاد تازه ای یافته است، فشار اقتصادی برای مردم کمر شکن شده است، مردم دیگر طاقت تحمل این وضع را ندارند. میلیونها جوان بیکار آینده خود را تیره و تاری می بینند. حقوق و دستمزد و درآمد واقعی مردم هر روز کمتر می شود. قیمت ها حتی چند برابر شده اند. روز بروز سفره زحمتکشان خالی و خالی تر می شود و نه دولت رفسنجانی در فکر چاره است و نه رقبای نادانان. اقتصاد کشور که جولانگاه تجار غارتگر است، روبه ویرانی است. برای هیچکس ادامه این وضع قابل تحمل نیست. تظاهرات ماه های اخیر فریاد مردم جان به لب رسیده است که دیگر نمی خواهند فلاکت موجود را تحمل کنند. رژیم که قادر نیست بحران اقتصادی را مهار کند، بر شدت سرکوب می افزاید. اما زحمتکشان می گویند هر چه بشود از این بدتر نمی شود. سران رژیم که آینده خود را تیره تر می بینند، شمشیر تیز می کنند. آنها به سپاه و بسیج و کمیته دستور آماده باش داده اند. صدای اعتراض مردم خواب راحت را از رژیم ربوده. رژیم از خاموش کردن صدای اعتراض مردم عاجز مانده است.

کارگران و زحمتکشان مبارز ایران!

انقلاب بزرگ بهمن نشان داد زمانی که شما توده های میلیونی کارگر و زحمتکش بیاخیزید، رژیم هر چه قدر هم که ددمنش و مسلح باشد قادر نخواهد بود خیزش شما را جلو گیرد. تاریخ فراموش نخواهد کرد لحظاتی را که نفتگران تهران گلوی استبداد را در چنگ خود گرفته و آن را از پای در آورند.

اکنون نیز در هر کجا که فرصت و امکان باشد باید به اعتراض برخاست، هر گاه متحد شویم و متحد عمل کنیم رژیم را می توان و باید به عقب نشینی و تسلیم وادار ساخت. شما با اعتصاب خود گلوی رژیم شاه را نشردید. شما دست در دست همه مردم ایران رژیم خمینی را به نوشیدن زهر و پذیرش صلح وادار ساختید. شما امروز می توانید به نیروی اتحاد و مبارزه خواست های برحق خود را بدست آورید. زمان به نفع مردم و به زیان رژیم می چرخد، رژیم استبداد آخوندی بی آینده است.

کارگران عزیز!

سران رژیم که از خیزش های کارگری بیم دارند، اعلام کرده اند که میزان حداقل دستمزد را کمی افزایش داده اند، گرچه این خود موفقیت است. اما رژیم فریبکار هنوز حاضر نشده است نظام دستمزد دها را چنان تعدیل کند که وضع زندگی زحمتکشان بدتر نشود. علیه قم مبارزه و

خواست توده های وسیع کارگری، هنوز طبقه بندی مشاغل در بسیاری جاها معوق مانده و دستمزد کارگران ترمیم نشده است. علیه قم مبارزه هنوز جلوی قانون کار، قانونی که دست پخت خودشان است، را گرفته اند. آنها حتی اجازه نداده اند کارگران اتحادیه و سندیکای خود را داشته باشند.

در شرایطی که فشار اقتصادی زندگی کارگران را هر روز پریشان تر می کند، آخوند های حاکم یا همچنان به منازعات بی پایان بر سر پست و پول و مقام مشغولند، یا با خرج پولهای کلان در لبنان و افغانستان و دیگر جاها خرابکاری می کنند و یا در فکر آنند که در دزدی و چپاول اموال مردم و کشور و در کشتار و سرکوب مبارزات چگونه بر یکدیگر سبقت بگیرند. کارگران ایران برای تامین مطالبات خود هیچ راهی جز مبارزه متحد علیه این سیه کاریهای رژیم پیش رو ندارند. مبارزه برای افزایش دستمزد ها و ترمیم مستمر آن باندازه نرخ تورم، مبارزه در راه تشکیل سندیکا و اتحادیه آزاد و مستقل، مبارزه در راه حذف موارد ارتجاعی از پیش نویس قانون کار و تصویب فوری آن در راس خواست های صفتی کارگران است.

کارگران مبارز!

برای مطالبات سیاسی و برای خواست های اقتصادی همه با هم، با هر عقیده ای، باید که متحد شد. اختلافات گروهی و دسیسه های همال رژیم نباید در بین شما تفرقه اندازد. باید با کارگران سایر واحدها ارتباط برقرار کرد. باید به هر وسیله ممکن اخبار مبارزات کارگران و توده مردم را به گوش همگان رسانید. باید به کمک خانواده کارگرانی شتافت که انتقام جویانه اخراج و یا دستگیر می شوند و برای همه اینها، باید که هسته های مخفی کارگری اهرم و ساز مانده مبارزه دود زحمتکش گردد.

کارگران و زحمتکشان ایران!

باشد که این نسیم آزادی که جهان را می نوردد و دتر از پیش بینی های مین مارنیز در آتش کشد.

باشد که این خیزش ها و جوشش ها و جویبار های اعتراضی پراکنده توده های در گوشه و کنار میهن ما نیرو مندتر شود، به یکدیگر بپیوندد، رژیم را پس براند و به تسلیم کشاند و راه مرگ و نابودی رژیم ولایت فقیه را هموار و هموار تر سازد.

باشد که امسال جشن اول ماه مه نیز خاری شود به چشم رژیمی که از طلوع تازه مبارزات توده های به وحشت نشسته است.

پیروز باشید

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
اول اردیبهشت ۱۳۶۹

علامیه کمیته مرکزی سازمان در باره

تظاهرات ضد حکومتی مردم در تهران

مواطنان!

روز یکشنبه ۲۶ فروردین ماه ۱۳۶۹ یکبار دیگر هموطنان مبارز تهرانی در اعتراض به جنایات سران رژیم و ناتوانی آنها در بهبود بخشیدن به وضع زندگی باز دیگر به خیابانها ریخته و تظاهرات بر پا کرده اند. سران رژیم این بار هم به سپاه و کمیته ها دستور داده اند که علیه تظاهر کنندگان به زور متوسل شوند. نیروهای ارتجاعی سپاه و کمیته در مقابله با تظاهرات مردم به تیراندازی متوسل شده و تعداد بسیاری را بازداشت کرده اند. از جمله خبر رسیده است که تنها در جریان سرکوب تظاهرات مردم در پارک ملت در شمال تهران بیش از ۵۰ نفر بازداشت شده و به سیاهچالهای رژیم افکنده شده اند.

علاوه بر آن خبر می رسد که در جریان مراسم ماه رمضان تظاهرات متعددی در اعتراض به هیات حاکمه صورت گرفته است و مناطق مختلف جنوب و حاشیه تهران از جمله در جوادیه و کیان شهر مردم به اعتراض برخاسته و با مأمورین رژیم به زور خورد پراخته اند.

این تظاهرات زمانی صورت میگیرد که چند روز پیشتر از آن، بین نیروهای سرکوبگر رژیم و مخالفان حکومت در بلوچستان نبرد مسلحانه شدیدی بوقوع پیوست. طی این درگیری بنا به اتراف مقامات رژیم حداقل ۱۸ نفر قربانی و صحتیگرایی سپاه و کمیته شده اند. گرچه رژیم هیچگاه ارقام واقعی جنایات خود را منتشر نمی کند اما همین رقم اعلام شده قربانیان حادثه خونین بلوچستان موید آن است که این درگیری سنگین ترین و یاروکی مسلمانان حکومت در ماه های اخیر در این منطقه بوده است.

نا رضایتی و نفرت عمیق مردم از سران حکومت هلت اصلی روحیه مبارزه جوئی آنان است. برخلاف تصمیمات پوچ دولت رفسنجانی و وضعیت زندگی مردم و خیمتر شده است. این حوادث یکبار دیگر اثبات کرد کاسه صبر مردم از جنایت آمرینی، از فساد و زورگوئی و از وعده های دروغین مسئولان لبریز شده است. مردم در رویارویی آشکار با رژیم و نیروهای سرکوب آن استوار تر شده اند. هموطنان آزاده!

سران حکومت در فکر مردم و کشور ما نیستند. آنها قبل از هر چیزی در فکر حفظ حکومت خود هستند و بخاطر آن به هر جنابیتی دست می زنند. آنها تاکنون هزاران آزاده ایرانی را در زندانها به قتل رسانده اند. آنها با ادامه دادن به جنگ به خاطر اهداف ارتجاعی خود، بیش از ۷۰۰ هزار نفر از ایرانیان را کشته، معلول و یا مفقود الاثر و بیش از یک میلیون نفر را آواره کرده اند. بر اثر جنگ هشت استان کشور ویران شده است. در اثر ادامه حکومت فقها تا امروز چند میلیون نفر از هموطنان ما گرفتار بلای خانمانسوز اعتیاد شده اند. میلیونها نفر دیگر از داشتن کار و مسکن محروم مانده اند. میلیونها نفر وطن خود را اجبارا ترک کرده اند. اقتصاد کشور فلج و خفقان بر سراسر ایران حاکم شده است.

مسئولیت تمام این جنایات و ویرانگریها بر عهده سران حکومت است. آنها فاقد هر گونه صلاحیت برای اداره کشورند. آنها با اعمال خود نشان داده اند که با ایران بیگانه و با مردم آن دشمن هستند.

سران رژیم بدانند که با سرکوب صدای خلقی جان به لب رسیده جز مرگ نیستی و نفرین تاریخ هیچ آینده ای برای خود رقم نخواهند زد. اینان، که امروز گوششان از شنیدن صدای اعتراض مردم عاجز مانده، در زمانی که این اعتراض به انقلابی دیگر فرار و کنید، دیر خواهد بود که بگویند: "صدای انقلاب شمارا شنیدیم!"

مواطنان!

در برابر اینان، که جز با زبان سرکوب و کشتار با مردم خود حرفی ندارند، باید که متحد شد. باید که دست در دست هم اعتراض را به تعرض کشانید و بر گور ننگ و نکبت ولایت فقیه بهار آزادی را بار دیگر در آتش کشید.

کمیته مرکزی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۲۸ فروردین ۱۳۶۹

تشکل حق کارگران است، هر گونه محدودیت در راه تشکیل و فعالیت اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری باید از بین برود

قانون کار باید حق اعتصاب را بر سمیت بشناسد و تصریح کند که دولت و کارفرما حق انتقام جوئی از کارگران اعتصابی را ندارند

این تلاشهای ستایش انگیز در پیوند با سیاست دمکراتیزه کردن نشریه و تامین شرایط برای مباحثه و تبادل نظرات به در جاتی امید بخش بوده و می رود که به بار بنشیند. امید آن داریم در آینده بتوانیم در راستای انعکاس رنج و رزم مردم کشورمان، افشای تبهکاریهای رژیم جمهوری اسلامی بازتاب رخدادهای و تحولات جهانی و شکوفائی برخوردار آرد اندیشه ما به سم خود هر چه موثر تر ادای دین کنیم."

تلاش نشریه اکثریت در انجام تعهدات رزمجویانه و انسانی، در روشنگری و بازتاب واقعیات ایران و جهان و سهم گیری در رشد و اعتلای اندیشه های کار ساز شایان توجه است. ما برای کارکنان نشریه اکثریت موفقیت های بیشتری آرزو می کنیم.

انتشار سیصدمین شماره ...

بقیه از صفحه اول

دست اندرکاران آن در بازتاب واقعیتهای بشدت محمول، که خود حفظ ادامه کاری آن بوده است.

آغاز ششمین سال نشریه اکثریت مصادف بود با تاثیر همگردد مجموعه هاولی که نشریه اکثریت را از اتکابه بخشی از نیروهای دست اندرکار بویژه بخشی از رفقای بنیانگذار آن محروم کرد. تلاشها برای ترمیم این رخم هنوز در حد اقتضای شرایط به نتیجه مطلوب نرسیده است. طی سال گذشته تک تک کارکنان در بخش های مختلف نشریه: فنی، تحریریه و چاپ و توزیع با درک اهمیت ویژه سیاسی ادامه انتشار اکثریت بی وقفه کوشیدند زمینه را برای تثبیت ادامه کاری آن مهیا کنند.

رژیم بداند؛ اعتراض مردم ...

بیتیه از صحنه اول

اسلامی پایانی نیست .

رژیم تاکنون بجای پاسخگویی دست به بگیر و ببند و تهدید و سرکوب و تیراندازی و بازداشت زده است، در حالیکه هیچ سرکوب و بگیر و ببندی نتوانسته است این اعتراضات را خاموش سازد. تمهیدات سرکوبگرانه چاره کار نیست. دوام و گسترش اعتراضات علیه رژیم نشانه بدتر شدن وضع زندگی و معیشت و ناراضی بیشتر آنان از رژیم و ناتوانی دولت از پاسخ به نیازهای روزمره و حیاتی آنان است.

مردم از فلاکتی که گریبانگیر جامعه است، از کمبودی که روز بروز بیشتر می شود، از کمحیالی که بر سر هر کوی و برزن بر آنان روا می شود، از اختناتی که امان از روزگارشان گرفته است، از فسادی که وابستگان و نورچشمیان رژیم در آن فوطه ورند، از فقدان آزادی، از تجاوز به حریم زندگی، از سفره خالی، از تحقیر شدن ما چنانچه به لب رسیده است. مردم منتظر بهانه هستند مرجا که فرصتی یابند، هر جا که تجمعی فراهم آید هر جا که چشم در چشم زورگویان قرار گیرد، چشم و اعتراض فرو خفته و سرکوب شده و ابر سر رژیم بیارند. در کجای دنیا گلوله و سرنیزه توانسته است ناراضی را آرام و صدای اعتراض را که از اهتاج برمی خیزد، خفه سازد، اگر رژیمی ها تاریخ نمی دانند و منطق نمی شناسند، تجربه رژیم شاه را که خود درگیر مقابله با آن بوده اند را بیاد بیاورند و اگر چشمانشان آنقدر تابینا شده که حتی ۱۲-۱۰ سال پیش را هم نمی توانند ببینند، رویدادهای یکسال اخیر در امریکای جنوبی، ۱۱ کشور اروپایی شرقی و همین چند روز پیش کشور نیال را مدنظر قرار دهند.

زمانیکه سران رژیم برای صدها مشکل اقتصادی و اجتماعی مردم هیچ چاره ای کارساز نمی اندیشند، زمانیکه مردم هر روز فقیرتر و فقیرتر می شوند و هیچ چشم اندازی هم برای بهتر شدن وضع وجود ندارد، وقتی هزاران هزار خانواده را بی مسکن پامان خدا رها کرده اند، وقتی به سرنوشت میلیونها جوان که آماده کار یا تحصیل اند اینقدر بی اعتنا می مانند، وقتی سران رژیم جز توی سر هم زن، جز چپاول بی امان اموال مردم و دولت جز قشون کشی و سرکوب کردولوچ و ترکمن، جز زندان و شکنجه و اعدام هیچ کاری برای این مردم نکرده و نمی کنند، تظاهرات و اعتراضات این خلق بجان آمده را پایانی نیست.

اگر امروز اعتراض و تظاهرات کوچک و صدها نفره است، فردا هزار هزار و ده ها هزار و فردای دیگر صدها هزار مردم وارد میدان خواهند شد. اگر امروز جمعیت تظاهر کننده به قدرت گلوله تفنگ پراکنده می شود، فردا پس فردا توپ و تانک را هم یارای مقابله با مردم میلیونی نخواهد بود و آنگاه بارگاه و جبروت آن فرو خواهد ریخت.

* * *

یادآوری لازم برای فعالین:

همانگونه که پیش بینی می شد آنچه که در جمعه ۲۷ بهمن رخ داد در روزهای پایانی فروردین ماه بشکلی دیگر تکرار شد. باید در انتظار تکرار مجدد اعتراضات و تظاهرات در اشکال و بدلائل دیگر بود، هر چه ماست که آحاد گنجی لازم را داشته باشیم اگر هیچ تدارکی برای شرکت موثر در تظاهراتی که غالباً فقیر مترقبه رخ می دهد وجود نداشته باشد قطعاً تاثیر شرکت ناچیز خواهد بود.

حفظ ارتباطات با همه دوستانی که می توانند در تظاهرات وارد عمل شوند، تعیین کننده است، در روزها و لحظات حساس خبرگیری لحظه به لحظه از همه آشنایان و همزمان و حفظ تماس با آنها باید در مرکز توجه باشد.

بوسیله تلفن یا هر وسیله دیگر باید همه هر چه وسیعتری از مردم را در جریان حوادثی که در شهر و در محله رخ دهد قرار داد.

سازتباط با خارج وسیله مناسب برای سراسری کردن و انتشار وسیع خبرهاست، هر چه سریعتر با هر وسیله ممکن که می توانی به خارج و به هر کسی که دسترس داری زنگ بزنی و خبر آنچه را که رخ داده است، منتقل کنی، این کار برای جلب حمایت مردم، برای تداوم بخشیدن به حرکت های پراکنده اهمیت کلیدی دارد.

در جریان برخورد با ماموران رژیم ممکن است کسی یا کسانی شهید، زخمی یا دستگیر شوند، باید بهر طریق که میسر است برای جلب کمک و ابراز محترمی و حمایت همگان از خانواده های آنان اقدام کنیم. این وظیفه ای انقلابی و همیقاآنسانی است.

پانزده سال پیش بر ...

بیتیه از صحنه اول

شاه که بیچ پچ خفته خلعتی بر آشفته خواب از چشمش بر گرفته و به تشویش بود که مبادا کار از کار بگذرد و تاج پادشاهی به تاراج رود، شب ۱۱ اسفند ۵۳ در دل ظلمات استبداد با خطوط چهره اش بر سر فلان خود نعره زد: "گورتان را گم کنید پدر سوخته ها، حالا وقت حزب بازی نیست. این دکان ها را تعطیل کنید. در این مملکت یک حرف بس است ...". و بدین سان خیل چاکران زبون و زبان پریده درباری به حزب رستاخیز خیزیدند.

همان شب بیژن گفت: "از این نعره ها بوی خون می آید". آخر ترس از مرگ، چشمان دیکتاتور را از حدقه بیرون آورده بود.

در سراسر زندان قصر سارسارت گاه بیژن و همزمان احساسی دوگانه پیچیده بود. خطوط چهره شاه بر صحنه تلویزیون که بیم از آینده ها آترایشیار کرده بود، بر چهره دل گرفته زندان رنگی از امید میزد. اما هنوز سال ۵۳ بود و صدای خلق راهنوز یاری آن نبود که هریده استبداد را در حلقومش بشکنند. شاه خود را در اوج قدرت می دید و مسلم بود که وقتی با چاکران چنین می کند با فدائی و مجاهد چه خواهد کرد.

فقط ۴ روز طول کشید که موج رستاخیز از قصر آریامهری به زندان قصر رسید. صبح بود و زندان تازه داشت زندگی ملول را آغاز می کرد که از بلندگوها تراثت لیست ها آغاز شد. تا ۴۰ نفر را صدا کردند. می گفتند با مسائل بیابید، معلوم بود که می خواهند از قصر ببرند. به کجا و برای چه معلوم نبود. هر کس از دیگری می پرسید "برای چیست؟ کجایم؟ برند؟". حدس و گمانها شروع شد. قوی ترین نشانه ها برای نتیجه گیری: "همه فدائی اند، همه از کادرهای موثر دست چین شده اند. تمام رفقای گروه بیژن را صدا کرده اند". بیژن می گفت: "هر چه هست مسئله جدی است و به ما (فدائی ها) هم مربوط می شود".

همه را به اوین و به سلولهای انفرادی بردند، بی آنکه هیچ کس جز خود آنها، بدانند که آنها را کجا برده اند. همه را در سلولهای انفرادی تقسیم کردند. سرگناه ۳۰ فروردین و انتظار که بعدها فاش شد، به فرمان شخص شاه آن گرامیترین سرمایه های این جنبش را بر تپه های اوین به خاک و خون کشیدند. و دیگران که در سلولهای انفرادی اوین بودند از شمارش روزانه صدای درهای سلولها فقط دانستند که هفت نفر را برده اند و دیگر هیچ.

* * *

وقتی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در سال ۹۰ "سازمان پرچمهای فدائی خلق ایران" در سال ۵۳ را پیش چشم مجسم می کنیم نیک پیداست که این جنبش چه تحول بزرگی را پشت سر گذاشته. از کجا به کجا رسیده است. راستی آنچه که آنروز بیژن می گفت و خط راهنمای سازمان بود با آنچه که امروز ما می گوئیم، و به

نام سازمان رقم می خورد، فاصله را از کجا تا به کجاست؟ راستی اگر این فاصله کم باشد تاریخ بیشتر بیژن را گرامی داشته یا ما را در مانده از درک زمان دانسته؟ راستی اگر این فاصله بسیار باشد آیا اینهم نشانه پوچی گفته های رهبران گذشته است یا نشانه قوت نیروی نو در سازمان؟

راست این است که بیژن امروز در قلب و روح همه فدائیان خلق ایران زنده است و زنده خواهد ماند. بد بخاطر هر آنچه او آنروز گفت امروز زنده است و زنده خواهد ماند. چنین موجودی را تاریخ هنوز نزاده است. زشت ترین جنایت در حق رهبران رفته آنست که از آنان رهبران زنده بسازند و کلامشان را مصداق عمل خود کنند. بیژن در قلب و روح مانده است قبل از هر چیز چون او پاسدار همه آن ارزشهایی بود که برای فدائیان خلق همواره گرامی بوده است. ارزشهایی که در شخصیت سیاسی و اجتماعی او شکفته بود. ارزشهایی که نه فقط از جانب فدائیان، بلکه در جامعه، حتی در طول تاریخ بشریت نیز، همیشه مورد احترام و ستایش اند.

او هلیه بی عدالتی و ستم و استبداد بر خاسته بود و در این خیزش هم نبوغ و هم شجاعت بسیار با خود داشت. این دوه تار و پود شخصیت بیژن بود و در ستیز با تباری او را از نیروی ایستادگی و از نیروی گذشت بسیار سرشار می ساخت.

آری تاریخ بشریت چنین فرزاندانی را همواره ستوده است. خواه به زبان مذهب، خواه به زبان ادب، خواه به زبان اخلاق یا هر مسلک و طریقی ارزش شناسی دیگر.

اما بیژن در قلب و روح فدائیان نه فقط به مثابه یک فرزانه نیک سیرت بطور کلی، بلکه به مثابه یک رفیق و یک همزمزم فدائی جای ویژه خود را دارد. رفیق و همزمزمی که جنبش ما و از آن خود می شناسد و از این تعلق نومی فرور و افتخار را در جسم و جان خود حس می کند. همان احساسی که همه ما نسبت به مسعودها و پویان ها، به حمیدها و رضی ها و انوش ها، نسبت به همه همزبان رفته مان داریم. همزبانی که لحظه لحظه زندگیشان و ذره ذره وجودشان همیشه و همه جا و وقت سازمانشان بوده و چقدر پرتوان و بیبریا.

اما بیژن برای ما، در میان همه این همزبان، باز هم جای گاملا ویژه ای دارد. او جنبش ما را یک گام بلند به پیش برد. او به جنبش فدائیان خلق کمک کرد. او سازمان را در درک واقعیت ناتوان تر ساخت. او نگاه ما را بسوی شناخت جایگاه مردم در مبارزه سازمان سوق داد. اینهم در همان راستایی است که نیاز زمان ما امروز، پانزده سال پس از بیژن، هنوز هم ما را بسوی خود فرا میخواند. زمان ما را بسوی واقع گرایی بیشتر، بسوی درآمیزی با طیف بسیار وسیع تری از مردم کشور خود فرا میخواند.

سیمای خندان و مصمم بیژن تا زمان های دور نه از پرده چشم فدائیان و از آزادخواهان دور خواهد شد و نه از یاد تاریخ؛ هر گاه مردم قتل استبداد از چشم و گوش و زبانش برگرفته باشند.

فرخ نگمدار - فروردین ۱۳۶۹

پیگرد، بازداشت، شکنجه و سرکوب مخالفین سیاسی باید قطع گردد

گفتگو

گفتم: - و اگر در سوکشان
ایر شب خواهد گریست،
هفت دریای جهان يك قطره باران بایند.

گفتم:
- دخالی ست شهر از عاشقان؛ و اینجا نماد
مرد راهی تا هوای کوی یاران بایند.

گفتم:
- چون روح بهاران آید از اقصای شهر،
مردها جوشد زخاک،
آسان که از باران گیاه؛
و آنچه می باید کنون
صبر مردان و دلآسیدواران بایند.

گفتم:
- «این باغ از گل سرخ بهاران بایند؟»

گفتم:
- «صبری تا کاران روزگارند بایند،
تا زبانه ای رعد و نيزه ای آذرخشان نیز هست،
گر نسیم و بوسه های نرم بهاران بایند.»

گفتم:
- «آن قربانیان پار، آن گلپای سرخ؟»

گفتم:
- «آری ...»

**و زپی خاموشی تو فائیش
ناگهانش گریه آرامش ربود؛**

شفیعی کلکنی

کنکور سراسری دانشگاه‌ها

روزهای ۱۳ و ۱۴ اردیبهشت کنکور سراسری دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی کشور برگزار می‌شود، تعداد داوطلبان کنکور امسال به رقم ۷۹۱ هزار نفر رسیده است. طبق اعلام سازمان سنجش و آموزش کشور، از این تعداد تنها ۵۶۰۰۰ نفر موفق خواهند شد و وارد دانشگاه‌ها شوند یعنی باز ۱۵۱ نفر تنها یک نفر شانس تحصیل دانشگاهی خواهد داشت. تازه طبق روال هر ساله، امسال هم معادل ۴۰ درصد ظرفیت دانشگاه‌های کشور به نهادها و نورچشمی‌های رژیم اختصاص خواهد یافت.

ارقام فوق از یک طرف نشانه اشتیاق جوانان کشور برای آموزش عالی جهت تأمین و تضمین زندگی بهتر از این آنان است که هم اکنون اکثریتشان از قبل خانواده‌هایشان ارتزاق و زندگی می‌کنند و از طرف دیگر بیانگر امکانات ناچیز و اسفبار رژیم در جذب جوانان برای تحصیلات عالی است و این در حالی است که رژیم مدعی است که در سال جاری اولویت بودجه به جای جنگ به آموزش و پرورش داده شده است.

راز "فیر خودی" مصون و پاک نگهدارد. همانطور که پیداست با ورود تنها ۵۶۰۰۰ نفر به دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی تعداد ۶۳۵۰۰۰ نفر از این داوطلبین کنکور یا همچنان پشت درهای دانشگاه‌ها خواهند ماند و یا جستجوی کار برای تأمین زندگی را دنبال خواهند گرفت. با ملاحظه اینکه بنا بر آمار رسمی در سال ۷۰-۶۹ تعداد ۱۴/۶ میلیون دانش آموز در سطح کشور مشغول تحصیل خواهند بود، پس از این هم بطور تصاعدی بر تعداد داوطلبین افزوده خواهد شد در اینصورت معلوم نیست برای این همه متقاضی تحصیل دانشگاهی برای سالمائی که در پیش است، رژیم چه برنامه‌ای در دست دارد. بازار با وجود خیل بیکاران جامعه قادر به جذب این همه نیرو نیست. مسلم است که اکثریت قابل ملاحظه‌ای از این جوانان وارد "بازار بزرگ بیکاری" خواهند شد که انواع و اقسام مشکلات و کج رویها در کمینشان است.

رژیم اگر مسئولیتی نسبت به سرنوشت صدها هزار جوان مشتاق تحصیل احساس می‌کند باید متناسب با افزایش متقاضی برای تحصیلات دانشگاهی و متناسب با افزایش و رشد جمعیت و نیازهای رشد جامعه به افراد تحصیلکرده، اقدام به گسترش دانشگاه‌ها و مدارس در سراسر کشور کند. جوانان کشور باید برای تأمین چنین امکانی که رژیم تاکنون در انجام آن کوتاهی کرده و یا سر باز زده است تلاش و مبارزه دامنهداری را دنبال کنند و به رژیم فشار بیاورند که بودجه مرصه‌های دفاعی و نظامی را کاهش داده و به این مرصه و مرصه‌های حیاتی دیگر اختصاص دهد.

سرکوب و وحشیانه در بلوچستان را محکوم می‌کنیم

فقیه را در برابر دیدگان خلق ستمدیده بلوچ بیش از پیش نشان داد. سال گذشته وزیر کشور رژیم در مسافرتش به پاکستان قرار دادی را با سران این کشور به امضاء رسانید که از جمله تأمین همکاری حکومت پاکستان در سرکوب نیروهای بلوچ مخالف رژیم بود. بر اساس این نقشه که یک و چه آن ظاهراً مبارزه با قاچاق مواد مخدر میباشد، قرار شد نیروهایی که بخاطر اقدامات سرکوبگرانه رژیم طی سالهای گذشته به مقابله با جمهوری اسلامی و مهاجرت به پاکستان ناگزیر شده و از آنجا به مبارزه خود با جمهوری اسلامی ادامه می‌دهند، تحت فشار قرار گرفته، دستگیر و تحویل ایران شوند. در این رابطه حاج بلوچ شربخش که یکی از منتقدین بلوچ و از سران جریانیت نام "جبهه وحدت بلوچ" بود و طی سالهای اخیر علیه رژیم جمهوری اسلامی به عملیات مسلحانه دست میزد روز ۲۶ بهمن ماه در کوئته پاکستان توسط عمال جمهوری اسلامی ترور شد. در بیست و دوم اسفند ماه نیز محل استقرار جمعی از نیروهای وابسته به جریان مزبور از جانب ارتش پاکستان محاصره شد که به کشته شدن تعدادی از طرفین منجر گردید. و بالاخره تهاجم اخیر تازه‌ترین برنامه سرکوب و کشتار نیروهای مخالف و خلق بجان آمده بلوچ است که براه انداخته شده است.

در نیمه فروردین ماه رسانه‌های رژیم اعلام کردند: واحدهای سپاه پاسداران، ارتش، کمیته بسیج مبارزاتی مناطقی در اطراف زاهدان را "جمع و تملک" اشرار ضد انقلاب و دزدان، مورد تهاجم قرار داده‌اند. در جریان این عملیات توای نظامی و انتظامی رژیم به کمک هلی‌کوپترهای توپدار از زمین و هوا مناطق لغوشان، دارباتی و رودماهی را مورد محاصره و حمله قرار دادند. به گفته رژیم ۱۸ تن از مخالفان حکومت کشته شده و تعداد زیادی نیز زخمی و دستگیر شده‌اند. در بخشی از مناطق، عملیات با دشواری بسیار برای قوای سرکوب حکومتی مواجه بود و چند روز طول انجامید. از تلفات رژیم آماری داده نشده است.

هدف از این عملیات، سرکوب و دستگیری افراد "جنبش ملی بلوچ" بود که برخی فعالیت‌های سیاسی و نظامی علیه رژیم را در این منطقه سازمان می‌داد. گفته می‌شود عده‌ای از سران طوایف نیز در میان قربانیان تهاجم رژیم بوده‌اند. دستگیر شدگان همه از مردم هادی محل می‌باشند. این تهاجم را نباید صرفاً تهاجم علیه یک نیروی سازمانی مخالف رژیم دانست. این یورش اساساً علیه مردمی است که در برابر ظلم و ستم استبداد آخوندی ایستاده‌اند. این سرکوبگری وحشیانه، چهره ضد مردمی و سفاک رژیم ولایت

آغاز صدور مجدد گاز به اتحاد شوروی

کشاورزی و سد سازی ایران را یاری دهد. رژیم جمهوری اسلامی طی این ۱۱ سال میلیاردها متر مکعب گاز را که ثروت ملی مردم ما محسوب می‌شد به بهانه عدم توافق روی قیمت آن سوزاند و هدر داد در حالیکه از همان ابتدایم، اگر سیاست‌های خصومت‌آمیز در مناسبات بین دو کشور، تحت لوای شعار "نه شرقی، نه غربی" از جانب ایران اعمال نمی‌شد، این امکان یقیناً وجود داشت که بر سر قیمت گاز در سطح معیارهای بین‌المللی توافق حاصل شود. بی‌اهتنائی رژیم نسبت به ثروت ملی کشور و اصرار لجوجانه سیاست‌های به اصطلاح "ضد اجنبی" و خودفرطانه، حاصلش چیزی جز محرومیت مردم محتاج کشور ما از یک درآمد سرشار نبود.

صدور گاز به اتحاد شوروی محور اصلی روابط اقتصادی و همکاری‌های فنی‌مابین کشور ما و اتحاد شوروی است و یقیناً در گسترش مناسبات دو کشور تاثیر و نقش خود را خواهد گذاشت.

پس از یک وقفه ۱۱ ساله، ماه گذشته صدور گاز ایران به اتحاد شوروی از طریق خط لوله سراسری در مرز آستارا مجدداً شروع گردید. توافق مقدماتی صدور مجدد گاز در سال گذشته در جریان سفر رئیسان به اتحاد شوروی و طی یک قرار داد بزرگ اقتصادی به امضاء رسیده بود، بر اساس قرار داد توافقی بین ایران و شوروی حجم صدور گاز روزانه ۸ میلیون متر مکعب و ۳ سالانه ۳ میلیارد متر مکعب خواهد بود که می‌تواند تا ۱ میلیارد متر مکعب هم افزایش یابد. این قرار داد ۱۵ ساله است. میزان درآمد حاصله از فروش گاز با محاسبه قیمت‌های کنونی (قیمت گاز ماهانه و بر پایه نرخهای بین‌المللی محاسبه می‌شود) در سال اول حدود ۳۵۰ میلیون دلار برآورد شده است. بر اساس توافق ایران می‌تواند از طریق اتحاد شوروی به اروپای شرقی و قریب هم گاز صادر کند. اتحاد شوروی پذیرفته است که در مقابل صدور گاز وسایل و تجهیزات فنی به ایران صادر کند و در اجرای ۱۹ پروژه صنعتی و فنی از جمله طرح‌های نیروگاه هسته‌ای، ساختمانی،

نه "تروریسم اقتصادی" نه اعدام

مدتی است که در مجلس و در خارج از آن پیشنهاد می‌شود همانطوریکه رژیم برای "ریشه کن کردن" اقتصاد و قاچاق مواد مخدر، تاجا تجمیان را اعدام می‌کند، کسانی را که در رابطه با مسائل اقتصادی مرتکب سوء استفاده‌های سنگینی می‌شوند که باز زندگی مردم ارتقا پیدا می‌کند، حکم اعدام را برای آنان نیز بمورد اجرا بگذارد.

کروبی رئیس مجلس در مراسم سالگرد تأسیس جمهوری اسلامی با مفسد فی‌الارض خواندن کسانی که مایحتاج عمومی و مواد غذایی را احتکار می‌کنند، آمادگی قوه مقننه را برای برخورد شدید با "تروریست‌های اقتصادی" بمثابة مفسدین فی‌الارض اعلام داشت. اما شیخ محمد یزدی رئیس قوه قضائیه با تصریح اینکه در اسلام چیزی بنام تروریست اقتصادی معنا ندارد، مخالفت ضمنی خود را با موضعگیری فوق اعلام داشت.

نیروها و افراد موسوم به تندرو از این فکر پیشینیانی می‌کنند. یک ماه پیش لایحه‌ای در این باره به مجلس برده شد ولی موفق تصویب و تأیید قرار نگرفت. لایحه فوق تنها متوجه تروریست‌های اقتصادی نبود، بلکه مقامات ناسد دستگاه

حکومتی را هم شامل میشد. اخیراً نیز تلاش مجددی آغاز شده است. طرفداران این فکر در رژیم بجای چاره اندیشی و تدبیر برای برقراری موازنه مرصه‌های تولید و تجارت و توزیع به فکر ترور و نابودی فیزیکی تروریست‌های اقتصادی افتاده‌اند، با نابودی فیزیکی عده‌ای از تروریست‌های اقتصادی نمی‌توان "تروریسم اقتصادی" را ریسه کن کرد. راه فارتگری و چپاول بی حد و حصر تجار را نمی‌توان با اعدام بست. برای حل معضلات اقتصادی و اجتماعی کشور باید نظام سیاسی و اقتصادی کشور را اصلاح کرد. برای نابودی "تروریسم اقتصادی" اولاً بر نامه‌ریزی مدیران مناسب با امکانات موجود و نیاز مندیهای مردم ضرور است. ثانیاً تمهیداتی در جهت تأمین منافع اقشار کثیر العده زحمتکش جامعه برای سرویس رسانی به آنها و شرکت دادن آنان در این امر، که در صورت نادیده گرفتن آن، طبیعی است که دستهای پنهان و آشکار تروریسم اقتصادی که در واقع از شیر ه جان بی‌رمق اقشار زحمتکش جامعه تغذیه می‌کند همچنان فعال بایشا خواهد بود.

صدور و اجرای هر گونه حکم اعدام باید برای همیشه در کشور مامنوع گردد

بازگشائی مرز

بین آذربایجان ایران و شوروی

مرزهای آذربایجان شوروی و ایران گشوده شد و مردم دو سامان با شور و اشتیاق فوق العاده به دیدار هم شتافتند و بر آرزوی دیرینه خود که سر به دهه ها سال زده بود، تحقق بخشیدند. این مرز ممنوعه نیز در روند تحولات در اتحاد شوروی گشوده شد و آن سیاست هائی که مردم مشتاق دودیار را از هم جدا میکرد، به گورستان تاریخ سپرده شد. با باز شدن مرز، آنکه اقوام و آشنائی خود را سالها گم کرده بود، یا سالها در حسرت دیدار باکو و تبریز بود و یا با کنجکاو در پی آشنائی با زندگی این با آذربایجان بود، با خوشحالی و شادمانی زیاد الوصف راهی دیار جدید شد. در طی ماههای اخیر بویژه ایام نوروز هزاران نفر از مردم دودیار پای در خاک همدیگر گذاشتند، به استقبال هم رفتند و تمف و هدایا نثار کردند.

مرز این دو آذربایجان در پی تشبیهای سیاسی در آذربایجان شوروی و طرح خواست بازگشایی مرز از طرف مردم این جمهوری و مذاکرات بین مقامات دو کشور گشوده شد. در روزهای هید با توافق طرفین، برگه های جهت دیدار سه روزه در اختیار متقاضیان ساکن در نواحی مرزی (تا هفت ۷۰ کیلومتر) گذاشته شد و امکان تردد در مدت نقطه نوار مرزی فراهم گردید، اما در عمل مردم از سراسر ایران، از تهران تا بندر عباس و دیگر جاها آمده بودند و هیچ مسالهای هم پیش نیامده بود.

مردم در دو سو با وجود اینکه آشنائی قبلی با هم نداشتند، پذیرائی گرمی از میهمانان تازه وارد می کردند، آنها را در خانه های خود نغمه میداشتند. افراد زیادی هم در ایران و هم در آذربایجان شوروی به استقبال میهمانان می شتافتند و از آنها آدرس آشنایان و نامیهایشان را پرس و جو می کردند و یا برای یافتن آنها، آگهی به روزنامه ها می دادند تا شاید از این طریق موفق به پییدا کردن آشنائی خود گردند.

مجموعه های مردم موقع آمدن و برگشتن هوش میشد، ایرانیان موقع آمدن وسائلی نظیر کفش، خرما، حنا، طبخ صوط دو کاسته به همراه داشتند و موقع رفتن با تلویزیون، تاپیر اتومبیل، دو چرخه، جاروبرقی، کالاسکه، چمدان، کیف دستی، هروسک و ... خاک شوروی را ترک می گفتند.

با باز شدن مرز، شهر لنکران که بدلیل مرز بودن جزو مناطقی بحساب می آمد که ورود افراد غیر بومی نیاز به اجازه نامه داشت، دیگر از حالت شهر بسته درآمده و به شهر باز تبدیل شده و ورود افراد غیر بومی آزاد شده است. سیاهی شهرهای مرزی (شهر آستارا در ایران و شهر آستارا و لنکران در اتحاد شوروی) در این سه روز بکلی هوش شده بود. بازار داد و ستد در این شهرها گرم بود. انواع اجناس خرید و فروش می شدند. کفش، آمپول یکبار مصرف، زیور آلات مصنوعی، خرما، حنا، پول و ... در جلیل آباد یک بازار بزرگ ایرانی برپا شده بود. ایرانیان در آذربایجان شوروی در بدر بدنبال اجناس کمیاب و یا گران قیمت بودند. خرید اینگونه اجناس تعجب

آذربایجانیهای شوروی را برانگیخته بود. دلان پول نیز کارشان به رونق افتاده بود. قیمت روبل از اوائل بهمن ماه تا ۱۵ فروردین بین ۱۱ تا ۴۴ تومان در نوسان بود.

باز شدن مرز، به شناخت نزدیک مردم دوسوی مرز از همدیگر کمک کرد. مردمیکه از ایران باز دید کرده بودند، از نبود آزادی های فردی و اجتماعی، گرانی، فقدان بهداشت و تحصیلات مذهبی تعجب می کردند. برای بسیاری از آنان تعجب آور بود که چگونه ممکن است در هروسی ها رقص و آواز ممنوع باشد؟! چرا از رادیو موسیقی شاد پخش نمی شود؟! چرا مردم حق انتخاب لباس ندارند؟! چرا مجازات نوشیدن مشروبات الکلی یا جزای دیده شدن موی زنان شلاق در ملاء عام است؟! در همین حال کسانی بودند که بجهت اعتقادات مذهبی به دیدار اماکن مذهبی و مساجد رفته و با علاقه در مراسم مذهبی شرکت می جستند و به خرید کتب مذهبی می پرداختند. مردمیکه از آذربایجان شوروی به ایران رفتند با مشاهده هینی وضع ایران، رفیبتی به ماندن در ایران نشان نمی دادند. در محافل روشنفکری، آنان که تمایل مذهبی دارند، پس از برگشت مردم می گویند: "اسلام خواهی ما جداز تحصیلات دولتی و قانونی است. ما اسلام را در حد دولت و قانون نمی خواهیم".

جوانائی که از ایران به آذربایجان شوروی آمده بودند، از فضای باز و آزاد نبودت یودات مذهبی و سیاسی استقبال می کردند. برخی از آنها بجهت امکانات مختلف نظیر امکانات تحصیلی که در اتحاد شوروی وجود دارد، تصمیم گرفتند که در آذربایجان شوروی بمانند. در همین حال آنها همو مآ فکر می کردند که وضع زندگی مردم خیلی بهتر از آن باشد که بود. خرابی جاده، ساختمانهای کهنه، وضع نامساعد نظافت شهرها و روستاها برای آنها غیر منتظره بود.

در هر دو سو توهم هائی که حاصل سالها جدائی و بی خبری از حال و روز یکدیگر بود می شکنند. اکنون پس از سال ها مردم در هرو سو مرز برای اولین بار فرصت یافته اند نیک و بد و رنگ و بوی زندگی یکدیگر را، نه از زبان مطاران، که آنگونه که هست ببینند و بشنوند.

قرار است در ایام هید فطر هم هبور و هرور آزاد شود. جمعیت هائی است که این بار در آنسوی خزر آفوش ترکمنستان و ترکمن صحرا نیز بروی هریزان گشوده شود.

صدام: "من ابر قدرت ..."

بقیه از صفحه اول
سالوسانه است که اینجمله دنیای قرب درباره آن تبلیغ می کنی و افعالی تو اند منشاء خطری برای مردم و کشورهای منطقه باشد؟

جداز اینکه قصد صدام در این میاهو پوشاندن رسوائی انتقال چاشنی های اتمی بوده باشد و یا ترساندن اسرائیل از یک حمله فافلگریانه و پیشگیرانه علیه تاسیسات اتمی، اولاین اقدام جنون آمیز در همین حد چهره تجاوز خواهی صدام را بر ملا می کند و بهمان اندازه باعث افزایش بی اهمادی مردم منطقه نسبت به داعیه صلح خواهی وی می شود. در ثانی واقعیت ها و شواهد حاکی از آنست که صدام قدری معتاد بهی سلاح شیمیائی در انبارهای خود ذخیره دارد و یا هم اکنون در حال تولید آنهاست. علاوه بر این موشکهای بالستیک با برد ۴۵۰۰ کیلومتری نیز که عراق در اختیار دارد قدرت و توان این تهاجم شیمیائی را به مسافتهای طولانی خارج از مرزهای عراق، منتهی الیه سرزمینهای ایران و سوریه و اسرائیل این "رقبا و دشمنان" عراق می کشاند. این قدرت تسلیحاتی شیمیائی زمانیکه با تفرهن های جنون آمیز و ادعاهای زهری جهان حرب همراه شود بسمولت می تواند منشاء خطر جدی و تهدیدی برای برهم زدن آرامش ناپایدار منطقه گردد، بویژه اینکه منطقه تاکنون بطور دائم آستنی و پذیرائی تشنج بوده است. حضور اسرائیل متجاوز و نیز رژیم جمهوری اسلامی که سوادای صدور انقلاب اسلامی اش را هنوز از سر بیرون نکرده است، و منتظر بهانه هستند تا حرکت دیگری در منطقه افروخته شود، این تهدید و نگرانی را دو چندان می کند. خاورمیانه و نزدیک بعثت موقعیت ویژه ژئوپلیتیکی خود که کانون کشکش های حاد و همیشه آماده انفجار است، مبتلا و اسیر رهبران و دولت های مستبد و مستکبری است که هر لحظه می توانند مصیبت های بزرگ برای مردم منطقه بیافرینند. هم رژیم صهیونیستی اسرائیل و هم رژیم ولایت فقیه بر ارضی می توانند از این گردنگشی های صدام توجیه و دستاویز مناسبی برای افزایش قدرت نظامی و آمادگی های رزمی بسازند و سیکل بسته و تهاجمی افزایش قدرت رزمی و میلیتاریستی منطقه را دامن زند.

علیرقم دستیابی عراق و همچنین سوریه به سیستم موشک های میان برد و سلاحهای شیمیائی انبوه در چند سال اخیر، اسرائیل همچنان از قدرت نظامی سرگیمه آوری در منطقه برخوردار

است. موشکهای دور برد با توانائی حمل کلاهک های اتمی، ماهواره های نظامی که تاسیسات و امکانات نظامی منطقه را زیر پوشش اطلاعاتی دارند و بعلاوه پایان بردن پروژه موشک ضد موشک در پایان سال جاری و یک ارتش مجرب آماده و حاضر به یراق با انواع و اقسام سلاحهای متعارف و پشتیبانی بیدریغ ایالات متحده امریکا همه و همه، هنوز برتری فعلی نظامی اسرائیل را تاچین کرده است. به پشتوانه این قدرت است که اسرائیل اخیراً سران کشورهای عراق و سوریه را تهدید کرده بود که اگر در رابطه با اسرائیل از جنگ انفرار شیمیائی استفاده کنند با "انتقام خرد کننده ای" روبرو خواهند شد. اسرائیل هم اکنون یک قدرت رزمی منطقه را نمایندگی می کند که هر روز و هر ساعت به سلامهای زرادخانه خود می افزایش. همین اسرائیل بود که در سال ۱۹۸۱ با بمب افکن های خود راکتور اتمی عراق را که گویا برای تولید اسلحه در نظر گرفته شده بود بمباران و ویران کرد و جهان حرب هم چندان صدائی بپا نکرد و یا سکوت برگزار نمود. جهان قرب تاکنون از بازگویی آنچه که در اسرائیل می گذرد و یا خود برای آن مهیا کرده و می کند خود را معاف داشته است و تنها در باره سایرین داد سخن می راند. سروصداهای اخیر قرب و کشورهای امپریالیستی نیز که آتش بیار معرکه شده اند حد اقل سودی را که نصیب آنها می کند و اداشتن این کشورها به پذیرش روابط و مناسبات دلفخواه و رونق بیشتر بازار سلاحهای مرگ بارشان است.

در شرایط تشنج آمیز منطقه خاورمیانه، هرگونه تقویت قدرت نظامی هر یک از کشورها و دسترسی آنها به سلاحهای مرگبار از جمله سلاحهای شیمیائی، برای مردم منطقه که تاکنون در اضطراب جنگهای دراز مدت و کوتاه مدت بسر برده اند، بیش از پیش نگرانی آور است و زندگی آنها را در مخاطره می اندازد. لذا افکار همومی برای نابودی اینگونه سلامها در منطقه باید بفوریت و بطور جدی و مسئولانه بسیج شده تا هم رژیم صدام و هر رژیم دیگری را وادارد که از استفاده و گسترش تولید آنها دست بکشند و هم برای رژیم های دیگر از جمله رژیم جمهوری اسلامی، سایرین مستمسکی وجود نداشته باشد که در مقام "رقیب و دشمن" و برای مقابله به مثل ارتش کشور ما را به چنین سلاحهای مرگباری مجهز کند.

پیش بسوی جهان هاری از سلاح های هسته ای و شیمیائی

به بر نامه های رادیوز حمتکشان گوش فرادهید!

- به آدرس نشریه کار برای رادیو نامه بنویسید.
- باتلفن و نامه و یا از هر طریق دیگر که می توانید رادیو را با خبر های تازه تقویت کنید.
- بار رادیوی ز حمتکشان مکاتبه کنید. پیشنهادهای خود را در باره بر نامه های رادیو و شیوه هجبو دان بنویسید.
- بر نامه های رادیوز حمتکشان هر شب ساعت ۱۹ تا ۲۰ بوقت تهران روی امواج کوتاه ردیف ۴۹ متر (۶۲۳۰ کیلو سیکل)، ۶۰ متر (۴۷۷۰ کیلو سیکل) و ۲۸ متر (۱۰۸۷۰ کیلو سیکل) پخش می شود. همین بر نامه هر شب از ساعت ۲۰ تا ۲۱ بوقت تهران و روز بعد از ساعت ۷ صبح تکرار می شود.

هوای مرگبار تهران

خلیق

حفظ محیط زیست در کشور ما بیک امر ضرور و در مورد آلودگی هوای تهران به مساله حیاتی تبدیل شده است. برای حفظ محیط زیست ادارای بنام "سازمان حفاظت محیط زیست" از مدت ها قبل تشکیل شده است. این سازمان جلوی برخی خلافکارها را گرفته و مرتبا در مورد خطرات ناشی از آلودگی هوا و محیط زیست هشدار می دهد. ولی میزان اختیارات و حوزه عملکرد آن محدود است. رژیم جمهوری اسلامی با وجود هشدارهای متعدد کارشناسان برای حفظ محیط زیست و کاهش آلودگی هوای تهران، هنوز هیچ اقدام جدی بعمل نیاورده است. اقدامات جزئی و نیم بند قادر نیست معضل آلودگی محیط زیست را حل کند. حفظ محیط زیست بعنوان یکی از ارکان مهم برنامه های رشد اقتصادی و اجتماعی است. در این زمینه هم اقدامات ضروری و هم دراز مدت باید انجام گیرد. بدون اقدامات پایه ای نمی توان بر وخامت فاجعه بار محیط زیست و آلودگی هوا قلبه کرد.

هوای مرگبار تهران

تهران امروز بلحاظ محیط زیست در شرایطی قرار گرفته است که زندگی در آن بمد مخاطره آمیزی رسیده است. شرایط محیط زیست تهران در بسیاری از زمینه ها مانند آلودگی هوا، آلودگی آب، آلودگی صوتی و بسیاری دیگر از انواع بارهای محیطی از مرزهای شناخته شده و سقف قابل قبول فراتر رفته و به مرحله بحرانی رسیده است. براساس مردم تهران با این حد از آلودگی، چگونه زندگی می کنند؟ هوای مسموم تهران بر سلامتی مردم چه تاثیری میگذارد؟ این آلودگی تهران را کجا خواهد برد؟

بگفته کارشناسان، بسیاری از مردم تهران دچار مسمومیت مزمن بر اثر تنفس هوای آلوده هستند. در تهران مرگ و میر زودرس بر اثر سکنه قلبی افزایش پیدا کرده است. در پزشکی قانونی در کالبد شکافی جوانان که در اثر تصادفات جان خود را از دست میدهند، مشاهده میشود که ریه آنها مثل ذغال سیاه است.

در جلسه شورای عالی فضای سبز تهران که در بهمن ماه سال ۶۶ برگزار گردید، کارشناسان و متخصصین دانشگاه اعلام کردند که: "در صورت ادامه آلودگی هوای تهران، در سال ۲۰۰۰ میلادی کلیه فضای سبز تهران نابود خواهد شد". و هشدار دادند: "آلودگی هوا تهران را تا ۲۰ سال آینده تیر قابل سکونت خواهد کرد". کارشناسان بین المللی نیز بر همین نظر هستند. در همین جلسه گفته شد که در آمریکا کتابی تحت عنوان "گزارش سال ۲۰۰۰" منتشر گردیده است و در آن گفته شده است که: "تهران در سال ۲۰۱۰ خواهد مرد".

وسائل نقلیه موتوری، زباله ها، پسابها و زهرهای کارخانه ها، گرم کننده های خانگی و تجاری مهمترین منابع آلودگی محیط زیست تهران بشمار می آیند. بگفته کارشناسان ۷۰ درصد آلودگی هوای تهران ناشی از وسائل نقلیه موتوری است. بیش از ۹۵ درصد از فلظت گاز منواکسید کربن هوای تهران مربوط به وسائل نقلیه است. در نتیجه سوخت بنزین اتومبیل ها، روزانه بیش از ۶۰۰ تن گاز منواکسید کربن، ۵۵۰ تن هیدروکربورهای اسیباع نشده، ۶۰ تن اکسید سولفور، ۱۳ تن دی اکسید گوگرد و ۵ تن سرب وارد هوای تهران می شود.

تنها یک اتومبیل برای طی مسافت ۱۰۰ کیلومتر راه، اکسیژن مورد نیاز یک انسان در طول یکسال را مصرف می کند. یک اتومبیل با سوخت ناقص در هر کیلومتر بطور متوسط ۳۰ گرم گاز منواکسید کربن تولید می کند. برای اینکه این مقدار گاز با هوا مخلوط شود و تاثیر منفی آن از بین برود، ۲ میلیون لیتر هوا مورد نیاز است. این مقدار برابر با میزان هوایی است که ۲۰۰ انسان در مدت یک شبانه روز با احتیاج دارند.

برای هر روز بر تعداد جمعیت تهران افزوده میشود. افزایش جمعیت باعث تبدیل فضای سبز تهران به مناطق مسکونی میشود و از سوی دیگر میزان مصرف سوخت اتومبیل ها را در شهر افزایش میدهد. تهران بلحاظ جمعیت و وسعت بطور حیرت

آوری گسترش یافته است. نرخ رشد جمعیت تهران ۴ درصد است. در حال حاضر جمعیت تهران بنوشته مطبوعات کشور در روز ۷ میلیون و سیصد هزار نفر و در شب به حدود ۶ میلیون و هفت صد هزار نفر میرسد. مساحت تهران حدود ۶۰۰ کیلومتر مربع است. لذا تراکم جمعیت تهران حدود ۱۲۱۰۰ نفر در هر کیلومتر مربع می باشد. این آمار نشان دهنده آنست که تهران یکی از انبوه ترین و متراکم ترین شهرهای جهان است. رشد سریع جمعیت و تراکم شدید باعث افزایش وسیع فعالیت شهری و بالنتیجه رفت و آمد گسترده میشود. پاکبومد وسائل نقلیه عمومی، نیاز به ماشین شخصی بشدت روجه افزایش گذاشته است. نیمی از اتومبیل های کشور در تهران متمرکز هستند. در تهران ۱/۵ میلیون اتومبیل روزانه در رفت و آمد هستند. براساس آمار موجود در سال ۶۵ در تهران حدود ۶۷۰۰ میلیون لیتر فرآورده های نفتی از قبیل بنزین، نفت سفید، نفت گاز و نفت کوره توزیع شده است. مصرف این مقدار عظیم مواد نفتی در تهران موجب آلودگی هوای فراخام می آید.

موقعیت جغرافیایی تهران نیز در آلودگی هوای تهران موثر می باشد. تهران در ارتفاع بیش از ۱۲۰۰ متر از سطح دریا قرار دارد. این امر باعث میشود که اولاً احتراق اتومبیل ها ناقص صورت گیرد ثانیاً اثر منواکسید در ساکنین مناطقی که بالای سطح دریا زندگی می کنند، بیشتر است. اطراف تهران بخصوص از ناحیه شمال و شرق توسط ارتفاعات بلند محاصره شده و مسیر باد تهران از سمت جنوب غربی به شمال شرقی می باشد. کوه های اطراف، تهران را بصورت کاسه ای در آورده است. لذا آلودگی های موجود در هوای سطح تهران باقی مانده و امکان پالایش آن بطور مرتب وجود ندارد. یعنی موقعیت جغرافیایی تهران بگونه ای است که جریان هوا بخوبی نمی تواند مواد آلاینده را از فضای تهران بزداید (باتوجه به وجود کوه ها و سبب بادها). در نتیجه لحظه به لحظه بر آلودگی هوا افزوده میشود.

در تهران سالانه نزدیک به ۲۸۰ روز پدیده وارونگی هوا (اینورشن) اتفاق می افتد که برای تنفس خطرناک است.

"باران سیاه"ی که در تهران از اردیبهشت ماه سال ۶۵ بارید، فاجعه آمیز بودن آلودگی هوای تهران را نشان داد. در سوم اردیبهشت ماه ۶۵ حوضچه طایفات نفتی در ۸۰ کیلومتری چاده قم بعلت نامطلوبی دچار آتش سوزی شد. شعله های آتش در فاصله کوتاهی چند کیلومتر از منطقه را در بر گرفت. ریزش باران و دود متراکم در آسمان تهران، بارید "باران سیاه" را باعث شد و باین ترتیب قشر سیاه رنگی از دوده، سطح شهر، درخت ها، ساختمانها، گذرگاه ها و اتومبیل ها را پوشاند. سوختن بیش از ۱۲۰ میلیون لیتر مازوت و ورود مقادیر هنگفتی از مواد آلاینده هوا به تهران می توانست تاثیر مرگبار بر اهالی داشته باشد. بویژه اگر بارندگی رخ نمی داد.

علاوه بر عواملی که قبلاً گفته شد، یکی دیگر از عوامل آلودگی هوا در شهرهای بزرگ ایران و از جمله تهران، قرار گرفتن پالایشگاه های بزرگ در نزدیکی شهر است. پالایشگاه تهران در حالت عادی روزانه بیش از ۶۰ تن اکسید گوگرد وارد هوای شهر میکند. در حالتی که بزرگ های خروجی پالایشگاه خاموش است مقدار مواد آلاینده که از تاسیسات پالایشگاه وارد هوا میشود، به میزان قابل توجهی افزایش می یابد. علاوه بر اکسید کربن مواد هیدرو کربن، اکسیدهای نیتروژن، گرد و قبار، آمونیاک، منواکسید کربن و مواد بودار که آلاینده هوا هستند، از پالایشگاه انتشار می یابند. تمام پالایشگاه ها در ایران بیش از ۲۰ سال عمر دارند و بدلیل فرسودگی به میزان بیشتری ایجاد آلودگی میکنند.

تاثیرات آلودگی هوای سلامت انسان

هوایی که انسان تنفس میکند، ضروری ترین ماده برای ادامه زندگی و تندرستی او است. حال اگر این ماده به مواد خارجی آلوده شود، انسان که ناگزیر است در هر دقیقه حداقل ۱۲ تا ۲۰ بار ریه های خود را پر کند در معرض اثرات نامطلوب و گاه مملک آن قرار خواهد گرفت. حوادث استغرابی که در سالهای گذشته در چند منطقه صنعتی جهان رخ داده است، بمنزله زنگ خطری برای همه شهرنشینان بویژه شهروندان تهران که در دو مین شهر آلوده جهان زندگی می کنند، می باشد.

شواهد و تجربیات فراوان نشان میدهد که آلودگی هوا یکی از عوامل مهم تشدید و یا ابتلا به بیماری های دستگاه

تنفسی، برونشیت مزمن، آمفیژیم، آسم، سرطان ریه، تشدید بیماری های قلبی و عروقی است.

فضای سبز

برای مقابله با آلودگی فزاینده کسترش فضای سبز و پوشش گیاهی برای تلطیف و تصفیه هوای آلوده امری است حیاتی. بدون فضای سبز، ادامه زیست سالم در شهرهای آلوده و پر تراکم ممکن نیست. گیاهان منبع تولید اکسیژن هستند. گیاه با تنفس خود گازهای مضر از جمله گاز کربنیک را جذب کرده و ضمن دفع اکسیژن، با فعالیت حیاتی خود طوبت نسبی هوای اطراف را موجب میشود. استناداردهای بین المللی برای هر شهروند بطور متوسط متناسب با شرایط خاص جغرافیایی و منطقه ای بین ۱۵ تا ۵۰ متر مربع فضای سبز است. در حالیکه در تهران فضای سبز برای هر نفر ۱/۲ متر مربع می باشد. شهر تهران دارای ۱/۵ میلیون خودروی موتور، ۱/۵ میلیون واحد مسکونی و حدود ۲۸۰ هزار کارگاه تولیدی و خدماتی و ۷/۵ میلیون نفر جمعیت است. در حالیکه دارای ۱۳۸ پارک است که سطحی معادل ۶ میلیون متر مربع را در بر می گیرد.

با وجود فقر شدید فضای سبز در شهرهای بزرگ کشور بویژه در تهران، اراضی مشعر و حومه این شهرها همواره در معرض دستبرد سوداگران زمین قرار دارد. مدیر کل حفاظت محیط زیست میگوید: "با افزایش دائمی جمعیت و افزایش های واحد سطح زمین و به تبع آن افزایش های واحد مسکونی، تنها چیزی که در دیدگاه بساز و بفروش نمی تواند وجود داشته باشد توجه اشان را جلب کند، حفظ فضای سبز و صدمه نزدن به محیط زیست است." (اطلاعات ۱۷ تابان ۱۳۶۸).

راه های قلبه بر آلودگی هوای تهران

برای نجات تهران از آلودگی هوا، حفظ سلامتی مردم و جلوگیری از نابودی فضای سبز، می بایست اقدامات عاجل و اساسی صورت گیرد. در این راستا می توان از راه حل های زیر بهره گرفت:

- تبدیل سوخت اتومبیل ها و مینی بوس ها، کامیون ها و تریلی ها از بنزینی و گازوئیلی به گاز تصفیه شده
- راه انداختن وسائل نقلیه الکتریکی و ایجاد خطوط مترو
- گسترش شبکه گازرسانی
- اجباری کردن نصب دستگاه های تصفیه دود (کاتالیزور) برای موم اتومبیل ها و جلوگیری از تردد اتومبیل هایی که احتراق ناقص دارند.
- گسترش فضای سبز بویژه اجرای کامل طرح کمربندی فضای سبز تهران

* * *

حفظ محیط زیست در سطح جهانی به مسئله موم بشریت تبدیل شده است و جایگاه مهمی را در مبارزات دموکراتیک نیروهای مترقی اشغال کرده است. در طی دهه های اخیر جنبش های متعددی در کشورهای پیشرفته صنعتی در حمایت از محیط زیست شکل گرفته و سازمان های سیاسی متعددی در همین رابطه وجود آمده است. در این جنبش ها دانشمندان، سیاستمداران، پزشکان، زیست شناسان و بطور کلی طرفداران حفظ محیط زیست گرد هم می آیند، برنامه خود را برای جلوگیری از "سکنه اکولوژیک" ارائه میدهند و در راه تحقق برنامه اشان مبارزه می کنند.

در کشور ما هنوز جنبش در حمایت از محیط زیست شکل نگرفته است و سازمان های سیاسی موجود هم توجه لازم باین مسئله مبذول نمی داند. بندرت در نشریات و در برنامه سازمان های سیاسی کشور میتوان به مسئله محیط زیست برخورد کرد. اکنون باتوجه به حدت آلودگی هوای تهران و طرح مداوم آن در مطبوعات و مجامع مختلف، زمینه های مساعدی برای حرکت وتشکل پزشکان، استادان، دانشمندان، سیاستمداران و کارشناسان محیط زیست و سایر عناصر ذینفع حول مساله حفظ محیط زیست وجود دارد.

برای وادار کردن رژیم جمهوری اسلامی جهت انجام اقدامات موثر در مورد حفظ محیط زیست، هشدارهای کارشناسان کافی نیست. ضروری است تمام نیروهای ترقی خواه به شکل گیری "جنبش سبز" در کشور مایاری رسانند تا از این طریق بتوان پیکاری موثر و پیگیری را پیش برد.

امروز بایکوت فر داسر کوب

۴ آکبری

ارکان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکتربت)

تغییرات مثبت در خطمشی و اهداف برنامه‌های بخشی از نیروهای اپوزیسیون ایران بسود تقویت اندیشه دموکراسی و بطور مشخص دموکراسی برای ایران لاقابل طرف یکسال اخیر محسوس است. این تغییرات اثرات خود را بر مناسبات میان نیروهای سیاسی نیزجای گذاشته بطوریکه امروز میتوان از نشانه‌های مثبت در نزدیکی و همکاری میان نیروهای معین سخن گفت و به تقویت این روندها در میان اپوزیسیون امید بست. اما هنوز تا تبدیل این روندها به گرایش همده و غالب در مناسبات میان اپوزیسیون فاصله جدی وجود دارد. هنوز مناسبات گرایش غالب در جنبش دموکراسی برای ایران پراکندگی نیروهای تشکیل دهنده آن و ضعف گرایش‌ها و روندهای همکاریانه است.

ضرورت‌های حادی که همگان را دعوت به تامل و جستجوی راه‌های پایان دادن به پراکندگی و تفرقه موجود می‌کند بر کسی پوشیده نیست. همه چیز حکایت از آن دارد که کاسه صبر مردم از وضع موجود، از گزافی و تورم افسار گسیخته، کجودها بیکاری و بی مسکنی و فساد حکومتیان و اعتیاد و از خفقان و استبداد خونین رژیم، که هر روز وسعت از مردم قربانی می‌گیرد، در حال ابریز شدن است. رویدادهای ماه‌های اخیر بشکل حرکات اعتراضی خود انگیزته مردم در تهران و برخی شهرهای دیگر موید این امر است. این خیزش‌ها بر بستر فضا و شرایط مساعد بین‌المللی، چنانچه با اتحاد عمل مناسب اپوزیسیون دموکراتیک، همراه شود حداقل رژیم را به عقب نشینی و پذیرش برخی خواستهای دموکراتیک مردم وادار می‌سازد و حداکثر دموکراسی را به کشور باز می‌گرداند. امروز هم بدلیل تنش‌ها و وحدت اختلاف میان جناحهای حاکم و هم بدلیل فشارهای بین‌المللی، مهم‌ترین سنگر و در واقع ستون فقرات رژیم یعنی اصل "ولایت فقیه" بیش از هر زمان دیگری به آسیب پذیرترین نقطه و ضعیف‌ترین حلقه رژیم بدل شده است. اما مناسبات موجود میان حامیان دموکراسی برای ایران با شرایط موجود و برای بهره‌گیری از آن مناسب نیست. و باید پرسید چرا؟

علت این مناسبات را البته باید در اختلافات میان آنها و نیز در نحوه برخورد آنها با یکدیگر جستجو کرد. این اختلافات و تفاوت نظرها و وقتی با تنگ نظریها، خودخواهی‌ها و برتری طلبی و یا ازواجونی متأثر از منزه طلبی‌ها همراه می‌شود، تاثیرات بسیار مخرب در مناسبات نیروهای اپوزیسیون و همکاری آنها بر جای می‌گذارد. جنبش دموکراسی برای ایران طیف وسیعی از نیروهای سیاسی اجتماعی را در بر می‌گیرد که هر یک گرایشها و منافع اجتماعی گوناگونی را نمایندگی و سابق تاریخی معینی را حمل می‌کنند. معیارها و ارزش‌های اعتقادی متفاوتی بر نگرش و عمل آنها حاکم است. این عوامل بطور طبیعی موجب اختلاف در ارزیابیها و در رفتار اجتماعی نیروهای مختلف می‌شود. از این برن تمام این اختلافات نه وظیفه و در توان کسی است و نه اساساً شدنی است. مهم چگونگی برخورد با این اختلافات است. بدو طریق می‌توان با این اختلافات برخورد کرد:

اول - می‌توان مجازاً بر اختلافات و تفاوتها قرار داد و به روابط خود با این یا آن نیرو از زاویه تفاوتها و اختلافات نیما بین نگاه کرد. چنین اساسی در برخورد با دیگران ریشه در آن دارد که بعد دلیل مایل است تنها خود را ببیند و تنها منافع خود و بطور کلی امر خود برایش مهم و محترم است. دیگران زمانی مورد پذیرش‌اند و تنها وقتی می‌توان با آنها همراهی کرد که چون او ببیند بشوند و عمل کنند و پشتیبان منافع و هلاکت او باشند. این نحوه برخورد بنابه تجربه در بهترین حالت موجب دوری نیروهای سیاسی از هم‌دیگر و امتناع از مراد و همکاری و آنچه هم که بر آن پافشاری شده و تداوم پیداکرده به عدم تحمل دیگران و بالاخره سیاست "بایکوت و طرد و انشاع" این یا آن نیروی سیاسی انجامیده است.

سیاست بایکوت از همان "امر خود را برتر دانستن" آغاز می‌شود و بتدریج منافع خود را در عدم مذاکره، مراد و همکاری با دیگران و ندیدن آنان و منافع آنان می‌بیند و جستجو می‌کند و سرانجام بنای موفقیت خود را در انکار حق موجودیت دیگران و در تلاش و نابودی کامل آنان قرار می‌دهد. هدف بایکوت در هم شکستن و متلاشی کردن است. به هر وسیله ممکن از مبارزه سیاسی و قلمی گرفته تا کوشش برای انفجار درونی این یا آن نیرو از طریق سازماندهی انشعاب و... اگر دستش به قدرت برسد از طریق

سرکوب خونین و امحاء فیزیکی. سیاست بایکوت و طرد مناسبات میان نیروهای سیاسی را تخریب و فضای سیاسی جامعه را مسموم می‌کند و بجای ارتقاء فرهنگ سیاسی جامعه و تقویت مناسبات سالم میان نیروهای سیاسی آن به رشد و تقویت روحیه پرخاشگری، عدم تحمل دیگران، انحصار طلبی و دیکتاتور منشی می‌انجامد. آنجا که چنین سیاست و روش و منش پیکه شود نمی‌تواند چشمها بر حقایق بسته نشود و تعصب و قشریت و تعجز جای واقع بینی و حقیقت گرایی را نگیرد. نمونه خمینی و پیروان او در این زمینه بسیار آموزنده است. سیاست عدم تحمل و انکار حق موجودیت دیگران بیش از هر نیروی دیگری و بشکل کاملاً خشن و سرکوبگرانه‌اش از سوی اینها، حتی قبل از آنکه به قدرت برسند در پیش گرفته شد و همین یکی از عوامل موثر فطالیدن آنها به منجانب ارتجاع و استبداد خونین بود.

در میان نیروهای سیاسی ایران نیز بویژه در سالهای اول انقلاب سیاست بایکوت و طرد و انشاع میدان عمل جدی داشت. کم و بیش تقریباً همه نیروهای سیاسی ایران آلوده به آن بودند که به سهم خود در تفرقه و پراکندگی موجود نقش جدی داشته است. در حال حاضر متأثر از تجارب تلخ گذشته تغییرات قابل ملاحظه‌ای در میان نیروهای سیاسی ایران در برخورد با یکدیگر وجود آمده است. اما این سیاست به تمامی از بین نرفته و کم‌اگان اثرات تخریبی خود را بر جای می‌گذارد. در طیف نیروهای چپ سازمان راه کارگر و اقلیت هنوز نتوانسته‌اند بر چنین مینا و نگرشی در مناسبات خود با دیگر نیروها فائق آیند. ستیزه جوئی و دایره بسیار محدود مناسبات آنها با دیگر نیروها گویای این واقعیت است. این شیوه برخورد را اینجا و آنجا در نزدهمه نیروهای چپ ایران می‌توان مشاهده کرد. سیاست سازمان مجاهدین خلق در برخورد با دیگر نیروهای سیاسی ایران یا حداقل در مورد بخشی از آنها نیز بطور جدی از این سیاست ریشه می‌گیرد. مجاهدین برای برخورد با نیروهای دیگر یک معیار دارند: برخورد آنان با مجاهدین. اگر رهبری مجاهدین را بپذیرند مناسبات هادی است و هر اندازه این پذیرش قوی تر و قلیطند تر و رابطه هم به همان اندازه حسنه است. اما اگر انتقاداتی نسبت به سیاست‌ها و اعمال و رفتار رهبری مجاهدین در میان باشد چنان فضایی ایجاد می‌کنند که انشاع و کوبیدن منتقدین برای اعضاء و هواداران مجاهدین یک "وظیفه انقلابی" محسوب شود. علیه هم آشکار بودن نتایج منفی این رفتار، مجاهدین خلق هنوز نتوانسته‌اند آنرا معنادر و رابطه خود را با دیگر نیروهای سیاسی بر بنیانهای معقولی پایه گذاری نمایند.

دوم - می‌توان اختلافات و تفاوتها را پذیرفت و قبول کرد که این اختلافات و تفاوتها از بین رفتنی نیست و همانطور که گفتیم ناشی از گوناگونی برداشتها از واقعیت ایران و جهان، متأثر از همینیت گرایشها اجتماعی مختلف در جامعه و نیز ناشی از معیارهای ارزشی و اعتقادی متفاوت است. و باید با برسمیت شناختن این تمایزات رابطه خود را با دیگر جریانات تنظیم کرد حتی عدم وجود هر گونه نقاط مشترک در مواضع دو نیرو و لزوم سیاست بایکوت را توجیه نمی‌کند. می‌توان با برسمیت شناختن طرف مقابل و قبول رابطه با آن و با حفظ موضع مخالف خود به اصل مذاکره در باره مسائل مورد هلاکت طرفین برای تأمین منافع خود پای بند بود. و آنچه هم که مواضع اهداف مشترک در میان است می‌توان

با حفظ تمام مواضع و هویت مستقل خود به همکاری و اشتراک مساعی در چهارچوب اهداف و مواضع مشترک پرداخت و برای اختلافات نیما بین راه بحث و گفتگوی صریح و هلنی بار هایت بر نسبت های دموکراتیک را پیش گرفت. این مناسبات می‌تواند از چهارچوب همکاری های سیاسی فراتر رفته و به همیاری ها و کمک‌های متقابل، به اتحاد عمل گسترده‌تر و حتی به سطح سمت گیری در جهت وحدت سازمانی فرا رود.

در اینجا هر طرف این نیست که همه نیروها لزوماً باید سمت‌گیری برای وحدت سازمانی داشته باشند و یا حتی بطور گسترده یا محدود همکاری و اتحاد عمل داشته باشند. همکاری کردن یا نکردن با این یا آن نیرو از یکسویه مواضع و سابق طرفین و به میزان دوری و نزدیکی آنها و از سوی دیگر به تشخیص و تصمیم طرفین و بالاخره نیاز لحظه بستگی دارد. حرف ما این است که سیاست بایکوت و تخریب این یا آن نیرو از جانب همه نیروهای طرفدار دموکراسی رد و نفی شود، حق موجودیت و فعالیت همه نیروهای سیاسی کشور بپذیرفت و از آن در عمل دفاع شود. لازم است اینکار کنار گذاشتن سیاست بایکوت و پذیرش حداقل اصل مذاکره است.

در سالهای گذشته روابط بین سازمان ما و حزب توده

ایران بر آن مبانی استوار بود که فوقاً اشاره شد. با وجود تفاوتها و اختلافات گاه جدی میان موضوع و سازمان از جمله در ارزیابی از خطمشی و برنامه مادر سالهای اول پس از انقلاب، بویژه مواضع کاملاً متفاوت مادر بر خورد با مسائل و مشکلات درون سازمانی در سالهای آخر، ما هیچگاه به سیاست تعلق رابطه، دشمنی و بایکوت متوسل نشده ایم و ضمن حفظ مواضع خود به مناسبات خود، به گفتگو و مذاکره با حزب ادامه دادیم و علیه هر مانع و مشکلات بسیار در نهایت همراهی و همکاری در راه خواست‌های مشترک علیه رژیم را قطع نکردیم. ما همچنین بحث و گفتگوی صریح و هلنی در باره اختلاف نظرها و تفاوت برخورد های نیما بین را آغاز کردیم اما مناسباته به علت حدت بحران سازمان این بحث و گفتگو و اساساً اظهار نظر در باره اختلافات نه تنها بین ما و حزب بلکه با همه نیروهای دیگر در سالهای اخیر در مطبوعات سازمان متوقف ماند. این توقف مضر بود و باید بسود تقویت جوانب مثبت در نظر و عمل طرفین از سر گرفته شود. باید بر همین مینا به مناسبات خود با حزب دموکرات کردستان ایران، حزب دموکراتیک مردم ایران و سازمان فدائیان خلق، که در یکسال اخیر در حال شکل گیری و گسترش بوده‌اند، نگاه کنیم و به سهم خود در بسط و تحکیم آن بکوشیم. مهم‌نظر از هیچ کوششی برای گسترش مناسبات خود با دیگر نیروهای سیاسی فرو گذاری نکنیم.

در حال حاضر مسائل و مشکلات جدی در ارتباط با چگونگی راهیابی برای تاثیر گذاری مثبت و موثر در سیر رویدادهای کشور برای راهی از جنگال رژیم خونریز پیش پای اپوزیسیون ایران قرار دارد. به علاوه اگر تحول بی سابقه در اوضاع جهان و پدیدار شدن مسائل و روندهای کاملاً تازه که نیاز به شناخت و تعیین تازه دارد رامن در نظر بگیریم بفرنجی و دشواری مسائلی که پیش پای جنبش دموکراسی برای ایران قرار دارد، بیشتر رخ می‌نماید. نه تنها هیچ نیرویی به تنهایی قادر نیست سمت رویدادهای کشور را آنگور که خود می‌خواهد تعیین کند، بلکه به تنهایی حتی قادر به تاثیر گذاری جدی و مطلوب بر اوضاع کشور نیست. همین امر حداقل ضرورت گفتگو و مذاکره میان همه نیروهای اپوزیسیون برای یافتن پاسخ حداقل بطور جدی پیش می‌کشد. امتناع از این حداقل در واقع و عملاً بمعنای شانه خالی کردن از بار مسئولیت - مسئولیتی که امروز بیش از هر زمان دیگر امر جمعی است - در قبال حال و آینده کشور است. معنای عملی این امتناع کمک به حفظ وضع موجود است.

تا آنجا که بما جز بوطعی شود باید در های سازمان ما به روی همه نیروهای سیاسی ایران برای گفتگو و مذاکره و برای همکاری و اشتراک مساعی در هر زمینه ای که هجرت توافق طرفین است، باز باشد. گفتگو و مذاکره عملی نه تنها نیروهای دموکراتیک ایران، بلکه همه مخالفان سیاسی سازمان و حتی دشمنان آنرا نیز باید شامل شود. مذاکره هلنی و بدون قید و شرط با تمام مخالفان از سلطنت طلبان گرفته تا مدافعان رژیم ولایت فقیه به حصول شناخت واقعی تر از مواضع یکدیگر، به رشد آگاهی سیاسی در جامعه، به تقویت تعلق خاطر و همبستگی در راه حل های دموکراتیک برای حل مشکلات اجتماعی نیز میکند و این ها تازه حداقل هاست. از نظر ما کار مرحوم دکتر قاسم‌لو در مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی عمل صحیحی بود. منتها این کار می‌بایست بصورت هلنی و در برابر دیدگان همه مردم و نیروهای سیاسی ایران انجام می‌گرفت. چنین موضعی نه تنها نشان ضعف نیست که حاکی از جدی بودن در مبارزه برای استقرار دموکراسی است.

امروز در جنبش ما با وجود نشانه‌های مثبت از درک و دریافتی نو از روابط و مناسبات بین نیروهای اجتماعی سیاسی، هنوز روشهای منفی و از همه تاسف بارتر سیاست طرد و بایکوت این یا آن نیرو از سوی پاره‌ای از آنها دنبال می‌شود. سیاستی که امروز با انکار هویت این یا آن نیرو و از طریق مبارزه سیاسی و قلمی در پی در هم شکستن و متلاشی کردن آنست. این خطر را با خود دارد که اگر فردا به قدرت رسد بجای "قلم" از وسیله راحت‌تری در دسترس تر یعنی "سلاح" برای در هم کوبیدن و متلاشی کردن دیگران استفاده نماید. نمی‌توان سیاست و رفتار و کردار امروز را بویژه آنچه پافشاری و وفادار هست - از اعمال و رفتار فردا جدا ساخت. فردا بنگار همین امروز هم مشکل بین دامنه کاربست سیاست بایکوت و حد جدی بودن در مبارزه بخاطر استقرار دموکراسی در ایران تناسبی مستقیم برقرار کرد. جامعه ایران نیازمند آزادی و دموکراسی بعنوان بهتر و کلیه حل عمده ترین مشکلات و مسائل خویش در راستای ترقی است. آنانکه بر این اعتقادند و برای آن مبارزه می‌کنند، تنها با هم در کنار هم و با احترام به نظر و مواضع دیگران و نه با حذف و بایکوت آنان در مسیر این آرزوی دیرین هر ایرانی پیش خواهند رفت.

وفاق همگانی

بجای سرکوب و اختناق، بجای شعارها و اقدامات بی ثمر، پاپیای جنبش مردم

شیرازه اقتصاد کشور از هم پاشیده، کشور در یک وضعیت اقتصادی مملکتی قرار دارد و کم مردم هر روز زیر بار تامین معیشت خانواده‌ها بیشتر خم می‌شود. صدها هزار آواره جنگی هنوز در بی‌خانمانی و آوارگی بسر می‌برند. مردم ما از امنیت زندگی شخصی و اجتماعی بی‌بهره هستند و جان، مال، ناموس و شرف آنان در خطر و تهدید دائمی است. جان و تن صدها هزار از جوانان میهن ما را هفرت اعتمادآلوده است و زندانهای کشور از بز هکار هادی گرفته تا زندانیان سیاسی که سودائی جز سعادت مردم ندارند، انباشته است. اختناق بیداد می‌کند و زندانیان سیاسی دسته دسته به جوخه اعدام سپرده میشوند. میلیونها مهاجر ایرانی در اقصی نقاط گیتی در محسرت شهر و دیار خود و برای بازگشت به میهن روزشماری می‌کنند. زنان و مادران، این انسانهای شریفی که گفته می‌شود بهشت زیر پای آنان است، هر روز و هر ساعت انواع و اقسام اهانتهای و مقاربت‌ها را متحمل می‌شوند، میلیونها سالمند میهن ما که همه عمر برای این آب و خاک زحمت کشیده و جان کنده‌اند نه مامنی دارند و نه تامین اجتماعی. میلیونها کودک و نوجوان هنوز از درس و مکتب و سوادآموزی محروم‌اند و میلیونها نوزاد و کودک بیگانه در کشور ما از درد تب و بیماری می‌سوزند و رنج می‌برند و دارو و درمان کافی در دسترس ندارند.

برای اینهمه دردهای جامعه چه می‌توان کرد؟ جامعه ما را فرا می‌خواند که با چشمان باز واقعیت‌ها و ظرفیت‌های آن را ببینیم و با مصالح موجود به حل مشکل و ساختمان جامعه دست زیم.

در کشوری زندگی می‌کنیم با بیش از ۵۰ میلیون سکنه کثیرالکله، با سطح رشدی نسبتاً پایین و فرهنگ و مذهبی جا افتاده که بیش از یک قرن مبارزه ضد استعماری و ضد استبدادی و چندین جنبش و قیام شکست خورده و یک انقلاب بزرگ ناکام را پشت سر دارد. واقعیت تلخی است که در این ۱۱ سال مردم ما در سیه روزی و اختناق بسر برده‌اند. برای این همه خشونت، محسبت در ناک سرزمینی است که ایران نام دارد. برای قلبه بر این محسبت و تغییر آن اول باید واقعیت آن را پذیرفت. باید پذیرفت که بخشی از نیروی سیاسی که در جنبه اپوزیسیون رژیم ولایت فقیه فعالیت می‌کنند یک تاریخ ۵۷ ساله استبداد سلطنتی را پشت سر دارند که در بجهنم ۵۷ مردم دست زد به سینه آن شیوه حکومتی و راه روشی زدند که آنان داشتند. آنها برخلاف ادهایشان "تشدن بزرگ" نصیب مردم ایران نکردند. هیچ راه چپاول کشور بدست عدهای معدود را هموار ساختند و کشور را به ورطه شکست و اختناق کشاندند. باید بپذیریم که نیروهای چپ نیز در طول حیات و فعالیت ۵۷ ساله گذشته و جنبش‌نویین چپ در حیات و فعالیت ۲۰ ساله خود ضمن دفاع از مردم زحمتکش، هلیرقم قهرمانیها و محاسه‌ها به خطاها و اشتباهاتی دچار شده‌اند. بجهن میزان هم مسئولیت دارند، گرچه هیچگاه در قدرت نبوده‌اند. همچنین است کارنامه مجاهدین، جمهریخواهان، ملی‌گرایان و لیبرال‌ها و دیگران. اینها، مصالح اجتماعی و سیاسی است که در دسترس است و با این مصالح است که جامعه باید تعمیر و ساخته شود.

درمان دردهای مردم را نباید معضل حل اختلافات و خصومت‌ها و یا تصفیه حسابهای نیروهای سیاسی کرد. برای زندگی مردم ده‌ها میلیون کشور باید راه‌های چاره همگانی اندیشید. تفاوت در ارزیابی‌ها و تیز بسیاری اختلافات راه حل‌های فوری ندارند. بسیاری شان اصلاً غیر قابل حل‌اند. بسیاری دیگر فقط در اشتراک مساعی و ذ پاسخ به نیازهای مردم و نجات کشور از گرداب فلاکت اقتصادی اجتماعی قابل حل است. بجه خونهای بسیاری ریخته شده و خصومت‌های زیادی شکل گرفته ولی باز خواست‌های بی‌مورد و بی‌پایان کلاف سردرگمی است که نتیجه‌ای بر آن متصور نیست. در وضعیتی که ایران در آن گرفتار است با سلطه و زورگویی یک نیرو در قدرت علیه دیگران و اتفاقاً هیچ مسئله‌ای حل نخواهد شد. به امید روزی نخستین که حکومت آینده باز هم فقط مختصر به یک نیروی سیاسی و با پایه اجتماعی معین شود، امید هشی

است. هم تجربه رژیم شاه و هم تجربه رژیم ولایت فقیه و هم رویدادها و تمولات اخیر در بسیاری از کشورهای جهان خطبطلان بر این اعتقاد و امید کشید و نشان داد که دوره انحصار قدرت در دست عدهای محدود پایان رسیده است. واقعیت‌های جهان معاصر و تجارب تاریخی بسیاری از کشورهای راه‌های جدیدتر و متنوع‌تر و فراگیرتری را در بر خورده‌اند. مشکلات جهانی، منطقه‌ای و ملی (کشوری) الزام‌آور ساخته است. کشورهای ما نیز مالاً در وراثین الزامات قرار ندارد. بویژه اینکه هم باتکا تجارب تاریخ و مردم ما هم به استاد پر اکتدگی نیروهای سیاسی کشور و تناسب قوای آنان در شرایط کنونی چنین الزامی ضرورت می‌یابد که در صد چاره‌های جدیدتر و فراگیرتری باشیم.

اگر میزان مردم و محل معضلات آنها و کاهش در دورنج آنها باشد، باید حتی هر گشایش کوچکی در کار مردم بارقه امید در چشمان ما بیافریند و من و تو را به یکسان شادمان کند. چرامن و تو از آزادی یک زندانی سیاسی بجه حتی فقط یک زندانی سیاسی خوشحال نشویم. چرا از اینکه برخی نیروهای چپ، دمخرات و جمهریخواه اخیراً سیاست‌های معلقانه تری در همکاری و اشتراک مساعی دنبال و اعلام می‌کنند، آفوش نشائیم. چرا از مانیکه منفذ کوچکی برای خروج از این بست میلیونها مهاجر ایرانی که در خارج سرگردان روزگار می‌گذرانند، ایجاد می‌شود، حساسیت ما را بر نینانگیزد؟ چرا با اندیشه سیاست معقولانه تر مسائل ایران با جهان پیرامون و کشورهای دیگر سبتیزیم؟ چرا از مانیکه حتی برخی از سلطنت طلب‌ها از دموکراسی و اراده آزاد مردم سخن می‌گویند و با یک شخصیت مذهبی علیه اعدام و شکنجه لب به سخن می‌گشاید (گرچه این سخنان را که اکنون در اپوزیسیون هستند، بر زبان می‌رانند) استقبال نکنیم و از دست مایه‌های سازیم که بسیاری از نیروهای اجتماعی آنان با نیروهای اجتماعی دیگر جامعه برای حل مشکلات یادشده هم صدا شوند؟ چرا تلاش نکنیم آن نیروهای اجتماعی جامعه را که خواهان تغییر این اوضاع و بجهود آن هستند و به همین رژیم جمهوری اسلامی هم هنوز باورمندند همراه خود تکرار کنیم؟

خواهید گفت "همه اینها حرف است". ولی آیا مردم میلیون‌ها مخاطب همین حرف‌ها و حدیث‌ها نیستند؟ چرا این "حرف‌ها" را به پشتوانه دفاع میلیونی برای تحقق آنها بدل نکنیم؟ خواهید گفت آن منفذ کوچک شاید دام باشد؟ ولی آیا وظیفه ما نیست که از دام شدن آن "منفذ" جلو گیریم و آن راه راه عبور تبدیل کنیم؟ این چه افتخاری است، در داخلی که مستقیم چهره عقیدتی، اجتماعی و فرهنگی خود را پنهان سازیم و در خارج چه در شرب یا شرق به زندگی زیر پوشش تامین اجتماعی و صلیب سرخ می‌کشور ما بسنده کنیم. این حق من و تو است در مقام اپوزیسیون که هستیم در میهن خود، در سرزمین خود با هویت و واقعی کار کنیم، زندگی کنیم، اظهار نظر کنیم، در سرنوشت جامعه اعمال اراده کنیم و در سازندگی آن مشارکت ورزیم. اگر استبداد تاکنون این حقوق را طایع کرده است وظیفه انقلابی حکم می‌کند که از تلاش و مبارزه در راه کسب آنها لطمه‌ای دریغ نکنیم.

سیاست‌ها، تاکتیک‌ها و مطالبات مردم

بحث بر سر این است که شعارها و سیاست‌های ما فقط برای روزی نیست که ما خود به تنهایی حکومت را در دست گرفته و خواسته باشیم ایران را بهشت کنیم. ما باید همین امروز هر حرفی که می‌زیم محلی از پذیرش و عمل برای مردم داشته باشد. شعارهای ما باید برای همین امروز و فردا و ماه و سال جاری هم منشا اثر باشد. چرا باید ایجاد فضای باز سیاسی را مشروط به سرنگونی رژیم کرد؟ چرا باید اضاافه در آمیدیک خانواده، تلاش برای تامین حداقل خدمات بهداشتی و درمانی سکنه میلیونی کشور و اجرای این یان ماده مهم از اعلامیه جهانی حقوق بشر را حتماً به جاهائی حکومت منوط کرد؟ آیا نمی‌توان برای راهیابی و تامین همین مطالبات و ده‌ها مطالبه دیگر مشخص مردم که اتفاقاً قابل حصول هم باشد از روشهای مناسبی که به اعمال خشونت میدان و بجهانه ندموحتی

بعضاً اتخاذ روش مذاکره و تبادل نظر و اشتراک مساعی با همه افراد و نیروهای ذیربط بهره جست؟ آیا در اینصورت، این تلاش‌ها در راستای تامین دموکراسی در کشور نخواهد بود؟

گفته خواهد شد "این یعنی پذیرش وضع موجود و حذف شعار سرنگونی و از آن بوی کنار آمدن با رژیم است. استشمام میشود که تا مفر استخوان ضدمردمی است و یا حداقل در تلاش برای پیدا کردن متحد در حکومت است".

باید گفت اگر منظور و مضمون شعار و سیاست مسئولانه، خارج کردن جامعه از این بست موجود که همه هر صدهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و روانی جامعه را زیر سیطره خود گرفته است، باشد، تصریحات فوق تلاشی است برای رهیافت از این بن بست و برای منشا اثر کردن شعارها و سیاست‌ها و خلاصی مردم از این سخت سراسری نه کنار آمدن با آن. برهکس چنانچه شعار و اقدامی هر چند به ظاهر رادیکال و انقلابی که زمینه‌های تحقق آن در شرایط و زمان اعلام فراهم نباشد، هلیرقم در پیکر پاک شعار دهندگان و سیاست‌گذاران و مقدمین آن در بهترین حالت تنها روی کاغذ باقی خواهد ماند. مسئله مهم اینست که در سیاست‌ها و اقدامات و شعارها جای حامل مهم و اساسی سطح جنبش مردم کجا قرار دارد و سطح تلاشها و مبارزات مردم در آن چگونه منظور شده است؟ و مردم به معنای ده‌ها میلیونی آن تاجه اندازه از آن پشتیبانی مادی و معنوی بعمل می‌آورند و راه تحقق آن چه میزان مشارکت فعال می‌ورزند. شعار و اقدامی به عظمت سرنگونی رژیم که از یک انقلاب بزرگ توده‌ای سر بر آورده است، بجهان میزان، زمینه‌ها، امکانات و نیروی عظیمی رامی‌طلبد که در آن طبقات و اقشار گوناگون جامعه مشارکت داشته باشند، نه تجایل و گرایش روانشناهانه گستره محدودی از برخی اقشار جامعه.

روداخانه تمولات بزرگ و عظیم باید از انبوه جویبارهای کوچک مطالبات و خواسته‌های مشخص و مهم روزانه و بلاواسطه طبقات و اقشار و گروههای اجتماعی جامعه سر منشا گرفته باشد در این مسیر است که طبقات و اقشار و نیروهای سیاسی جامعه چه در پیرون و یادرون و حاکمیت، همراهی‌ها و یا مقاومت‌ها و تقابل‌های خود را آشکار می‌سازند و این همراهی‌ها و تقابل‌ها به میزان نفوذ و اعتبار نیروهای سیاسی توسط توده‌های مردم محک خورده و در سر انجام خود، نیروی مردم را به همراهی یا مقابله موثر برمی‌انگیزد.

اگر گرائی، کمبود، اشتغال و اعتیاد مشکل جامعه است، اگر استبداد و اختناق، زندان و نقض حقوق انسان و ده‌ها مورد دیگر مشکل جامعه است، اینها هستند آن جویبارهای کوچک و بزرگ که تلاش و مبارزه مردم در راه رفع و نابودی آنها در ادامه خود رژیم سیاسی ولایت فقیه را که نیروی تقابل و مقاومت است، نه نیروی همراهی نشانه خواهند گرفت. بویژه اینکه نیروهای سیاسی جامعه با این تلاش و پیکار مردم هم‌زمانی پیدا کرده باشند و پاپیای رشد جنبش و مشارکت قاطبه اهالی سر انجام رفع و دفع آن دردستور قرار خواهد گرفت و با زوال آن (تدریجی و یا یکباره به این و یا آن شکل)، زمینه‌های جدید برای تامین آن مطالبات و یا مطالبات و نیازهای جدیدتر مردم فراهم می‌گردد.

متناسب با سطح کنونی جنبش مردم ما در مخالفت با استبداد در پوشش مذهب که با تکیه بر ولایت فقیه اعمال می‌شود، باید مردم را فرا خوانیم که علیه سیستم ولایت فقیه و برای تامین دموکراسی مبارزه کنند. مخالفت و مبارزه سیاسی و مسالمت‌آمیز ما با حکومت برای تامین مطالبات روزمره مردم و منافع دراز مدت آنان و علیه فشار و اختناق موجود و هرگونه استبداد و زورگویی و برای ایجاد فضای باز سیاسی و تامین دموکراسی و آزادی و رعایت حقوق انسانی در جامعه است.

طبیعتاً هرگونه سیاست و اقدامی که از جانب رژیم به نفع مردم کشور اعمال می‌شود نمی‌تواند مورد مخالفت ما قرار گیرد. این نه تنها مقایر و نافی سیاست‌های نیروهای سیاسی در هر یک از هر صدهای مربوطه خواهد بود، بلکه چنان امکانی فراهم می‌آورد که آنها را به مردم

نزدیک ترمی کند.

و اما آیا پیگیری روندهای فوق و تنظیم سیاست بر اساس همه آنچه که نوقا گفته شد، بمعنی جستجوی متحد در حکومت است؟

باید ابتدا به این مسئله پاسخ گفت که چرا راهمایی و اشتراک مساهی با دیگران حتی با دشمنان و مترجمین و هر کس دیگر یعنی متحد شدن با آنان؟ در این صورت آیا جبهه نارابوند مارتی در السالوادور که در گیر جنگی رویاروی و خونین با خونتهای آن کشور است، زمانیکه با او به مذاکره می نشیند و حتی بر سر این یا آن امر مشترک به نتیجه ای می رسد، متحد خونتاشده است؟ و یائیکه در سبب طبقاتی سنگینی که مثلا بین طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار در گیر است آیا هیچگاه بین کارگران و صاحب سرمایه در مکان و زمان معینی نکات مشترک همکاری حاصل نمی آید؟ در این صورت می توان گفت که آنها متحد مجددی شده اند؟ وقت آن رسیده است که نسبت به معقولاتی از قبیل مذاکره، تفاهم و اشتراک مساهی بین نیروها که به تازمه تبدیل شده است و رابطه آن با مقوله متحد و غیره بازبینی های لازم صورت گیرد و در سیاست گذاریم منظور گردد.

و اما چرا اتخاذ روش های مناسبی که به اعمال خشونت میدان و بهانه ندهد و بعضا روش مذاکره؟

واقعیت این است که مردم میهن ما از همان روزهای اول حکومت آخوندی و نیز یک سال پیش از آن برای سرنگونی و برکناری رژیم شاه درگیر کشاکش های سخت و خونین در جهات گوناگون بوده اند. درگیری های متعدد محلی در سالهای اول حیات رژیم خمینی در نقاط مختلف کشور، ۸ سال جنگ خونین و خانمان برانداز که صدها هزار نفر را به کشتن داد و خانواده های بسیاری را هزادار کرد و دست یازیدن روز افزون شمال رژیم به اعمال و رفتار خشن بر سر هر مسئله کوچک و بزرگ و بگیر و ببند و توقیف و بازداشت و اعدام وحشیانه و گروه گروه زندانیان سیاسی، بستن به شلاق در ملاعام و سنگسار و حد زدن و سر بریدن ها و نیز ادامه درگیری های مسلحانه در کردستان و بعضا اتخاذ روش های خشن مبارزه بر برخی مناطق دیگر و یورش مسلحانه در تعدادی از شعرا، روانجمعی جامعه و مردم ما را در یک حالت تحریک و برآشفته ای نگهداشته است. ضرورت دارد که این روانشناسی اجتماعی برانگیخته و احساس عدم امنیت شخصی و اجتماعی که رژیم روز بروز بر آن می افزاید به روای طبیعی و هادی که شایسته یک زندگی در آرامش و آسایش است، باز گردد ولی از طرفی دیگر تلاش برای تامین مطالبه و احقاق حق و مبارزه در راه آن در همه سرکوب های حیات اجتماعی با عکس العمل خشن و سرکوب گری و مقاومت نیروها، انتشار و طبقاتی مواجه می شود که این مبارزات و احقاق حق ها منافع آنان را در خطر می اندازد. با پذیرش اینکه نیاز به زندگی مبتنی بر آرامش و بدون اضطراب، نیازی واقعی و انسانی است و مبارزه برای تامین مطالبات نیز بی چون و چرا گذشته ناپذیر، قانونمند و حیاتی است که مستقل از تمایل و نیت دیگران در هر روز و هر ساعت و در هر مرصه ای جاری است، نمی توان نسبت به هیچکدام از آنها بی اعتنا بوده و لذا روش مدبرانه هدایت سیاسی مبارزه و تلاش مردم برای دگرگونی اوضاع و رهایی از بن بست و بحران موجود جامعه را باید با در نظر داشت هر دو واقعیت فوق دنبال کرد.

نه تمایل و گرایش ها و عواطف قاطبه مردم ما بر شیوه های خشن مبارزه و خونریزی مهر تأیید میزند و نه ما باید مشوق و موید کشتار و خونریزی بیشتر باشیم. درست برعکس باید همه تو را چه در داخل و چه در خارج کشور بسیج کنیم که رژیم را ادامه حضورت که تاکنون بر مردم ما روا داشته است، دست بردارد و آن را در این هر صبه به هر میزان که ممکن است به عقب نشینی و داریم. انجام این مهم را هم در مقیاس سراسر کشور و هم بطور مجزا در مناطقی از قبیل کردستان نیز که رنج ۱۱ سال جنگ تحمیلی داخلی را بر تن و جان خود احساس می کند میتوان دنبال کرد و برای هر چیز از تکرار ناجعه بار اقداماتی از قبیل یورش مسلحانه نیروهای مجاهد در سال گذشته، که هزاران نفر در این اقدام بی ثمر جان خود را از دست دادند، تجدیداتی اندیشید.

باید در هر صبه های دیگر مشکلات جامعه راه های معقول و مناسبی با بهره گیری از همه تجاری که تاکنون ذخیره شده است جستجو کرد. هلیتر هم همه مشکلاتی که پیش رو است باید قدم پیش گذاشت و همه نیروها را برای مطالبات ریز و درشت بسیج کرد. وقت آن نیست که برای بسیج نیروها دستچین خاصی صورت گیرد و دنبال نامیل و

خویشاوند سیاسی بر ویم که مثلا چپ ها با هم، دموکراتها با هم، جمهوریخواهان با هم، سلطنت طلبها با هم و یا مذهبی ها با هم و مرکدامشان جداگانه. چرا همه این نیروها نتوانند با هم تلاش و مبارزه برای تحقق همان مطالبات و همان تغییراتی را آغاز کنند که خواست و مطالبه عمومی است. بویژه اینکه همراهی و همزبانی و حضور کار ساز مردم در صحنه پیکار برای این مطالبات، پشتوانه و ضامن معتبر این همراهی ها باشد و آنگاه این موفقیت ها را سکوی تغییرات بنیادی تر آینده سازند. گفته خواهد شد، این غیر عملی و ذهنی است زیرا در درون نیروهای چپ، و بین آنها با سایر نیروهای اپوزیسیون، و همچنین بین نیروهای اپوزیسیون بطور کلی از یک طرف و هواداران ولایت فقیه از طرفی دیگر دره همیتی موجود است. بله هر یک از ما و شما پس از گذشت ۲۰-۱۵ سال هنوز که هنوز است داغ شکنجه های رژیم شاه را در جای جای تن خود داریم. همانطور که درد جانسوز و مصیبت بزرگ اعدام های جمعی همزمان خود را توسط رژیم ولایت فقیه نیز به جان می کشیم. درست به همین دلیل است که ضرورت دارد تا وقت از دست نرفته باید دست بکار شد و با تمامی که سالها در رقابت و تقابل و یا ستیز بوده ایم، مناسبات جدیدی را آغاز کنیم. کار دشواری است ولی ادما و مسئولیت تغییرات بنیادی جامعه را داشتن، هر می رسد و شهادتی شایسته را می طلبد که هر روز تاخیر در قدم گذاشتن و آغاز چنین راهی بهمان میزان زیان بخش خواهد بود. چه اگر جز این کنیم همان خواهیم ماند که الان هستیم. هر یک از ما که بر همان شعرا و سیاست های گذشته اصرار و رژیم و در یافتن راه های جدیدی اعمال کنیم طبیعی است که کوچک و کوچک تر خواهیم شد و هر روز بیش از گذشته متحدان و همزمان خود را از دست خواهیم داد. همزمانی که با در زندان خود سطر رژیم هلاک می شوند و یا در خارج که از سیاست و مردم کناره می گیرند. اگر اولی با همه دردش قهرمانانه است دومی هم دردناک و هم مایه سرانگندگی است و در درونج مردم هم پایانی نخواهد داشت و فردا تصوات سخت تاریخ هم مالز ادبخواهان را نخواهد بخشید زیرا که مادر انجام آن و طلیفه و مسئولیتی که به ما از تباط پیدا می کرد، از گذاشتن قدم های پیشتر برای رهایی مردم از رنج و درد دریغ و ایستاد کردیم و با هزاران بهانه از اشتراک مساهی با دیگران بخاطر خود محوریها و انحصار طلبی ها کوتاهی نمودیم.

انگور در آستانه قرن ۲۱م در چنین سطحی از تمدن و پیشرفت جهان و بشریت، ادامه روش ها و سیاست هائی که اساس را بر نفی مطلق و نابودی رقبا و حتی دشمنان می گذارده حتی در شرایطی که ما در آن بسر می بریم یعنی با وجود رژیم های که تفاوت و ولایت فقیه و فرهنگ نازل همکاری و اشتراک مساهی نیروهای سیاسی و غیر متحدان و بدون پشتیبانی است. خواه از جانب رژیم باشد یا نیروهای اپوزیسیون. نه مگر اینکه در نقطه ای از همین جهان خاکی، شاه زاده سیهانوک همراه با بخشی از خمرهای سرخ (از نیروهای پل پوت) و نمایندگان کمونیست دولت کامبوج سرخستان در تلاش یافتن راهی برای پایان دادن آلام ۱۵ ساله مردم بلکش کامبوج هستند. و یا اینکه در جاهای دیگر افغانستان، نیکاراگوئه، السالوادور، آنگولا و... متخصصین دیروزی به پای میز مذاکره فرا خوانده می شوند تا بیاری مجددی جوامع شان را از فلاکت و مصیبت بدر آورند. آیا لبنان بیچاره که ۱۵ سال است در آتش کین خواهی و برتری طلبی کور ده ها گروه و دسته و حزب متخاصم میسوزد و چندین کشور و قدرت خارجی نیز هر یک گوشه ای از آن را می کشند الگویی انسانی و میهن پرستانه است یا آنجا که طیف وسیع مخالفان سیاسی دور یک میز می نشینند و هر کدام به نسبت بضاعت سیاسی و مردمی که دارند در سرنوشت کشور سبیم می شوند؟

لا یزوا مید گفت: "باز هم الگو برداری، کشور ما خودریزه است، فرهنگ مردم ما چیز دیگری است. ملایان و حزب الهی ها ۱۱ سال است که دست نشان تا مرتق به خون مردم و فرزندان خلق گوده است. سلطنت در امتحان تاریخ، فوزه شده است، با مجاهد جهات نمی توان کنار آمد، باز رگان هم فقط سنگ خود را به سینه می زند. چپ ها، انحصار طلب و الگو بردارند، جمهوریخواهان که کسی نیستند و... پس هلیتر، ولی سوال اینست که آیا برای این خودریزه گیها نمی توان راه خود ویژه ای یافت که الگوی راه کامبوج و افغانستان و نیکاراگوئه و السالوادور و آنگولا نباشد ولی عقلمانه و چاره ساز و ایرانی باشد؟

ماتلانده و چاره ساز چیست؟

ماتلانده اینست که همه نیروهای موجود و ذخیره جامعه که هر کدام به نحوی می توانند موثر آنگند، بسیج شوند. ضرورت است که همه نیروهای سیاسی قانونی و غیر قانونی شده و پایه های اجتماعی آنها، راست و چپ و میانه، از هواداران سلطنت گرفته تا مذهبی و غیر مذهبی از نیروهای درون و پیرامون حکومت گرفته تا نیجه مخالفان و مخالفان افراطی، نیروگاهی که در اندیشه جستجوی راه حلان بیرون برد ایران از بحران اقتصادی و سیاسی و اجتماعی از این وضع جانگناه هستند، نیروهایی که یا وضع موجود را تایید نمی کنند و یا ادامه آنرا غیر ممکن می دانند، در یک وفاق همگانی شرکت ورزند. کشور به یک بسیج عمومی همه نیروها نیاز دارد. کشور ما به یک سیاست نجات ملی محتاج است. در وفاق همگانی رابطه بین نیروهای سیاسی نه بر اساس تقابل خشن بلکه بر مبنای مبارزه متحدانانه بر بستر و با اتکاب حضور مردم در صحنه و اعمال اراده آنان است. مطالبه، انتقاد، بحث، مذاکره، تبادل نظر و از جمله اشتراک مساهی، در هر موردی که میسر شود، آن سایل ضروری است که نیروها برای تحقق اهداف خود آنها را خدمت می گیرند. این سیاست حذف هر گونه سیاست ما، تاکتیک ها و شعارها و اقداماتی را که تاکنون اینگونه تقابل های خشن و تحریک کننده و غیر متحدانانه را همراه داشته یا سبب شده و یا دامن زده است، طلب می کند وفاق همگانی ناظر بر هر چیز از سیاست ها و شعار های غیر واقعی سرنگون باد و مرگ بر، برهیز از بایکوت و استننا و اتخاذ آن چنان سیاستی است که راه را برای تبادل نظر، مذاکره، تفاهم حتی الامکان هر چه بیشتر میان نیروهای سیاسی کشور هموار کند.

وفاق همگانی تاکید دارد که روندهای موجود تبادل نظر و همکاری بر برخی نیروهای سیاسی، باید دنبال شود و به دیگر نیروهای اپوزیسیون نیز تسری یابد. ضرورت است که این روند به گشایش بحث و مذاکره آشکار، علنی و صریح همه این نیروها با رژیم، برای راهمایی در هر صبه های مهم حیات اجتماعی کشیده شود و دوام یابد. در این روند های بحث و مذاکره و راهمایی، هیچ نیروئی نباید بیچوجه مورد استننا و بایکوت قرار گیرد و هیچ پیش شرطی نباید گذاشته شود. ضامن بقا و دوام همه مذاکرات و توافقات برای اشتراک مساهی، پشتیبانی مردم میهن ما از آنها و حضور فعال آنها در صحنه سیاسی است. تحولات کساله آور کشور های مختلف جهان از شبلی و افریقای جنوبی گرفته تا کلیه کشورهای اروپای شرقی را قدرت پرتوان مردم در صحنه این ممالک رقم زده است.

لازم است در همینجا تصریح شود که میزان توجه و یا بی اعتنایی رژیم به شیوه های یاد شده، محکی خواهد بود برای نیروهای سیاسی ایران و همه مردم میهن ما که تکلیف خود را بر رژیم می که اگر همچنان به زبان دیگری سخن گوید روشن کنند و با اعتراض گسترده و میلیونی خود با انقلاب دیگری به آن پاسخ گویند.

در پایان، سیاست وفاق همگانی هیچگونه آمریتی را از جانب هیچیک از ایدئولوژیها، مارکسیستی، مذهبی، ملی، سلطنتی و غیره نمی پذیرد. در این سیاست (چنانچه به بر بنفشیدن، ائتلاف برآمده از آن) فقط اراده آزاد قاطبه مردم است که نافذ خواهد بود و طبیعی است که حاملان و حامیان هر یک از مسالک فوق از هويت حزبی و سازمانی و فعالیت آزاد بر خود دار بوده و هیچگونه مانعی در فعالیت و در تبلیغ و ترویج اندیشه های شان نباید وجود آید.

بر این مسئله و توف کامل است که در شرایط فعلی ایجاد هر گونه سازمان و جبهه یکدست از مجموعه نیروها کار دشواری است. وفاق همگانی تشکیل یک جبهه، یک حزب و بایک تشکیلات را در این شرایط و حتی در آینده ای نزدیک مدنظر ندارد.

وفاق همگانی تلاشی است برای گزینش شیوه های منطقی و انسانی و دعوی و مبارزه طبقات و گروه های اجتماعی و عقیدتی گوناگون، نه صلح طبقاتی. وفاق همگانی یک سیاست است، یک تلاش و روش است، سیاست و تلاشی و روشی که می خواهد برای رهایی کشور از فلاکت اقتصادی و اجتماعی و اشتقاق چاره جوئی کند. تلاشی است که می خواهد از رنج مردم بکاهد و چنان زمینه ای فراهم آید که مردم میهن مادر امنیت شخصی و اجتماعی و آزادی زندگی کنند. این حتی طبیعی است. در اکتساب چنین حقی با همه مردم ایران همصدا و همراه شویم.

تاریخ جنبش کمونیستی: فاکت‌ها، مردم، ایده‌ها

دو نوع رئالیسم

گرامشی، تولیاتی و کمیترون

پرفسور نچو مارتینی (دانشگاه فلورانس، ایتالیا)

مناسبات بین کمونیست‌های ایتالیا و کمیترون، و بطور کلی مناسبات در درون خود کمیترون، هرگز ایدال نبوده است. تصور اینکه انترناسیونال سوم یک مرکز یکپارچه و هاری از جدال جنبش کمونیستی بین الملی، کاملاً نریب‌آمیز است. چنین کلیشه تبلیغاتی در گذشته متداول بود. در واقعیت، در درون کمیترون همواره مبارزه گسترده سیاسی جریان داشت که بر سر نوشت احزاب کمونیست تأثیر می‌گذاشت. مناسبات بین حزب کمونیست ایتالیا و کمیترون که از همان ابتدا در مسیر پیچیده و متضاد پیش می‌رفت و در مواقع معینی جنبه دراماتیک پیدا می‌کرد، یک نمونه مشخصی را نشان می‌دهد.

این فاکت بمنزله کم بها دادن به نقش کلیدی کمیترون در شکل‌گیری حزب نیست، بلکه امروز بها کمک میکند تصویر حقیقی از آن رویدادها را باسازی کنیم. بویژه اکنون ما آرشیهایی را در اختیار داریم که تاکنون در دسترس ما نبود. در طول آن بحث‌های اخیر، محرک قوی در مورد شخصیت گرامشی و تولیاتی، راجع به دیدگاه‌های آنها در مورد رهنمودهای سیاسی کمیترون و آن رورندهایی در درون کمیترون که از جدال‌های درونی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) در اواسط دهه ۲۰ تأثیر می‌پذیرفت، بوجود آمده است.

برای درک تمام اینها، روشن است که ما باید سرچشمه‌های مناسبات بین حزب کمونیست ایتالیا و کمیترون را دنبال کنیم، به "بلشویزاسیون" حزب، حتی به زمان هتت‌تر از ظهور اصطلاح "مسئله ایتالیا" در کمیترون موعی که برای تشکیل جبهه واحد کارگری در ایتالیا علیه تجدید فزاینده فاشیسم تلاش می‌شد، برگردیم. کمیترون از کمونیست‌های ایتالیا می‌خواست که مناسبات مثبت با حزب سوسیالیست برقرار سازند. بنظر می‌رسید که حزب سوسیالیست حتی در مقاطعی آماده وحدت بر پایه مواضع قبل از ژانویه ۱۹۲۱ بود، مقطعی که حزب سوسیالیست ایتالیا در کنگره لیوانو Livorno خود بدو جریان سوسیالیست و کمونیست تقسیم شد.

مشکی تشکیل جبهه ضد فاشیستی با اپوزیسیون سرخ‌شد در درون حزب روبرو شد که بوسیله برداشت سکتاریستی رهبری آتومو، بوردیگا دامن زده می‌شد. بوردیگا تمایزی بین رژیم دمکراتیک، بورژوازی و دیکتاتوری تروریست هیران نمی‌دید. در جریان بحث‌های حزب پیرامون فاشیسم و موثرترین سیاست یکبار علیه آن، بوردیگا معتقد بود که هدف تأمین وحدت عمل بی‌پایه است و تحقق چنین مکاتباتی امکان پذیر نیست. این ادعا حزب را منحرف و به سکتاریسم محکوم کرد و کمونیست‌ها را از متحدین بالقوه خود در مبارزه برای آزادی‌های دمکراتیک و حفظ آنچه را که بوسیله منافع پرولتاریا دیده شده بود، محروم کرد.

کمیترون به حل "مسئله ایتالیا" نزدیک شد، کلام یاؤلو اسپریانو تاریخ دان را بکار گرفت، "شیوه اقتدار"، او قاطعانه خواستار برکناری بوردیگا از رهبری حزب و گماردن آتونیو گرامشی و پالمیر و تولیاتی که در آتومو سرخ‌خانه از شعار جبهه واحد کارگری پیشینهادی کمیترون دفاع می‌کردند، بود. این موضع انترناسیونال، بذریعته زیادی به منزوی شدن بوردیگا نزد توده‌های حزبی کمک کرد. در هر حال، روند شکل‌گیری رهبری جدید حزب کمونیست ایتالیا تا حدی پیچیده و در داور بود. در واقع، در چنین مقطعی یعنی زمانی که فاشیست‌ها دیگر بقدرت رسیده بودند (اکتبر ۱۹۲۲)، کمونیست‌ها نه تنها به تغییر در تاکتیک‌ها، بلکه به استراتژی نوین انقلابی منطبق بر واقعیت ایتالیا نیاز داشتند. این استراتژی باید از انقلابی که در روسیه پیروز شده و یا از رهنمودهای کمیترون که اغلب شرایط ویژه کار در کشورهای جداگانه را چشم‌پوشی می‌کرد، متمایز می‌بود.

استاد آن زمان بویژه مکاتبات گرامشی با فقایش، در درجه اول با پالمیر و تولیاتی، آلفونسو لئونتی و او مبر تو

ترچینی که با آنها در نشریه هفتگی اوردینه نووا Ordine Nuovo در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۹ کار کرده بود، مشکل شکل‌گیری مفهوم بازسازی سیاسی را در حزب گواهی می‌دهد. حزب کمونیست ایتالیا از یکسو می‌بایست بر میراث سکتاریستی بوردیگا فلیه می‌کرد و از سوی دیگر باید خصلت ملی خود را حفظ می‌نمود. بوجری تصمیمات و راه‌حل‌هایی که کمیترون انجام آنها را به تمام احزاب و بخش‌هایش الزامی می‌ساخت، تبدیل نمی‌شد. در یکی از نامه‌های گرامشی در اوائل سال ۱۹۲۴ گفته می‌شود: "تصمیمی که در روسیه صبح بود و توده‌ها را به مسیر خیزش انقلابی سوق داد، در اروپای مرکزی و غربی بجهت یک رشته رویانهای سیاسی که در طی تکامل دراز مدت تر سرمایه‌داری ایجاد شده‌اند، پیچیده تر می‌شود. بالنتیجه این امر حرکت توده‌ها را کندتر و محتاطتر کرده و از حزب انقلابی استراتژی و تاکتیک پیچیده‌تر و دراز مدت‌تری نسبت به آنچه که بلشویک‌ها از مارس تا نوامبر ۱۹۱۷ لازم می‌شمرند، می‌طلبد." گرامشی نه فقط درگیر مباحثه صریح با بوردیگا در مورد ضرورت حرکت از نقطه نظر یک "اکثریت ملی" نه "اکتلیت بین الملی" بود، بلکه او توجه داشت که باید رهنمودهای کمیترون را بطور واقعی بررسی کرد و از نظر دور نداشت که حزب بلشویک از موقعیت برتری در کمیترون برخوردار است که مهر خود را بر تصمیمات اتخاذ شده می‌گذارد. احتساب این مسئله بخصوص زمانیکه مبارزه درون حزب در مورد مسائلی نظیر سکتاریسم در حزب کمونیست ایتالیا جاری بود، اهمیت خاصی داشت.

سالهای ۲۶-۱۹۲۳ سالهای فوق العاده مهم برای حزب کمونیست ایتالیا بود. گروه رهبری تحت هدایت گرامشی به "بلشویزاسیون" صوف حزب پرداخت. این روند پاسخی بود از جانب کمیترون به موقعیتی که در اروپا بعد از قیام ناموفق هامبورگ در آلمان، در سال ۱۹۲۳ بوجود آمده بود. روشن شد که دیگر انقلابات پیروز مند سریع در اروپا چشم‌اندازی ندارد. در چنین شرایطی هدف از "بلشویزاسیون" چه بود؟ اینجا بورژوازی دو مقصد مورد بررسی قرار می‌گیرد. اولاً - وضعیت ایجاب می‌کرد که احزاب برای حفظ خود با واقعیت‌های گوناگون ملی، خودشان را منطبق کنند و به سازمانهای فعالیت سیاسی توده‌ای که قادر باشند در هر موقعیت فعالیت سیاسی را پیش ببرند، تحول یابند. ثانیاً این امر بالاتر از همه، ساختاری را بوجود می‌آورد که پیوندهای محکمی را روسیه شوروی ایجاد کرده و به کمیترون که در آن حزب بلشویک همدتا بدلیل عینی نقش قابل‌روبه‌انزایش داشت، وابسته می‌کرد.

این وضع از آنجا که کمیترون را در موقعیتی قرار میداد که مستقیماً به وضع امور در حزب اتحاد شوروی وابسته می‌شد، دارای یک سلسله نتایج منفی بود. اختلافات درونی که بعد از مرگ لنین حالت انفجار آمیز پیدا کرده بود، به کمیترون، جائیکه اختلافات حتی حادث شده و الزامه هر یک از بخش‌های ملی آن منتقل می‌شد، جریان می‌یافت. به همین دلیل روند تدوین سیاست‌ها بنظر می‌رسید که از خارج تنظیم می‌گردد. بطور طبیعی مبارزه بین استالین و تروتسکی، بوخارین، کامنف و زینوویف تقریباً در تمامی احزاب منعکس می‌شود و موجب اختلافات و درگیری‌های مشابه می‌گردد. در نهایت، "بلشویزاسیون" از وسیله تحکیم احزاب کمونیست و رشد ظرفیت‌های آنها برای عمل، به "استالینی کردن" آنها تبدیل شد که ضربه سنگینی به جنبش کمونیستی زد. بهر حال، در ابتدا پیش‌بینی این وضع سخت بود.

این روند در حزب کمونیست ایتالیا تا "قوانین اضطراری" فاشیست‌ها و بازداشت گرامشی در نوامبر ۱۹۲۶ ادامه یافت. این مدت برای پایه‌ریزی تحول در حزب کافی بود. گرچه تحول پایان نرسید ولی مهر خود را بر کاراکتر تشکیلات زد. در واقع حزب کمونیست ایتالیا نه تنها در شرایط فوق العاده سخت بر می‌زان اعضا خود افزود و دستگاه انقلابیون حرفه‌ای را ساخت که در آزمایش مبارزه سخت پنهانی ایستادگی کرد، بلکه از تبدیل شدن به یک حزب صرفاً تبلیغاتی جلوگیری کرد. مطالعات تئوریک سمیت جدیدی خود گرفت و به تحلیل اجتماعی - تاریخی از ویژگی‌های ملی و مسائل بنیادی جامعه ایتالیا متکی شد (در بین آنها به اصطلاح "مسئله جنوب" قرار گرفت).

تضح یافته‌ترین نتیجه این سمت‌گیری، "تزهای لیون" (اسناد اصلی سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا) که در ژانویه ۱۹۲۶ در لیون فرانسه برگزار شد) بود که مشترکاً بوسیله گرامشی و تولیاتی تهیه شده بود و

هنوز بخاطر بصیرت، ابتکار بازسازی تاریخی و تحلیل نافذ از فاشیسم قابل ملاحظه است. روند "بلشویزاسیون" ایتالیایی نقطه اختتامی بر سکتاریسم ابتدائی بوردیگا و گام مهمی در راستای ایجاد یک حزب توده‌ای بود. بدون شک نقطه توت حزب و مناسبات نزدیکش با کمیترون در زمانی بود که هنوز تبعیت مکانیکی از رهنمودهای آن بوجود نیامده بود.

مبارزه سیاسی در حزب در دوره رهبری گرامشی بطور هملی در فضای بحث‌های حاد در چارچوب اسانامه آن جریان می‌یافت. شناسائی تجربه شوروی بمشابه یک "مدل"، هنوز به موافقت کاملانه با تصمیمات کشور انقلاب پیروز منتهی تبدیل نشده بود. در پایان سال ۱۹۲۶ (کمی قبل از اینکه رژیم فاشیست آخرین صدهای بازمانده از سوی دمکراسی را خفه کند) بویژه مکاتبات قابل توجهی بین گرامشی و تولیاتی در مورد مبارزه سیاسی درونی در حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) انجام گرفت. تولیاتی در آن زمان بعنوان نماینده حزب کمونیست ایتالیا در مسکو بود. او به تجربه شخصی دریافته بود پایان دوره سیخ گرامشی و حزب کمونیست ایتالیا امکانات وسیع برای توسازی داشته باشند و احزاب کمیترون بتوانند با "بلشویزاسیون" قادر به پیشبرد سیاست متناسب با خصلت ویژه ملی باشند و به احزاب توده‌ای فعال و موثر در روندهای جاری کشور تبدیل شوند. نزدیک می‌شود.

اقدام دولت و حزب در اتحاد شوروی با مبارزه بین گروه‌های مختلف همراه بود: مسئله "سوسیالیسم در یک کشور" و برخورد بین استالین و تروتسکی که در کمیترون منعکس می‌شد بر رهبری هر حزب کمونیست تأثیر می‌گذاشت. گرامشی در یکی از حادترین لحظات این مبارزه در اکتبر ۱۹۲۶، نامه نگرانی آوری از جانب کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) فرستاد. هلیر قم پیشینیانی از مشی گروه استالین و بوخارین، او خواسته بود که با اعضای اپوزیسیون تروتسکی، کامنف و زینوویف - که دیگر شکست خورده بودند، با مدارا برخورد شود. نگرانی گرامشی بر آن بود که درگیری الزاماً به یک شکاف رشد خواهد یافت که با تحلیل بردن اتحاد کارگران - دهقانان، تأثیر ویرانگر بر ساختار اجتماعی دولت شوروی داشته و مجتمراً از همه موجب خدشه دار شدن سمبل وحدت که پایه اتوریته عظیم نمونه روسیه بر جنبش‌های الملی طبقه کارگر بود می‌باشد. تولیاتی در پاسخ، عدم موافقت خود را با مضامین نامه اعلام کرد و اراکه رسمی آنرا به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) نابجا شمرد. این نامه گواه آشکار بر آگاهی به این واقعیت است که دوره جدید و متفاوتی فرا رسیده است: درگیری سیاسی درون حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) بر مسائل مرتبط با جنبش کارگری بین الملی و کمیترون فائق آمده است. بنظر تولیاتی در این لحظه انتخاب اینکه طرف چه کسی را باید گرفت، خیلی مهم‌تر از تلاش برای جستجوی توافق که اکنون غیر ممکن می‌نمود، است: از این بعد، سیاسی اتحاد شوروی بیشتر بستگی به پیروزی این یا آن خطمشی سیاسی معین خواهد داشت تا وحدت در رهبری حزب.

گرامشی بنوبه خود از طرح اینگونه مسئله شدیداً انتقاد میکند که بنظر او سطحی نثری بوروکراتیکی است. او بطور دقیق موضع خودش را ترسیم میکند: "امروز بعد از گذشت ۹ سال از اکتبر ۱۹۱۷، فاکت تسخیر قدرت توسط بلشویک‌ها، دیگر توده‌های غربی را انقلابی نمی‌کند زیرا که این فاکت به تاریخ پیوسته و ثمر خود را داده است. امروز اعتقاد فعال سیاسی و ایدئولوژیکی بر اینست که پرتو تاریک که بار قدرت را بدست گرفته است قادر به ساختن سوسیالیسم است اتوریته حزبی بر این اعتقاد متکی است که با شیوه‌های آموزشی مدرسی نمی‌توان درون توده‌های وسیع رنت، اما تنها بوسیله شیوه‌های انقلابی یعنی نیروی آن واقعیت سیاسی که حزب کمونیست روسیه در مجموع معتقد به درستی بودن کار خود است و متحدان هم می‌کند."

گرامشی تبلاً این مسئله را مورد توجه قرار داده بود که تأثیر انگوی روسیه به احزاب کمونیست (یعنی پیشاننگ طبقه کارگر) محدود شده بود، در حالیکه ضروری بود بر نیروی وسیعتر تأثیر می‌گذاشت توده‌های وسیعتر زحمتکشان - و دقیقاً به همین دلیل مسئله وحدت اهمیت کلیدی داشت. برای جنبش

**“یا مرگ یا تولدی دیگر”
“چرا یک انشعاب دیگر”**

بهرز

در روند برگزاری دومین اجلاس کنگره اول سازمان فدائی، بر اثر اختلافاتی که پیرامون مسائل برنامه‌ای و زندگی حزبی بین دو جناح عمده آن شکل گرفته بود، جناح اقلیت صفوف این سازمان را ترک و مجدداً با نام “سازمان فدائیان خلق ایران” آغاز به فعالیت کرد.

“سازمان فدائیان خلق ایران” و “سازمان آزادی کار” در خرداد ماه سال ۱۳۶۸ وحدت و سازمان فدائی را تشکیل دادند و در اولین اجلاس کنگره این سازمان کمیته مرکزی مشترک را برای رهبری امور برگزیدند. ولی شیرینی وحدت دو جریان در اولین اجلاس کنگره به تلخکامی انشعاب در دومین اجلاس انجامید. بدین ترتیب هم‌این وحدت به یکسال هم نرسید.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران طی اطلاعیه‌ای با عنوان “یا مرگ یا تولدی دیگر” و سازمان فدائی نیز در نشریه “اتحاد کار” هفت جدائی را توضیح داده‌اند. در اطلاعیه گفته می‌شود: “بدین ترتیب هم‌کوتاه و دشوار همزیستی و تحمل گرایش‌ها و نظرات مختلف، بدلیل اصرار بعضی از نمایندگان کنگره بر امری غیر ممکن، یعنی یکپارچگی پولادین، انسجام ایدئولوژیک و اصرار بر عدم پذیرش مناسبات دمکراتیک میان جناح‌ها به پایان رسید و دو بخش کنگره و سازمان ناچار شدند فعالیت خود را در سازمان‌های جداگانه ادامه دهند.” و اتحاد کار می‌گوید: “هفت اصلی جدایی رفتار سازمان، آنست که اکثریت کنگره سازمان برنامه پیشنهادی این رفتار رد کرد.”

در اجلاس کنگره از جانب جناح اقلیت در مورد تنظیم “مناسبات بین اکثریت و اقلیت” چهار ماده پیشنهاد داده می‌شود که موردان مورد توافق قرار می‌گیرد. ولی پیشنهاد زیر به تصویب نرسید: “تبعیت اقلیت از اکثریت ناظر بر اجرائی وظایف تشکیلاتی جاری است. در موارد مشخصی که اقلیت نه تنها با سیاست هم‌ومی بلکه با همان اقدام مشخص هم مخالفت جدی داشته باشد، اکثریت نباید مسئولیت اجرای آن وظیفه را بعهده اقلیت بگذارد. با عدم تصویب این ماده نمایندگان اقلیت جلسه را ترک و بدین ترتیب هم‌کوتاه همزیستی نظرات متفاوت پایان می‌پذیرد.

“سازمان آزادی کار” یکی از جریان‌های انشعابی از سازمان چریک‌های فدائی خلق (اقلیت) است. اقلیت از سال ۵۹ از سازمان ما جدا شد و از آن زمان تاکنون انشعابات متعددی در آن رخ داده است.

“سازمان فدائیان خلق ایران” نیز در سال ۶۰ عاز سازمان ما منشعب شد. اختلافاتی که در مورد مشی وحدت سازمان ما حزب توده ایران، راه رشد غیر سرمایه‌داری و انتروناسیونالیسم پرولتاری شکل گرفته بود، منجر به جدائی گردید.

سازمان فدائیان خلق ایران از سال ۶۴ بعد تعویف “ثقل انقلابیون کمونیست” را برای قلبه بر پرآکنده‌گی و تفرقه میان کمونیست‌ها مطرح نمود. بر پایه این مشی، سازمان ما و حزب توده ایران بعنوان جریان‌های “فرمیست” و “پورتونیست” که می‌بایست افشا و طرد شوند و هرگونه همکاری با آنان غیر مجاز است در نظر گرفته شد. ثقل مزبور از سازمان راه کارگر، اقلیت، سازمان آزادی کار و سازمان فدائیان خلق شکل می‌گرفت. در اجرای همین مشی در برخورد با گرایش‌های درون سازمان ما گوه گذاشتن و به انشعاب کشاندن سازمان در مرکز توجه قرار داشته است.

اکنون بعد از گذشت چندین سال بیش از پیش روشن شده است که اگر ما همگی بر پذیرش تنوع نظر و همزیستی نظرات متفاوت در یک سازمان تکیه می‌کردیم، اگر با شکل‌گیری اختلافات، حرکت فرآکسیون و انشعابگره‌ها سازمان ما را با تدبیر و درایت به حفظ سازمان و حل اختلافات می‌پرداختیم، بی‌شک یکپارچگی در صفوف جنبش چپ از این ابعاد لزوماً بیشتر بود. جدائی سال ۶۰ عزم سود جنبش چپ بود و نه گریز ناپذیر. علاوه بر بعد از انشعابات جای مناسبات خصمانه راه همکاری و اتحاد عمل می‌گرفت، پختن سازمان در

موضع بمراتب قوی تر قرار داشت.

وحدت سازمان فدائیان خلق ایران و سازمان آزادی کار

با نزدیکی مواضع و روند همکاری این دو جریان در طی سالهای ۷۰ و ۸۰ مسئله وحدت بین آند مطرح شد. برای رسیدن به وحدت، آنها بحث‌هایی را تدارک دیدند و نشریه در راه کنگره را منتشر کردند. پیشرفت روند وحدت در بین دو سازمان، هم‌زمان با تحولات همه‌جانبه و همیتی بود که جنبش کارگری و کمونیستی را در سطح در می‌نوردید و دگرگونی انقلابی را در همه عرصه‌های می‌ریخت. نوسازی و نواندیشی جنبش چپ ایران را که خود در بحران و پرآکنده‌گی بسر می‌برد، فراگرفت و بر تمام نسوج آن نفوذ نمود. نوسازی در سطح جنبش کمونیستی نه یک روند کوتاه مدت و آبی، بلکه دراز مدت و سرنوشت ساز است که سیر تکوینی خود را طی می‌کند. طبعاً در جریان نوسازی، گرایش‌های مختلف شکل می‌گیرد، از ابتدا نمی‌توان آنچه فردا شکل خواهد گرفت، تعیین کرد و یا از روز قبل جایگاه این یا آن نیرو، گرایش و فرد را تعیین کرد. بنابراین منطق و مصالح جنبش ایجاب می‌کند که در پیوستگی‌ها و گسست‌ها در چنین مقطعی حداکثر احتیاط را بکار گرفت. چرا که فردا احتمال قوی با تکوین نظرات تازه بسیاری از پیوست‌ها و گسست‌ها بی‌معنی و بی‌منطق می‌گردد. با گرایش‌هایی که در جنبش چپ ایران در حال شکل‌گیری است، نزدیکی‌ها و دوری‌های گذشته فکری و سازمانی در حال دگرگونی است.

در چنین شرایط وحدت سازمان فدائیان خلق و سازمان آزادی کارگر چه خوشحال‌کننده و با ارزش بود، ولی هم چنانکه واقعیت نشان داد وحدت در سازمانی که هنوز نظرات سیر تکوینی را طی می‌کنند، می‌تواند بسمولت به جدائی منجر گردد. با توجه به این امر که هنوز نیروی انشعاب و جدائی قوی و فرهنگ پذیرش نظرات مخالف در سطح پائین است.

انشعاب در سازمان فدائی

بگفته رهبران این سازمان در اولین اجلاس کنگره دیدگاه تنگ نظرانه “اختلاف نظر مساوی است با انشعاب” مورد نقد قرار گرفت و جای آن را “وحدت در تنوع” گرفت. در مقاله “کنگره ما چه دستاوردی داشت؟” پذیرش “وحدت در تنوع” مهمترین دستاورد کنگره بحساب آمده است (در راه کنگره - دوره دوم - شماره ۴). در این مقاله گفته می‌شود: “... کنگره ما کوشید فرهنگ وفاق را جانشین فرهنگ نفاق کند. این دستاورد کنگره علاوه بر ارزش سیاسی آن دارای ارزش فرهنگی برای چپ ایران و اپوزیسیون ایران تونید. دهنده دوره جدید در حیات ما است. دوره ای که باید بر تفرقه خط‌بطلان بکشد و راه را بر وحدت چپ ایران هموار کند. باین تلاش کنگره باید با احترام تکریم و بر آن ارج نهاد.” آری، طرد نگرش دگم و تنگ “اختلاف مساوی است با انشعاب” و اشاعه فرهنگ دمکراسی و پذیرش “وحدت در تنوع” می‌تواند دستاوردی ارزشمند باشد بشرط اینکه در زندگی جاری گردد.

اما آنچه در اجلاس دوم کنگره سازمان فدائی، اتفاق افتاد، نشان داد که هنوز از کنار گذاشتن دیدگاه “اختلاف نظر مساوی است با انشعاب” در حرف و پیشبرد دیدگاه “وحدت در تنوع” در عمل، فاصله زیادی وجود دارد. زمانی که “وحدت در تنوع” مبنای حرکت قرار گیرد و مکانیسم‌های ضرور در زندگی حزبی برای تأمین آن فراهم شود، بی‌تردید زمینه‌های جدائی کاهش یافته و امکان همزیستی نظرات و گرایش‌های متفاوت افزایش می‌یابد. زمانی که پذیرش “وحدت در تنوع” به‌مثابه مهمترین دستاورد کنگره شمرده می‌شود انتظار آن وجود داشت که در اجلاس دوم کنگره، از اختلافات برنامه‌ای و اساسنامه‌ای بین دو گرایش عمده در این سازمان هر چقدر هم همیق باشد، انشعاب زائیده نشود. و بویژه آنان که بر این دستاورد تکیه می‌کنند، در حفظ وحدت جدیت بیشتری بخرج داده و در عمل هم‌الگوی مو فقی را برای دیگران ارائه دهند و پای بندی خود را بآنچه می‌گویند نتوانند در زمانی که در موضع اکثریت است، سکه کار سهل‌تری است - بله در مقطعی که در موضع اقلیت قرار گرفته‌اند، نشان دهند. وگرنه پذیرش “وحدت در تنوع” در حد شعار باقی خواهد ماند.

تصویب سه ماده از چهار ماده پیشنهادی اقلیت (حضور نماینده ای از اقلیت در نشریه مباحث تئوریک،

نشر مقالات ارگان مرکزی با امضاء فردی، تخصیص حداقل یک سوم صفحات ارگان مرکزی در هر شماره برای انتشار نظرات اقلیت) در اجلاس دوم کنگره امکانات و شرایط مساعدی برای ارائه نظرات آنها و حضورشان در ارگانها فراهم می‌آورد. عدم تصویب پیشنهاد ماده یک در اجلاس نمی‌تواند به هیچ وجه توجیه‌گر انشعاب باشد. این امکان وجود داشت که ماده تصویب نشده در بین نیروهای این سازمان تا اجلاس بعدی به بحث گذاشته شود، دیدگاه‌های مختلف پیرامون آن روشن شده و در اجلاس بعدی مجدداً طرح گردد. در روند بحث‌ها، امکان حل چنین مسائل و یا دست یافتن به فرمولهائی که مورد توافق طرفین قرار گیرد، وجود دارد.

آنچه در واقعیت اجلاس اخیر سازمان فدائی مشاهده می‌شود همانا شکل‌گیری اختلافات و بدنبال آن انشعاب، یعنی همان گرایش‌تنگ نظرانه و کینه منتهای این بار در کنگره و زمانی که یک برنامه با اکثریت تصویب شده و برنامه دیگر مورد پذیرش قرار گرفته است.

در بیانیه با عنوان “یا مرگ یا تولدی دیگر” تأکید می‌شود که “ما خواهان وسیع‌ترین وحدت جنبش چپ ایران حول اهداف عام مشترک، حول پلتفرم سیاسی و مبارزه انقلابی در یک حزب بزرگ هستیم” و در مقاله “کنگره ما چه دستاوردی داشت؟” گفته می‌شود: “چپ ایران در صورتی می‌تواند به روند اضحلال، تجزیه، تفرقه و انزوا ی خود پایان دهد که... اختلافات ایدئولوژیک و عقیدتی را بهانه‌ای برای ادامه تفرقه قرار ندهد و خود را برای متحد شدن در یک حزب سیاسی بزرگ چپ که وحدت در تنوع را می‌پذیرد آماده کند.”

دستیابی به چنین حزبی در سایه انشعاب‌ها و جدائی‌ها امکان‌پذیر نیست. نمی‌توان در حرف از ضرورت حزب بزرگ و وحدت در تنوع صحبت کرد و در عمل به انشعاب روی آورد. پایبندی به این نظرات، ایجاب می‌کند که هر نیرو و گرایشی که در هر سازمان وجود دارد تمام تلاش خود را برای حفظ وحدت سازمان خود بکار گیرد و راه را برای وحدت با سایر نیروهای چپ باز کند. باید از این فکر کهنه دست کشید که “امروز جدای شویم تا فردا وحدت” خیلی مطلوب و همه پسند” احاله وحدت به آینده نامعلوم است. هر گرایشی که می‌خواهد حزب بزرگ سیاسی بسازد، باید انشعاب را کنار بگذارد و با وجود اختلافات، وحدت سازمان خود را حفظ کند. در سازمان ما در طی سالهای اخیر گرایش‌های مختلف فکری وجود داشت. ولی تلاشی زیادی صورت گرفت که اختلافات منجر به انشعاب نگردد و صاحبان اندیشه‌های مختلف حق حیات در سازمان داشته باشند.

برنامه‌هایی که از جانب دو جریان در کنگره ارائه شده است در مجموع گرایش‌های متفاوتی را بازتاب می‌دهند. برنامه اکثریت با وجود عناصر جدید، هنوز در چارچوب دیدگاه‌های سنتی جنبش کمونیستی است و به هیچ وجه پاسخگوی مسائل امروزی نیست. در دیدگاه‌های اقلیت که در بیانیه “یا مرگ یا تولدی دیگر” ارائه شده است، تلاش‌ها برای پاسخ به مسائل کنونی بارزتر است.

با این وجود نمی‌توان و نباید بر انشعاب در سازمان فدائی صحنه گذاشت. این انشعاب نه نشانه رشد فرهنگ دمکراسی و پیروزی اندیشه‌های نو، بلکه توسل چستنه به همان شیوه قدیمی انشعاب در موقع شکل‌گیری اختلاف نظر است. زمانی می‌توان از پیروزی اندیشه‌ها و شیوه‌های نو صحبت کرد که اختلاف نه موجب جدائی، بلکه نیروی محرکی برای ارتقاء نظرات و دستیابی به حقیقت گردد و فرهنگ گوه‌گذاری و انشعاب‌سازی در دیگر سازمان‌های چپ زدوده شود و در هر سازمان مکانیسم‌هایی فراهم گردد که اندیشه‌های متفاوت حق حیات داشته و راه هر سازمانی را از اکثریت آن تضمین کند.

هر گونه سانسور**باید لغو شود.****مخاطب‌ها باید آزاد باشند**

گسست بخشی از اعضاء وکادراهای حزب توده ایران در خارج از کشور

تاریخ ۱۰ فروردین ماه بیانیه‌ای تحت عنوان گسست بخش عمده اعضاء و کادراهای حزب توده ایران در خارج کشور انتشار یافته و در آن ضمن انتقاد از حزب توده ایران دلایل این تصمیم تشریح شده است. انتشار دهندگان بیانیه تصریح می‌کنند که هنوز دقیقاً روشن نیست که چه خواهند کرد اما همچنان تاکید میکنند: «ما در راستای استقرار رژیم دموکراتیک مبتنی بر حاکمیت و برابر حقوق همه ملت‌های ساکن ایران مبارزه میکنیم، در جهت اتحاد همه کلیه نیروهای ملی دموکراتیک در سراسر ایران مبارزه می‌کنیم، ما جنبش‌های ملی بخش‌هایی که در بخش‌های از جنبش جهانی در راه صلح، عدم کاربرد و امحاء سلاح‌ها نایب‌کننده دسته جمعی و حفظ محیط زیست می‌دانیم، ما راستای همومی حرکت بشریت ترقیخواه را در جهت استقرار دموکراسی در جهان و محو دیکتاتوری از هر نوع و در جهت فروپاشی نظام‌های ستبر و سلطه کشورهای و مبارزه علیه تجاوز امپریالیسم ارزیابی می‌کنیم»

در ذیل بیانیه توضیحاتی بشرح زیر با امضای «فتی بلوریان و محمد امین سراجی» آمده است:

هم میهنان عزیز، مردم شریف کردستان ما امضا کنندگان این نوشته مختصر که در جریان بیانیه گسست بخش عمده اعضاء و کادراهای حزب توده ایران در خارج کشور قرار داشته و متن آن را در کل تأیید کرده‌ایم از آنجا که خود و تعدادی از امضاء کنندگان در گذشته عضو حزب دموکرات کردستان بوده و در یک مقطع زمانی بعثت ناهمگونی دیدگاه‌ها و بازاهای عمل و عوامل تشدید کننده دیگر از آن جدا و تحت نام حزب دموکرات کردستان ایران - پیروان کنگره چهارم به فعالیت ادامه داده و سپس ناتوان از درک و شناخت رهبری و ساختار ضد دموکراتیک حزب توده ایران به آن پیوستیم، اعلام می‌داریم:

از تاریخ انتشار این بیانیه هیچ گونه پیوندی تحت هیچ عنوان با حزب توده ایران نداریم. در ضمن می‌گوییم روند جدائی از حزب دموکرات کردستان ایران و تشکیل حزب دموکرات کردستان ایران - پیروان کنگره چهارم و پیوستن به حزب توده ایران را که نیاز به بررسی دقیق و جمعی دارد، و دیدگاه‌های خود در رابطه با دگرگونی‌های ژرف حوادث دوران سازگونی و تأثیر آن بر پروسه مبارزاتی جنبش‌های بخش کردستان را بیابان نمود به اطلاع هموم برسانیم.

صورت این بیانیه و توضیح ذیل آن در آستانه تشکیل پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران انجام گرفته است و امضاء کنندگان طبعاً از شرکت در پلنوم سکه هنوز اسناد آن به نشر نرسیده است. امتناع کرده‌اند.

رفیق فتی بلوریان (مام فتی) برای مردم کردستان و همه مبارزان سیاسی ایران چهره ناشناخته‌ای نیست. او سالها از آستانه تشکیل حکومت‌های خودمختار کردستان و آذربایجان در نهضت کرد و جنبش دموکراتیک ایران فعالیت مستمر داشته، آن زمان که حزب دموکرات کردستان هنوز کمیته ایالتی کردستان حزب توده ایران بود در این حزب فعال بوده و در همین رابطه سالهای ۳۷ تا ۵۷ را در زندان‌های رژیم شاه اسارت کشید. رفیق محمد امین سراجی نیز از شخصیت‌های شناخته شده کرد است.

امضاء کنندگان تذکر داده‌اند که می‌گویند در باره عمل جدائی از حزب دموکرات کردستان، تأسیس پیروان کنگره چهارم، انتمال آن، پیوستن به حزب توده ایران و سپس جدائی آن و نیز در این باره که در آینده چه خواهند کرد برای هموم توضیح دهند.

زمانی که حزب دموکرات کردستان در سال ۵۹ در آستانه انقصاب قرار گرفت قطع نظر از موضع ما نسبت به سیاست‌های دو بخش حزب برای مایک چیز مسلم بود: این انقصاب اشتباه است و قطعاً باید با آن مخالفت کرد. پیروان کنگره ۴ نمی‌بایست از حزب دموکرات خارج شوند، ما همواره ناپیگیری‌های بعدی، مخالفت خود را به منتهیین حزب تاکید کردیم. برای ما مسلم بود که رهبری حزب توده ایران یگانه نیروی بود که قادر بود مانع از این انقصاب شود و نه تنها مانع نشد، که آن را تشویق هم کرد. هلت مخالفت ما با انقصاب همسویی ما با سیاست‌های رهبری حزب دموکرات نبود. ما بر این نظر بودیم که

پیروان کنگره ۴ در درون حزب دموکرات نیروی موثرتری خواهند بود تا در خارج از آن. زمانی که در سال ۶۲ زمان، خود ضرورت و هلت وجودی جریانی بنام «پیروان کنگره ۴» را منتفی ساخته بود، بنظر میرسد که نادرست بودن انقصاب ۵۹ بیش از پیش پایتایب و لحظه جبران فرار رسیده است. اگر خرد و ترجیح منافع جنبش بر پیوندهای دیرینه معیار بود تصمیم گیری صحیح بسیار بسیار آسان می‌نمود. آذغان به اشتباه و جبران آن از طریق بازگشت به حزب دموکرات کردستان، اما همواره تاکید و اصرار ما به رهبران حزب توده ایران و پیروان کنگره ۴، آنگاه که در راستای تصمیم اشتباه، که در ادامه آن گام دیگری برداشتند: کنگره ۴ منحل و پیوستن آن به حزب توده ایران اعلام شد.

این بار نیز مخالفت مانده از زاویه مخالفت با موافقت با حزب توده ایران بود و نه از زاویه حمایت از روش‌های رهبری حزب دموکرات. در آن زمان هنوز دلایل سال ۵۹ به قوت خود باقی بود. اکنون وضع دگرگون شده است. حزب دموکرات کردستان بار دیگر منقسم شده و نیروهای آن تا حد درگیری مسلحانه پیش رفته‌اند. اکنون نیروی مسئول نیروی است که همواره همه دشواری‌ها را در خدمت تأمین وحدت مجدد همه نیروهای حزب قرار دهد.

راه کارگرو شعار "انتخابات آزاد"

نشریه «راه کارگر»، ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران، در شماره بهمن ماه ۱۳۶۸ خود مقاله‌ای را منتشر کرده است که حاوی تحلیل اصلی این سازمان از رژیم جمهوری اسلامی و نیز موضع گیری آن پیرامون شعار انتخابات است. در این مقاله آمده است:

... در جمهوری اسلامی مخالفت با رهبری، صرف نظر از نیروی مخالف، در حکم براندازی نظام است. این حقیقتی است که از ماجرای بنی صدر گرفته تا ماجرای منتظری، بارها اثبات شده است. این امر دلیل روشنی دارد. جمهوری اسلامی بر خلاف اسم و ظاهر آن یک جمهوری نیست. یک نظام سیاسی استبدادی است، مظهر استبداد و در همین حال بنیاد اصلی رژیم، ولایت فقیه است و جمهوری مقتدیه به این اصل است. عبارات دیگر جمهوری اسلامی جمهوری طرفداران استبداد فقیه است. توجه به این حقیقت برای همه آگاهی که خواهان دموکراسی هستند اهمیت اساسی دارد.

مقاله می‌افزاید:

با این همه کسائی وجود دارند که همیشه با تردید به حلیه جمهوری اسلامی آنها می‌توانند در میان مردم آشفتنگی و سردرگمی پیدا کنند. مخصوصاً اگر در هیات مدافعان دموکراسی در آمده باشند و اکنون چنین کسائی بار دیگر سر بلند کرده‌اند و بنام دموکراسی می‌خواهند راه همامله و زنه زنی با جمهوری اسلامی راهموار سازند. شعار محوری اینها «انتخابات آزاد» است. هدفی از لیبرال‌ها امیدوارند از طریق این شعار جبهه‌ای سررم بندی کنند. این از سران جناح راست سازمان فدائی در پلاتفرمی که چندین پیش در بولتن بحث جای کنگره منتشر ساختند هوادارانشان را از همین شعار اهلام کردند. فرخ نگهدار، دبیر اول کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نیز در مصاحبه‌ای با نشریه مرکزی این سازمان رسماً به جرگه طرفداران این شعار پیوسته است. طرفداران شعار «انتخابات آزاد» اگر چه این بار به عنوان دایه‌های مهربانتر از مادر دمکراسی به میدان آمده‌اند اما اکثر آدر این زمینه تازه کار نیستند. بسیاری از لیبرال‌هایی که هم اکنون در پی هلم کردن شعار انتخابات آزاد هستند همان کسائی هستند که در اولین سال حاکمیت جمهوری اسلامی برای نزدیکی به دم و دستگاه باز رگان مدتها به این در و آن در می‌زدند و بعدها نیز مدتی برای دست یافتن به دمکراسی به «شورای ملی مقاومت» رجوعی دخیل بستند و ...

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سازمانی است که از بدو پیدایش خود در سال ۵۸ (آن زمان این سازمان نام «راه کارگر» برخوردار داشت) در مقایسه با سایر گرایش‌ها چپ تحلیل نسبتاً درست‌تری از ماهیت جمهوری اسلامی ایران و آینده آن داشته است و به

حق باید گفت که این یک نقطه قوت برای این سازمان بوده و هست. جوهر این تحلیل در بند اول مطالبی که از نشریه مذکور در ستون فوق نقل شده آمده است. شناختن رژیم جمهوری اسلامی، بعنوان رژیم مبتنی به استبداد ولایت فقیه و در مرکز قرار دادن این استبداد و تلاش برای از میان برداشتن آن است. این تحلیل و خط مشی امروز راهنمای عمل هموم نیروهای مخالف رژیم است.

از سوی دیگر در این گفتار سازمان کارگران انقلابی ایران در مخالفت با طرفداران شعار «انتخابات آزاد» استدلال می‌کند. چرا که بر این نظر است که شعار «انتخابات آزاد» عملاً مخالفت و مبارزه با رژیم ولایت فقیه را نقض و یادست کم سست می‌کند.

اما راه کارگر که بدرستی ماهیت استبدادی ولایت فقیه را شناخته نمی‌تواند با شعار انتخابات آزاد مخالف باشد. چون انتخابات آزاد خود ناقض و نافی ولایت است. مگر اینکه مخالفت با ولایت فقیه نه از زاویه مخالفت آن با «انتخابات آزاد» است، نه از زاویه مخالفت با هر نوع استبداد، بلکه از زاویه مخالفت با نوع خاصی از استبداد باشد.

تجربه نشان می‌دهد مخالفت با «انتخابات آزاد» - تحت هر پوشش طبقاتی، مسلکی یا سیاسی - هواداری از استبداد است. در این حقیقت ذره‌ای هم نباید تردید داشت. کسی که هم با ولایت فقیه مخالفت می‌کند هم انتخابات آزاد را قبول ندارد، در واقع با جوهر ولایت فقیه - که به قول صحیح راه کارگر همان استبداد است - مخالفت نیست. شاید با صورت آن، یعنی مذهبی بودن استبداد یا فردی بودن آن مخالف است و از این روست که انتخابات آزاد را نمی‌پذیرد. شاید هم این مخالفت ناشی از عدم پذیرش آن چیزی باشد که از سوی برخی به عنوان «ماهیت طبقاتی» استبداد شناخته شده و ایرادش اینست که «ماهیت» این استبداد «پرولتاریائی» نیست و لذا مردم دوست.

نامه سرگشا ده

شورای مرکزی جمهوریخواهان ملی

اخیراً شورای مرکزی سازمان جمهوریخواهان ملی ایران نامه سرگشاده‌ای خطاب به نیروهای سیاسی ایران انتشار داده است. در این نامه در تلاش قابل تاملی برای راهیابی و خروج از بن بست که گریبانگیر جامعه است از «همه کسائی که به سعادت ملت ایران و آینده کشور می‌اندیشند» خواسته شده است که سیاست مشترکی در پیش گیرند و با قدم‌های سنجیده و استوار راه گشودن قضای سیاسی کشور گام بردارند.

نامه با اشاره به تحولات کنونی جهان و فرو ریختن دیکتاتوری‌ها و عقب نشینی مستبدین عالم در برابر خواست همه مردم و با تاکید بر اینکه در بسیاری از نیروهای چپ و راست تمایل صریحی به کنار گذاشتن شیوه‌های توطئه آمیز مبارزه با تکیه بر قدرت‌های خارجی و اتخاذ روش‌های سیاسی مبارزه به پشتوانه مردم پدید آمده است، برای خروج از بن بست جامعه پیشنهاد می‌کند که باب گفتگو و تفاهم میان ملت فراهم آید و چنین گفتگو و تفاهمی را منوط به آزادی فوری تمامی زندانیان سیاسی و آزاد کردن احزاب و مطبوعات دانسته است. از جمله در این نامه گفته میشود: «... امروز پس از گذشت یازده سال بسیاری نیروهای سیاسی مخالف حکومت با یک چنین دیدی به مسائل می‌نگرند و این زمامداران حکومت ایران هستند که در برابر سومین انتخاب بزرگ خود قرار گرفته‌اند. اولین بار پس از پیروزی انقلاب با انحصار طلبی خود راه را بر همزیستی مسالمت‌آمیز مردم ایران بستند. دومین بار پس از فتح خرمشهر و بیرون راندن ارتش متجاوز عراق، جنگ را ادامه دادند و هوابت اترآیدند. بار سنگین مسئولیت این دو انتخاب و نتایج خونبار آن عهده آنهاست. اینک آنان در برابر سومین و آخرین انتخاب خود قرار گرفته‌اند: یا با گشودن قضای سیاسی و آزاد کردن احزاب و مطبوعات، شرایط انتقال مسالمت‌آمیز حاکمیت را به مردم فراهم می‌آورند و یا با ادامه خودکامی، کار را به جائی می‌رسانند که ملت با قهر و زور حاکمیت خود را بدست آورد...»

نامه سرگشاده، محور سیاست مشترک راهبر برای استقرار آزادیهای اجتماعی و مدنی را، شعار انتخابات آزاد و لزمه‌های آن، آزادی احزاب و مطبوعات و دسترسی همه گروه‌های سیاسی به همه رسانه‌های گروهی دانسته است.

برگزاری دومین کنگره

حزب دموکراتیک مردم ایران

در فروردین ماه سال جاری دومین کنگره حزب دموکراتیک مردم ایران برگزار شد. در این کنگره که ۴ روز به طول انجامید مسائل مربوط به برنامه، اساسنامه و سیاست حزب مورد بررسی قرار گرفت و ترکیب کمیته مرکزی انتخاب گردید. نمایندگان برخی سازمان‌های سیاسی و برخی عناصر چپ و آزادی‌خواه، از جمله یک هیأت نمایندگی از جانب سازمان‌ها مرکب از رفقا عبدالرحیم پور و فتاوی‌پور به عنوان میزبان شرکت داشتند. در جلسات کنگره پیام هیأت نمایندگی سازمان‌ها قرائت گردید. در این پیام از جمله آمده است:

برگزاری موفقیت آمیز دومین کنگره حزب شما در شرایطی که نیروهای مترقی و آزادیخواه کشور ما تحت شدیدترین فشارهای رژیم قرون وسطایی قرار دارند و شرایط تفرق نیروهای طرفدار سوسیالیسم و دیگر نیروهای جنبش ملی دموکراتیک کشورمان طبیعتاً همه نیروهای طرفدار نوگرایی و نوسازی جنبش، در راه تحقق اهداف برکناری رژیم آخوندی و استقرار رژیم دموکراتیک، تأمین پیشرفت و عدالت اجتماعی را خوشحال خواهد کرد.

سازمان ما در راه مجبستگی و پیوستگی این جنبش، فراوانی آن به یک جنبش بزرگ سیاسی در راه تحقق هدف پایان دادن به حیات رژیم جمهوری اسلامی و استقرار رژیم دموکراتیک، برای ساختن ایرانی آزاد، پیشرفته و سرشار از عدالت اجتماعی از هیچ کوششی فرو گزار نخواهد کرد.

تا لحظه انتشار این نشریه هنوز هیچ سند رسمی از جانب مسئولین حزب دموکراتیک مردم ایران در باره کنگره و تصمیم آن انتشار نیافته است. نشریه کار در صورت انتشار این اسناد آثار ادراک صفحات خود انعکاس خواهد داد.

پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

در فروردین ۱۳۶۹ پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران تشکیل گردید. مطابق اطلاعاتی که در نشریه نامه مردم شماره ۳۰۷ انتشار یافته، پلنوم در باره برخی مسائل زندگی حزبی و در باره برنامه و عمل سیاسی حزب در کوتاه مدت تصمیماتی را اتخاذ کرده است.

در این باره نامه مردم می‌نویسد: «از این پس اداره امور جاری حزب بعهده هیئت اجرایی گرفته است». هیئت اجرایی جانشین هیئت سیاسی و هیئت دبیران شده و علاوه بر اداره امور جاری حزب وظیفه تدارک کنگره را هم برعهده گرفته است. در باره ترکیب اعضای رهبری حزب و نحوه تدارک کنگره و یا در باره نظریات مختلف پیرامون مسائل فوق مطلبی یا اطلاعاتی در نشریه منتشر نشده است.

نامه مردم هم چنین اطلاع می‌دهد که پلنوم «این نامه اجرائی ماده ۳۷ را ملغی ساخت». یادآوری میشود که این آئین نامه در پلنوم قبلی حزب در دی ماه ۱۳۶۸ تصویب رسیده بود و در بسیاری از سازمان‌های حزبی مخالفت‌های جدی را برانگیخته بود.

سرمقاله می‌افزاید: «پلنوم در باره پاره‌ای از خواستهای رفقای حزبی تصمیم نهایی اتخاذ کرده است. حرف بر سر انتشار نظرات رفقا و یا کمسیون‌های بررسی اساسنامه و برنامه از جمله «مسائل حزبی» است».

بدین ترتیب چنین به نظر می‌رسد که پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران تصمیمی که هیئت سیاسی آن پیش از یکسال پیش در باره طرح هلنی نظریات مختلف در حزب اتخاذ کرده بود را بار دیگر مورد تأکید قرار داده است.

اما این تصمیم نه تنها از آن زمان به بعد به اجرا گذاشته نشده است بلکه بعد از تأیید پلنوم هم ظاهر هنوز جنبه عملی به خود نگرفته است. چرا که در ملیوفاات حزبی در باره نظریات و پیشنهادهای مختلف مطرح و در پلنوم اخیر هیچ اطلاعی نشر نیافته است.

دو نوع رئالیسم

گرامشی، تالیاتی و کمینترن از ص ۱۰

کمونیستی بین المللی - کمینترن - ضروری بود که خود را در چارچوبی محصور نکند که تکامل و تاثیر آن کند شود، کمینترن نباید به پیشامندی تنزل یابد که تنها بطور منفعلانه مسائل و مبارزه درونی اتحاد شوروی را منعکس سازد.

معنی این مجادله روشن است: دو مفهوم متفاوت، دو نوع طرح مسئله و دو رئالیسم متفاوت در جدل پیش آمد. گرامشی و تالیاتی در مکاتباتشان نشان دادند که بدو مرحله متفاوت و متوالی تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی تعلق دارند: مشاجره آنها بیکسان دریافت‌های ظریفی از واقعیت را منعکس می‌سازد، اما با زوایای متفاوت، بحث‌های گرامشی با گرایش‌های همیق روند تاریخی تماس پیدا میکنند که اکنون از نظر تجربه فاجعه بار مبارزه درونی مداوم در دهه ۲۰ و ۳۰ به جامعه شوروی و در جنبش کمونیستی بین المللی، اهمیت فوق العاده‌ای دارد. اکنون استنتاجات او بطور غیر مترقبه‌ای در روند جاری نوسازی به مسئله مبرم تبدیل میشود (تحلیل آذو همیق گذشته).

دیدگاه‌های تالیاتی منطق سیاسی خود را دارد و او در آن موقع به موضع بوخارین که متحد استالین و مدافع تکامل تدریجی سوسیالیسم در روستاهای شوروی و علیه «چپ گرائی» تروتسکی بود، نزدیک بود.

تغیله نظرات متفاوت گرامشی و تالیاتی نمونه شگاف بین ارزیابی تاریخی - تئوریک رویدادها بر پایه ملاحظاتی دراز مدت و ارزیابی صرفاً سیاسی که ریشه در تحلیل مشخص وضعیت دارد، است. تمایزات بین این دو، مشخصه‌های اصلی این دره بحرانی را روشن میکنند که در همین حال نشان دهنده ابعاد فوق العاده پیچیده مناسبات بین کمونیست‌های ایتالیا و کمینترن بود.

هلت اینکه کمینترن تصمیم گرفت نماینده خود، جولی هربرت - در روز را برای روشن کردن موقعیت و اتمام رفقای ایتالیایی برای پس گرفتن نامه‌اشان بفرستد، مسئله‌ای است که هنوز کاملاً حل نشده است. ولی گرامشی در این جلسه مهم بخاطر بدتر شدن موقعیت سیاسی

در این باره نامه مردم می‌نویسد: «بدون شک تنظیم طرح یک برنامه عملی که پاسخگوی نیازهای حیاتی در این مرحله از پیکار باشد بسیار دشوار است و نیاز به زمان برای بهره‌گیری از تجارب گذشته حزب و جنبش، و طراز بندی آنها دارد. بر این بنیان پلنوم برنامه عمل سیاسی کوتاه مدت زیرین را تصویب رساند».

رئوس این «برنامه عمل سیاسی حزب توده ایران در کوتاه مدت»، در صفحه اول نامه مردم در شش بند چنین خلاصه شده است:

□ بازنگری بی رحمانه گذشته و از جمله انشای جنایات استالینی در جریان دگرگون سازی آموزنده است و باید در ارزیابی تاریخ مبارزات گذشته مورد توجه جدی مبارزان توده‌ای قرار گیرد.

□ ارجحیت منافع همه خلقی به معنای خواستهای دموکراتیک عام را می‌پذیرد، معتقد به وجود پیوند هیبتی و انکار ناپذیر میان مبارزه در راه دموکراسی و حرکت بسوی مذهبهای استراتژیک، میان شیوه‌های انقلابی و فرمیستی است.

□ حزب ما آماده مبارزه مشترک در چارچوب جبهه واحد با همه احزاب و سازمان‌های سیاسی و نیز شخصیت‌ها و جریانهای سیاسی - مذهبی است. در این زمینه، یگانه موارد استثنا باید نیروهای دارای خصلت فاشیستی و نیز نژادپرستانه و شوونیستی باشد.

□ حزب توده ایران معتقد به وجود دیوار چین میان ارزشهای همه بشری و منافع طبقاتی نیست.

□ استراتژی سیاسی حزب توده ایران باید متوجه همکاری موثر مدل اقتصاد سه مالکیتی به معنای پلورالیسم اقتصادی باشد و سازماندهی جنبش همه خلقی برای دفاع سیاسی از مدل جدید در محدوده همکاری پلورالیسم سیاسی.

□ ما، نواندیشی را به معنای عدول از مبارزه علیه امپریالیسم و توطئه‌های آن در کشورهای نظیر ایران نمی‌دانیم.

مقالات بدون امضا نظرات و سمت‌گیری‌های شورای سردبیری هیأت تحریریه نشریه کار را منعکس می‌کند.

او در همان سال ۱۹۳۵ در مدرسه لنینی در مسکو یکسری مشهور «سخنرانی‌هایی در مورد فاشیسم» خواند که در آنها تحلیلی که از فاشیسم داده شده بود، بطور تنگاتنگ با ترسیم یک سیاست جدید پیوند داشت.

حزب کمونیست ایتالیا بعد از سال ۱۹۳۵ مشکل ترین دوره را در ارتباط با کمینترن که بر اثر خونین ترین تجلی‌های استالینیزم تکان خورده بود، تحمل کرد (کافی است انحلال حزب کمونیست لهستان را در سال ۱۹۳۸ بیاد آوریم). در فضای بدگمانی و مشکوک، بقدرت

مانور کمیته مرکزی حزب ما بطور موثری از بین رفت. تنها در اثنا جنگ بود که حزب کمونیست ایتالیا قادر شد پیشرفت خود را باز یابد و در سخت ترین شرایط ظرفیت جدیدی برای فعالیت و کار تئوریک مبتنی بر ضرورت ملی برای حرکت در یک جبهه گسترده علیه نازیسم و فاشیسم، بدست آورد. بدون شک تجربه حزب کمونیست ایتالیا در

انترا ناسیونال سوم جغات مثبت و منفی داشت، از آن می‌تواند و باید درس‌های لازم را گرفت تالیاتی چنین درسی را در نظر داشت، زمانیکه در پنجمین کنگره حزب کمونیست ایتالیا (۱۹۴۵-۴۶) اظهار کرد: «بطور کلی وقتی که سیاست خارجی مطرح میشود، ایدئولوژی را بمسبب نمی‌آورند».

بدون تردید چنین برداشتی موضع جاری حزب کمونیست ایتالیا درک میکند، باید خود را از تئود ایدئولوژیک و سازمانی رها سازد. مهم ترین مسئله شرکت ظاهری در یک مرکز رهبری نیست، بلکه مبارزه مستقل و مداوم برای حل مسائل حاد سیاره ما، بالاتر از همه مسئله توسعه نیاختگی است.

مبارزه ضد امپریالیستی که یک جنبه اصلی جنبش کارگری از همان آغاز بوده است، امروز تبارز خود را در تلاش‌های سمت گیری شده در همکاری‌های بین المللی و در بررسی و حل مسائل متعددی که در برابر بشریت واقع شده است، پیدا میکند. حزب کمونیست ایتالیا در این مبارزه بر دست‌های همیق انتر ناسیونالیستی تاریخ خود متکی است که تکامل آن ادامه داشته و در شرایط کنونی آن را نوا می‌کند.

بر گردان از نشریه: مسائل صلح و سوسیالیسم - شماره ۱۲ سال ۱۹۸۹.

کشور نتوانست سخنرانی بکند؛ او چند روز بعد باز داشت و حزب کمونیست ایتالیا غیر قانونی اعلام شد. شب طولانی دیکتاتوری فاشیست بر ایتالیا سایه می‌گسترده.

نامه گرامشی بطور واضح معنی نقطه پایان روند «بلشویزاسیون» حزب کمونیست ایتالیا بود. این آخرین نمونه عدم توافق اساسی نه تنها در شکل، بلکه در شیوه‌های عمل بود. به بیان دیگر گرامشی خود شیوه تفکر سیاسی را که کمونیست‌ها در فعالیتشان بکار می‌گرفتند، زیر سوال برد.

رویدادهای بعدی نمی‌تواند بسادگی بعنوان داستان پیوستگی مکانیکی حزب کمونیست ایتالیا به رهنمودهای کمینترن سرریخته استالینی شده است. مورد ملاحظه قرار گیرد: رویدادهای مهم دیگری وجود داشت، در بین آنها، بخشی که در ژوئیه ۱۹۲۹ در درون کمسیون ایتالیایی اجلاس پلنوم وسیع دهم هیئت اجرایی کمینترن اتفاق افتاد. قابل ذکر است، جایگه مانلیسکی شدیداً گروه

رهبری حزب کمونیست ایتالیا را بخاطر عدم تصمیم گیری‌اشان در دفاع از شعارهای مبارزه علیه سوسیال - فاشیسم و اپورتونیزم مورد انتقاد قرار داد. این شعارها بطور روشنی علیه سنت و سمت گیری حزب کمونیست ایتالیا که از «ترهای لیون» الهام می‌گرفت، بود. گرچه

تالیاتی انضباط حزبی را رعایت میکرد و در نهایت مطلع رهنمودهای کمینترن بود، ولی تا آخر از حق حزب کمونیست ایتالیا برای تحلیل ویژه خود از اوضاع ایتالیا دفاع کرد، او گفت: «ما همیشه چنین فکر می‌کردیم که تحلیل موقعیت ویژه ایتالیا وظیفه حزب ما است... لازم است هر منطقه بررسی شود و تاکتیک‌های حزب با

وضعیتی که در کشور وجود می‌یابد، تطبیق داده شود. اگر این امر بعنوان یک استثنا قلمداد میشود، بهتر است که ادا نباشد. اما از آنجا که غیر ممکن است تفکر را متوقف کرد، ما این حق را برای خود حفظ می‌کنیم و به تأیید جغات همیق بسنده می‌کنیم. معذمان تأیید می‌کنم که چنین مصلحت‌های ضروری است که انجام گیرد».

تنها بعد از پیروزی نازیسم در آلمان و تحول اساسی در سیاست کمینترن در هفتمین کنگره آن، امکان واقعی برای فعالیت موثر سیاسی برای احزاب کمونیست فراهم گردید. تالیاتی با ارائه گزارش پیرامون تجدید جنگ، نقش مهمی در تغییرات مثبت در گرایش کمینترن داشت.

«درباره لنین» از زبان م. گارباچف

گزیده‌ای از سخنرانی میخائیل گارباچف در جلسه بزرگداشت یکصدویستمین سال تولد لنین تحت عنوان «سخنی درباره لنین»

لنین سهم عظیمی در تکامل و تحقق ایده سوسیالیستی دارد. این ایده بعد از همه تلاطمات قرن، اشتباهات و تراژدی‌ها به گشایش راه خود ادامه میدهد. امروز امکان طرح مسئله جهانی-تاریخی یعنی مقوله پیشرفت بشریت به شیوه نوین، بدون لنین، بدون اکتبر وجود ندارد.

اکنون ما می‌فهمیم که لنین نیازمند مطالعه کامل و همه جانبه و نه انتخاب دلبخواهی است. نیازمند مطالعه تمام فضای خلاقیت او است.

امروز برای ما متحدولوژی تفکر لنین، دیالکتیک برخورد او به مسائل و آن نقاط عطفی که توسط او به بمثابه تجربه تاریخی ماندگار شده و اهمیت دراز مدت دارند، میرم ترین مسایل هستند. امروز ما باید بویژه در این رابطه تکلیف خود را روشن سازیم. چرا که در تاریخ قرن بیستم، نوسازی خود را به مثابه رویدادی که تنها میتوان با مقیاس انقلابات اجتماعی بزرگ سنجید، عرضه کرده است.

همانا در رابطه با ارزیابی از جایگاه تاریخی نوسازی و ماهیت اجتماعی آن، بروشنی گرایش مخرب در برخورد با لنین آشکار میشود. خطر این گرایش در ساده‌گرایی، در کار بست شیوه «ملی‌ضربتی» منتها با هلاکت معکوس است. و هدف آن یکسان کردن لنین و استالین، خطیطلان کشیدن بر تمام تاریخ ما، و انمود کردن اینکه انقلاب اکتبر اشتباهات زیادی در پی داشت...

حمله به لنین از این زاویه، موج محافظه‌کاری درون حزب کمونیست اتحاد شوروی و جامعه را تقویت می‌کند. از اینرو دشمنان آشکار و نهان نوسازی امکان مییابند که در نقش ناجیان «لنینیسم» وارد میدان شوند.

آری ما باید لنین و خلاقیت سیاسی و تئوریک او را مورد ارزیابی جدید قرار دهیم و در این کار باید از تحریف و بصورت آیین درآوردن استنتاجات او اجتناب ورزیم. باید آنچه را که به گذشته تعلیق دارد، از آنچه در گنجینه معنوی، فرهنگی و فکری جامعه به مثابه عامل فعال ترقی، باقی می‌ماند، جدا کنیم.

دفاع از لنین به معنی پرستش او نیست. با دفاع از لنین، ما حق نسل‌های خلق شوروی را ادا می‌کنیم. ما از گوش‌امروزیین خود و از آینده سوسیالیستی خود دفاع می‌کنیم.

طرح‌ها و برنامه‌ها لازمند. نیازی نیست که نشان داده شود لنین چه اهمیت عظیمی به برنامه میداد. اما او آثار اتنازمانی حیاتی و ثمربخش میداد که نتیجه درک تئوریک روندجای واقعی و فعالیت توده‌ها باشند: «... هرگز میلیون‌ها انسان رهنمودهای حزب را گوش نخواهند داد، اگر این رهنمودها با آنچه تجربه خود زندگی آنها می‌آموزد قابل انطباق نباشد.» (جلد ۳۳، ص ۱۷۸)

بهمین دلیل نیز مارکسیسم برای لنین هرگز دگم نبود. او در همان آغاز فعالیت خود نوشت: صحبت بر سر «تکرار طوطی‌وار استنتاجات قلبی» که توسط کلاسیک‌ها تدوین شده‌اند، نیست بلکه بر سر «کار بست اسلوب‌های تحقیقی مارکسیستی برای تحلیل موقعیت جدید سیاسی است» (جلد ۷، ص ۲۳۷). کلید درک آن چرخش‌های بزرگ لنین در نقاط عطف تکامل تاریخ، در همین است.

امروز شنیده میشود که اساساً انقلاب اکتبر ضرورت بود؟ برای روسیه بهتر نبود که در همان انقلاب فوریه «توقف میکرد»؟ این استدلال‌ها محمل نسبت به گذشته در مبارزه عقیدتی-سیاسی هدف هوامفریبانه دارند و حقایق پادهر این استدلال‌ها هستند. بی‌تردید انقلاب فوریه بزرگترین حادثه تاریخ میهن ماست.

رژیم ترکیه علیه...
بقیه از صفحه آخر
جنایات اکنون جهان شاهد آنست که مسئله‌جلی در ترکیه نه تنها «حل» نشده است، بلکه هر زمان حدت بیشتری یافته است. مسئله خلق کرد ترکیه و کردهای ساکن دیگر کشورهای منطقه با زور اسلحه و سرکوب و رویارویی مسلحانه با جنبش آنان قابل حل نیست رژیم‌های منطبقه مجبورند زیر فشار مطالبات و مبارزات حق طلبانه آنان سر تسلیم فرود آورند. هم اکنون جنبش خلق کرد منطقه توانسته است تا حدی حمایت افکار عمومی جهان را بسوی خود جلب کند. رشد جنبش ملی کرد در ترکیه اهمیت

اما این واقعیت است که دولت بورژوا-منشویک وظایف اساسی انقلاب روسیه یعنی زمین، نان و صلح را حل نکرد. کشور به سنت فاجعه ملی سوق داده شد. بعدها لنین بار دگر این اتهام که بلشویک‌ها عمداً «کشور را فرقه خون کردند» گفت: «گر شما (منشویک‌ها و اوساها) و اقرار فرم اجتماعی را شروع می‌کردید، آیا هیچ احمقی در این دنیا پیدا میشد که به سمت انقلاب برود؟» (ص ۴۵، ص ۱۷۴)

اکنون باید همه اینها را بخاطر بیایوریم، چرا که امروز برخی بدلیل نادانی و برخی دیگر از روی تعصب از سلسله رویدادها، فاکت‌ها و اسنادی را جدا میکنند و به لنین نسبت تمایل به اعمال زور می‌دهند. لنین همیشه سعی میکرد تا آخرین حد ممکن از راه حل‌های سیاسی بهره گیرد تا جایکه حتی در این موارد در باره «تئوری سازش» لنین صحبت میشد. «در ایده‌آل ما جایی برای اعمال فشار بر مردم وجود ندارد» (جلد ۳، ص ۱۲۲). اینها سخنان خود لنین هستند.

لنین از روش مارکس احتیاط و حس مسئولیت بزرگ نسبت به هر گونه فائزتی در باره آینده و امتناع از هر گونه ترسیم آینده در اشکال از قبل تعیین شده را آموخت. هر چند که در جنبش کارگری فشار دائمی در این رابطه حس میشد: ایده‌آل مشخص و سیاهی جامعه آینده را تصویر کنید که بخاطرش مبارزه می‌کنیم. در بسیاری موارد تصویر تجربی-تئوریک از سوسیالیسم به توده‌ها ارائه شده و اگر صریح بگوییم این موضوع در اثر درخشان لنین «دولت و انقلاب» که در آستانه انقلاب نوشته شده بود، نیز حس میشود. اما لنین در بهار ۱۹۱۸ در اثر «وظایف نوبتی حکومت شوروی» زمانیکه دیگر دارای تجارب معین عملی انقلاب بود و میتوانست روی درس‌های آموخته از انقلاب تکیه کند، به مرکز نوینی در باره سوسیالیسم فکر میکند.

بیموده بود که لنین در گذر به نپ بارها به پرورش‌ها و مقالاتی که طی ماه مارس ۱۹۱۸ نوشته بود اشاره کرده و خاطر نشان میکرد که در آن زمان در بحث با کمونیست‌های چپ، بر ضرورت جستجوی شکل‌های «فرمیستی» و «تدریجی» ساختمان اقتصادی و شکل گذار به سوسیالیسم با فشاری میکرده است (ج ۴۳ و ۴۴). این فاکت بارها واقع‌بینی لنین را نشان میدهد که تعیین کننده خصائل او به مثابه سیاستمدار و تئوریسین بود.

بعدها لنین تلاش برای تحقق بلاواسطه تولید و توزیع کمونیستی را اشتباه ارزیابی کرد (جلد ۴، صفحه ۱۵۷) ... او در باره تمام نظریه‌های عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، آنطور که بعد از مارکس بود، آموخته بود، فکر می‌کرد.

لنین کار عظیمی در این جهت انجام داد. هر چند نتوانست نظریه کامل گذر به جامعه نوین را در روسیه تدوین کند. اما بار دیگر میتوان در مبارزه سیاسی در حزب و جامعه آن زمان تعمق کرد. آیا نپ برای لنین تنها تاکتیک ایجاد و ققه بود یا بر خورده بود برای تعیین جایگاه اکتبر و روسیه جدید در سرنوشت تمدن جهانی و دادن ضوضونی جدید به ایده سوسیالیسم، زمانی که پیروزی «انقلاب جهانی» دیگر تحقق نیافته بود.

در ماهیت امر سخن بر سر انقلاب در انقلاب بود که از اهمیت نه چندان کمتری نسبت به اکتبر برخوردار بود و آنچه که بویژه مهم است، سخن بر سر انقلاب صلح آمیزی است که چشم انداز خوداصلاحی تدریجی جامعه را بر پایه‌های سوسیالیستی می‌گشود.

متأسفانه برای لنین بمثابه سازنده جامعه نوین در شرایط صلح آمیز زمان بسیار کوتاهی اختصاص داشت. تغییرات بنیادی نظرات او در مورد سوسیالیسم بطور واقعی توسط یاران او درک و ارزیابی نشد. و بسیاری از رهنمودهای آخرین او که تحقق آنها میتوانستند بطور جدی در تکامل بعدی کشور و خود سوسیالیسم تأثیر گذارند، بر احمی به فراموشی سپرده شوند. این امر منجر به ناهنجاریها و تراژدیهای بیشمار شد.

همانا به این خاطر است که با آغاز نوسازی، ما قبل از هر چیز به آخرین اثرات لنین بازگشتیم.

بین‌المللی مساله کرد را افزایش داده است. مناسبات و همکاری میان سه کانون اصلی جنبش ملی در ایران، ترکیه و عراق نیز به گونه‌ای محسوس در حال گسترش است. بعلاوه جنبش ملی کرد در هر سه کشور (و در عراق بیش از ایران و ترکیه و در ترکیه کمتر از ایران و عراق) حمایت جنبش دمکراسی طلبی کل کشور را بسوی خود جلب کرده است.

روند تحول او ضاع و مجموعه تجارب جنبش ملی کرد نشان می‌دهد: نیاز مبرم مبارزان کرد در ترکیه آنست که همپوندی جنبش ملی کرد در ترکیه با جنبش دموکراسی برای ترکیه تنگاتنگ تر، همکاری و همیاری آن با دیگر

نیال هم استبداد را در هم شکست

نسیم دموکراسی در نیال، کشوری که در پس سلسله جبال همیالیاسالیان سال حکومت مطلقه پادشاهی بر آن حکمفرما بود نیز وزیدن گرفت.

از سال ۱۹۶۰ که پادشاه نیال طی کودتایی نخستین پارلمان منتخب مردم و دولت برگزیده آنرا منحل ساخت، این کشور همچنان زیر سلطه استبداد سلطنتی قرار داشته است. در جریان کودتای مزبور، نخست وزیر و بسیاری از فعالین سیاسی نیال دستگیر و فعالیت احزاب سیاسی ممنوع گردید. نظام استبدادی با تکیه بر سرکوب و خفقان جامعه راسانها در بند استبداد و فقر و عقب ماندگی نگهداشته بود. اما جنبش آزادیخواهان مردم نیال سرانجام حکومت مطلقه را به زانو درآورد.

طی ماه‌های گذشته رژیم سلطنتی همه تلاش خود را بکار گرفت تظاهرات ضد حکومتی توده‌ها را سرکوب و خفه سازد. لیکن مبارزه آزادیخواهان مردم با وجود شهادت صدها تن و دستگیری هزاران نفر، در ماه گذشته بشدت گسترش یافت. هذختم فروردین ماه

صدها هزار نفر در کاتاندو پایتخت نیال و دیگر شهرها به خیابانها ریخته، اقدام به سنگر بندی و حمله به مراکز دولتی کردند. دخالت ارتش و اعلام حکومت نظامی نتیجه‌ای نبخشید و نتوانست فریاد آزادیخواهی مردم را خاموش کند. دولت با حمله و همراه با آزاد کردن زندانیان مذاکراتی را با رهبران جنبش به انجام رسانده، قبول کرد که به سیستم

چندحزبی تن دهد، اما هنوز حاضر به پذیرش تحولات اساسی در کشور نبود. تظاهرات مجدد مردم در روز یکشنبه ۲۶ فروردین ماه که محل انجام مذاکرات را محاصره کرده بودند، این بن بست را تریز شکست و دولت دست نشانده شاه را مجبور به استعفا کرد. سرانجام پادشاه نیال بر حکومت مشروطه سلطنتی گردن گذاشت و پذیرفت تابع مجلس نمایندگان منتخب مردم باشد.

این پیروزی را مردم با شور و شادی بسیار در تمام کشور جشن گرفتند. رهبر «حزب کنگره نیال» که پس از ۳۰ سال مأمور تشکیل اولین کابینه مردمی شده است، دولت ائتلافی نیال را به همراه

جبهه متحد چپ متحد از ۷ نیروی سیاسی از جمله حزب کمونیست این کشور تشکیل داده، که تدارک انجام تغییرات در قانون اساسی نیال را از مقدم ترین وظایف خود قرار داده است. فرو ریختن استبداد و استقرار دموکراسی دستاورد پیروزمند مبارزه آزادیخواهان مردم نیال، موفقیت دیگری برای موج آزادیخواهی در سراسر جهان است.

نیال کشوری است فئودالی و نیمه فئودالی با حدود ۱۸ میلیون جمعیت و بیش از ۹۰ درصد مردم در روستاها و یا در مناطق کوهستانی زندگی می‌کنند. روابط اقتصادی و مناسبات بازرگانی نیال اساساً به هند است. چنین در آنسوی کوه‌های همیالیا با نیال همسایه است اما مرادده بین آنها بسیار کم است. پادشاهی بوتان با ۱/۳ میلیون جمعیت همسایه دیگر نیال از نظر رشد اقتصادی از نیال بسیار عقب مانده تر است.

با جمع آوری کمک‌های مالی فدائیان خلق را در انجام وظایف انقلابی خودیاری دهید.

مساله لیتوانی، مذاکره...

بقیه از صفحه آخر

فیر بومی - را تعدید می کند و نگرانی همیتی را در کشور ایجاد می کند.

او خطاب به پارلمان لیتوانی از آنها خواست "مسئولیت تاریخی خود را بخاطر منافع مردم لیتوانی و بخاطر امنیت و کامیابی آنها و بخاطر سرنوشت دموکراسی در تمام کشور شوروی و صلح و ثبات در جهان درک کرده و در اولین نشست خود تصمیم فیر قانونی اتخاذ شده را لغو نمایند."

پارلمان لیتوانی در پاسخ به گارباچف اعلام کرد: "ما برای تلاشهای شما در جهت حل مسالمت آمیز مسئله ارزش عالی قائلیم. لیکن مسائلی چند در ارتباط با موضوع شما برای ماکاملا روشن نیست. لیتوانی بروال سابق برای گفتگوی صادقانه آماده است اما این گفتگو نباید با اعمال خودسرانه نیروهای مسلح شما همراه شود." جوابیه می افزود: "قانونی رئیس جمهور، شما می دانید که مسئله لیتوانی توسط لیتوانی درست نشده است. لیتوانی فقط به حق دیرینه خود عمل می کند..."

پانشاری رهبران کنونی لیتوانی بر تصمیم خود در اعلام جدائی و همینطور موضع دولت مرکزی شوروی مبنی بر یکجانبه و فیر قانونی بودن تصمیم پارلمان لیتوانی مسئله لیتوانی را همچنان در حالت لاینحل باقی گذاشته است.

اعلام استقلال لیتوانی برای اتحاد شوروی تنها در یک جمهوری کوچک کرانه دریای بالتیک خلاصه نمی شود. بلکه مسئله تمام جمهوریهای کرانه بالتیک و تمام جمهوریهای اتحاد شوروی است. هر تصمیمی برای لیتوانی تصمیمی است برای ۱۵ جمهوری شوروی و برای سرنوشت اتحاد شوروی. این مسئله نه تنها با موجودیت اتحاد جماهیر شوروی ارتباط دارد بلکه هرگونه تلاش برای حل یکجانبه و نوری آن می تواند به یک رشته مسائل حاد و بفرنج بین المللی در زمینه تعدید تقسیم مرزها و انبوهی از ادعاهای ارضی منجر شود که نه تنها بسود کسی نیست بلکه بزبان صلح و ثبات منطقه و جهان عمل خواهد کرد و همین امر یکی از دلایل عدم برخورداری رهبران لیتوانی از حمایت جدی بین المللی برای جدائی از اتحاد شوروی است.

دلیل دیگر عدم پشتیبانی کشورهای خارجی از جدائی لیتوانی از اتحاد شوروی را باید در سیاست خارجی اتحاد شوروی دید. شوروی در سیاست خارجی خود با احترام به انتخاب و منافع دیگران و تلاش در کاستن از تنش ها و انسانی کردن مناسبات بین جهانی در جهت تحکیم صلح جهانی، پشتیبانی تقریباً تمام کشورهای جهان را بدست آورده است و طبیعتاً رهبران لیتوانی از این زاویه در موقعیت دشواری برای کسب حمایت بین المللی قرار دارند. همین رقم موضع تند اولیه دولت کانادا در قبال دولت شوروی و موضع دو پهلوی ایالات متحده آمریکا، هیچ کشوری حاضر به شناسایی لیتوانی بعنوان دولت مستقل جدائی از اتحاد شوروی نشد. آمریکا گرچه خواهان جدائی لیتوانی از ترکیب اتحاد شوروی است و کاخ سفید از این

بابت زیر فشار محافل افراطی حاکمه آمریکا قرار دارد، اما تاکنون جدائی لیتوانی را بر سمیت نشانخته است و اخیراً نیز جرج بوش در دیدار خود با وزیر خارجه شوروی ضرورت رفراندوم در لیتوانی برای جدا شدن آن جمهوری از شوروی پذیرفته است. با اینحال واکنش آمریکا و متحدانش در برابر لیتوانی ویژه است. آنها کوچکترین عکس العمل شوروی در لیتوانی را با حساسیت بسیار زیر نظر دارند و در مقابل آن سریعاً واکنش نشان می دهند. در حالیکه در مورد باکو، دوشنبه و حتی تفلیس و ایروان آنها با حساسیت بسیار کمتری برخورد کرده اند. در مجموع قرب سیاست اعمال حداکثر فشار ممکن بر مسکو را دنبال می کند. اما این حداکثر در وضع فعلی کاملاً محدود است زیرا اقرب و در مجموع تمام دنیا به هیچ وجه مایل نیست نوسازی و گارباچف قربانی فشار مائی شوند که برای جدا کردن لیتوانی یا هر جای دیگر از شوروی

اعمال میشود. جامعه بشری در مجموع با حساسیت و هلاقه مندی بیشتری نسبت به لیتوانی تحولات در جامعه شوروی و آنچه که در آن کشور تحت عنوان "پرسترویکا" در جریان است دنبال می کند. جهان در پیشرفت موفقیت آمیز پرسترویکا چه در سیمای درونی آن و چه در هر صه بین المللی ذینفع است و طبعاً به مسئله لیتوانی و دیگر مسائل مبتلا به جامعه کنونی شوروی بیفتر از این زاویه نگاه می کند. در این برخورد هیچگونه بدخواهی و یا حتی بی توجهی نسبت به منافع و سرنوشت خلق لیتوانی وجود ندارد. آئینه روشن خلق لیتوانی و همینطور دیگر خلقهای تشکیل دهنده اتحاد شوروی بطور قطع با پیشرفت موفقیت آمیز پرسترویکا پیوند تنگاتنگ دارد. پارلمان لیتوانی نیز اگر به منافع خلق لیتوانی وفادار است نمی تواند به سرنوشت دموکراسی در تمام شوروی، منافع و امنیت دیگر خلقهای ساکن شوروی و صلح و ثبات جهان بی توجه باشد.

دولت شوروی بر این نظر است که در باره استقلال لیتوانی با ادامه عضویت آن در اتحاد جمهوریهای ۱۵ گانه شوروی، خود مردم ساکن جمهوری از طریق رفراندوم عمومی تصمیم بگیرند. مسکو در نظر دارد که چنانچه رای بر استقلال باشد، این رای طی یک پروسه زمانی معین یا در نظر گرفتن منافع همه جمهوریهای داخل در اتحاد جماهیر شوروی تحقق یابد.

بهر حال راه حل قابل قبول و قابل دفاع در قبال مسئله لیتوانی از یک سو همانا مذاکره است که پارلمان لیتوانی و برخی دول قریبی روی ضرورت آن تکیه می کنند و از سوی دیگر مراجعه به آرای عمومی مردم و تصمیم گیری بر اساس اکثریت قاطع آرا است. راه حل که مقامات دولت شوروی، بخشی از محافل جمهوری و نیز تاحد معینی در فرب آنرا پیش می کشند، برای تصمیم گیری در باره سرنوشت یک خلق البته که مذاکره بین رهبران بسیار ضروری و اجتناب ناپذیر است. امتناع از مذاکره جز موانع کردن راه خشنوت هیچ معنای دیگری ندارد. اما مذاکره بین رهبران نباید جایگزین حق تصمیم گیری مردم شود. هدف مذاکره باید باز کردن راه برای مراجعه به آرای عمومی و تفویض حق تصمیم گیری به خلقی باشد که سرنوشتش

خطر جنگی دیگر بر سر ...

بقیه از صفحه آخر

ولی حکام کشمیر خواستار پیوستن به هند شده و توای هند را به کمک طلبیدند. پس از پایان جنگ در سال ۱۹۴۹ خطاتش بس بین هند و پاکستان معین شد که بر اساس آن بخشی از کشمیر در قلمرو پاکستان قرار گرفت و قسمت اعظم کشمیر در خاک هندوستان باقی ماند. در سالهای بعد طی موافقت نامه هایی بین حکام محلی و دولت مرکزی هند، این منطقه تحت عنوان "ایالت جامو و کشمیر" جزئی از فدراسیون هند محسوب گردید. رای مجلس موسسان این ایالت در سال ۱۹۵۶ که همین امر را بصورت ماده ای در قانون اساسی ایالت به تصویب رساند از نظر دولت هند مفهوم حکم قطعی مردم این منطقه در پیوستن به هندوستان تلقی گردید. لیکن دولت پاکستان بر این مساله اعتراض نموده خواهان برگزاری رفراندوم در کشمیر شد.

هلیتر تم طرح مکرر مساله کشمیر در سازمان ملل و در مذاکرات دو جانبه هند و پاکستان، در سال ۱۹۶۵ در گیری نظامی مجددی بین دو کشور صورت گرفت که به کوشش اتحاد شوروی فرو نشانده شد. این بار نیز توافقات نتیجه نیافته و منجر به سومین جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ می شود. بالاخره طی قرار دادی که در سال ۱۹۷۲ در سیلوا به امضاء رسید دو کشور متعهد شدند که اختلافات خود را از طریق مسالمت آمیز حل و فصل نمایند و خط کنترل تازه ای نیز به موازات خط آتش بس قبلی در کشمیر تعیین گردید.

اما چنانچه مشاهده می شود، پس از سالیان دراز ریشه اختلاف همچنان باقی مانده و هفرتی جنگ بار دیگر ظاهر گشته است.

* بفرنجی های مساله:

گذشته از کشمکشهای خونین هند و پاکستان بر سر تسلط بر جامو و کشمیر، واقعیت آنست که خواستار جدائی از هند پیوستن به کشور پاکستان از همان ابتدا به نسبتی در میان ساکنین این منطقه همدتا مسلمان نشین وجود داشته است. این امر زمینه ای بود که دولت پاکستان

موضوع منازعه است.

آخرین تحولات

روز ۲۴ نور دین ماه رئیس جمهور شوروی دو روز به پارلمان لیتوانی فرصت داد که تصمیم خود مبنی بر استقلال را پس بگیرد. در فیر اینصورت با واکنش قطع ارسال مواد خام و کالاهای مورد نیاز جمهوری روبرو خواهد بود. از ۲۸ فروردین ماه صدور گاز طبیعی و نفت خام بمیزان ۸۵ درصد کاهش یافت و ارسال برخی محصولات اساسی دیگر نیز یا قطع و یا بشدت کاهش یافت. این تحول هم در قرب و هم در لیتوانی پی آمدهای مهم داشته است. جرج بوش اعلام کرد اقدام شوروی در قطع ارسال مواد خام و سایر کالاها به لیتوانی روی روابط آمریکا و شوروی اثر خواهد گذاشت. اما نتایج نظر خواهی مخالفت مردم آمریکا را با این برخورد نشان داد. پرزدکونیار مساله لیتوانی را مساله داخلی شوروی دانسته و خواهان عدم مداخله شده است.

صواره دعای و تحریکات خود را در رابطه با این منطقه دنبال نماید، بویژه آنکه بخشی از دره کشمیر هم در قلمرو پاکستان قرار گرفت. دولت هندی این سالیان نتوانست با پیشبرد سیاستهای موثر، مسایل و خواستهای ملی و استقلال خواهانه آنان را پاسخگو باشد به علاوه تاثیر همومی موج بنیاد گرای اسلامی و تشدید تمایلات افراطی مذهبی که در سالهای اخیر در برخی کشورها رشد یافته است نیز، عامل مهمی در تشدید ناآرامی های منطقه ایست و زمینه بهره گیری مجدد پاکستان و اعمال فشار مجدد آنرا فراهم آورده است.

روئی کار آمدن دولت وی پی. سینگ تلاشهای صورت گرفت تا تشنجات موجود میان هندو ها و مسلمانان این کشور و از جمله ناراضی رهبران ملی و مذهبی در ایالت جامو و کشمیر تخفیف یابد. اما دولت پاکستان تحریکات و مداخلات خود را بیش از پیش تشدید کرد. این کشور برای آموزش نیروهای ضد دولتی هند از دو گامی در داخل پاکستان ایجاد کرده و گروه های جدایی طلب جامو و کشمیر را یاری می دهد. پاکستان برای سرپوش گذاشتن بر مشکلات داخلی خود لازم می بیند دست به دامان موازات خارجی باشد. شکست بسیاری از سیاستهای نظامیان پاکستان در رابطه با افغانستان برای بهره گیری از تضادهای داخلی این کشور آنان را قریب می کند که این بار بر تضادهای داخلی هند بویژه در منطقه پنجاب و کشمیر سرمایه گذاری کنند.

حکام جمهوری اسلامی ایران نیز تحت عنوان دفاع از "نهضت اسلامی" و "استقلال مردم مسلمان کشمیر" با ولع و طمع بسیار از افراطیون مذهبی و جریانات جدایی طلب این منطقه حمایت بعمل می آورند. و این در حالی است که رژیم خود جنبش خلقهای کرد، بلوچ، ترکمن و... کشور ما را که تنها خواهان خود مختاری هستند به وحشیانه ترین شکلی سرکوب می کند. مواضع جمهوری اسلامی در قبال مساله جامو و کشمیر نیز بجای اینکه کمکی باشد برای پایان بخشیدن به خونریزی و حل مشکل مردم رنجیده این منطقه می کوشد جنگ مذهبی را دامن زند و بنام اسلام خواهی بر کوره خصومت کینه و نفرت در مردم منطقه از یکدیگر بدمد هم اکنون تشنجات میان دو کشور هند و پاکستان به گونه ای دامنه میگذرد که اگر تدبیری موثر جهت جستجوی راه حل سیاسی موازات صورت نگیرد، آتش جنگ می تواند بسادگی برپا گردد. تردیدی نیست که شعله ور شدن جنگ دیگری میان هند و پاکستان فقط فجاج بیشتری را ببار می آورد بی آنکه هیچ یک از مسائلی که تاکنون موجب سه جنگ شده است راحل نماید. اختلافات کهنه میان دو کشور تنها از طریق گفتگو می تواند حل و فصل شود و امکان پایان دادن به سالها تشنج در جامو و کشمیر و دستیابی مردم این سرزمین به خواستهایشان را فراهم آورد.

یک تلاش بین المللی تازه، بویژه با حمایت قدرت های بزرگ و با مشارکت فعال طرفین منازعه برای آغاز مجدد مذاکرات حائز ضرورت و توریست جدی است. جای آنست که دبیر کل سازمان ملل متحد در این منطقه بحرانی نیز نقشی صلح آفرین بر عمده گیرد.

خطر جنگی دیگر بر سر جامو و کشمیر

مسئله لیتوانی،

مذاکره، همه پرسشی و زمان می طلبد

ایالت جامو و کشمیر هند، منطقه‌ای که سالهاست در آتش کشاکشهای قومی و جدایی خواهانه می سوزد و تاکنون سه بار هند و پاکستان بر سر آن جنگ در افتاده‌اند، در پی ماهها ناآرامی اینک وضع بشدت متشنجی یافته و خطر جنگ دیگری بین دو کشور دامن گرفته است.

* سیر رویدادها:

وی پی سینگ، نخست وزیر هند در روز ۲۱ فروردین طی سخنانی در پارلمان هند به پاکستان هشدار داد که در قبال دامن زدن به امساعات جدی خواهی در کشمیر هند، بهای گزافی خواهد پرداخت. وی از مردم هند خواست از نظر روانی برای جنگ آماده شوند. در همین حال حمایت دولت پاکستان از جدایی خواهان جامو و کشمیر بشدت ادامه دارد. چندی پیش ارتش پاکستان مانووری با نام "ضربه مومن" برای آمادگی جنگی که برابر هندوستان به اجرا در آورد. اخیراً هم خانم "بی نظیر بوتو" نخست وزیر پاکستان گفته است که "پاکستان حاضر است بر سر مساله کشمیر هزار سال بچنگد" و بلاخره در روزهای گذشته گزارشات نگران کننده‌ای نیز از درگیریهای پراکنده مرزی بین سربازان هند و پاکستان مخابره گردیده و انتقال و استقرار نیروها در مناطق نزدیک به مرز آغاز شده است.

این تهدیدها و برخوردهای زمانی صورت گرفته و گسترش می یابد که نا آرامیهای جامو و کشمیر که تاکنون بسیاری کشته و مجروح بر جای گذاشته، ابعاد تازه‌ای یافته است. گروهی جدایی خواه بنام "جبهه آزادیبخش جامو و

کشمیر" که علیه قوای دولتی به عملیات مسلحانه مبادرت می ورزد سه نفر از افراد سرشناس شهر را که اخیراً ربوده بود، به قتل رسانیده است. در ادامه این جریان در نقاط مختلف شهر "سری ناگار" مرکز تابستانی این ایالت انفجارهایی نیز صورت پذیرفت که گفته می شود توسط گروهی تحت عنوان مجاهدین جامو و کشمیر انجام گرفته است. دولت هند در منطقه وضع فوق العاده و حکومت نظامی با مقررات منع عبور و مرور ۲۴ ساعته اعلام کرده و آن را بمدت ۱۱ روز بدون وقفه ادامه داد. دولت هند برای جستجوی افراد مسلح جستجوی خانه بخانه وسیعی را با اتکاب به مقررات منع رفت و آمد آغاز کرده است. این مقررات، مردم را از لحاظ تعقیب مایحتاج زندگی و خدمات پزشکی و غیره بشدت در مضیقه قرار داد. در همین حال دولت هند اعلام کرده است که ۵ سازمان افراطی طرفدار جدائی غیر قانونی و فعالیت آنها ممنوع است. اینها همه حاکی از آنست که اوضاع در منطقه جامو و کشمیر بشدت بحرانی است و خطر برخوردهای خونین داخلی و بین دو دولت هند و پاکستان بشدت افزایش یافته است.

* سابقه تاریخی:

از سال ۱۹۴۷ که در جریان تشکیل کشور پاکستان، شبه قاره هند به دو کشور هندوستان و پاکستان تقسیم شد، منطقه سرسبز و زیبا و حاصلخیز کشمیر مورد منازعه دو کشور بود. حکومت پاکستان بلافاصله پس از تاسیس خود اقدام به تهاجم نظامی برای تسخیر کشمیر کرد. ۱۵ ص

ماه گذشته پارلمان لیتوانی جدائی کامل این جمهوری را از اتحاد جماهیر شوروی تصویب و اعلام کرد. پارلمان جدیدالتاسیس لیتوانی که ۷۵ درصد کرسیهای نمایندگی آن متعلق به "جبهه خلق" (سایودیس) است از دولت شوروی خواست ارتش خود را از این جمهوری فراخوانده و بر اساس موازین و حقوق بین المللی باین جمهوری بعنوان یک دولت مستقل وارد مذاکره شود. با این تصمیم پارلمان لیتوانی، مسئله لیتوانی و بطور کلی مسئله جمهوریهائی کرانه بالٹیک اتحاد شوروی وارد مرحله حاد و حساس هم برای این جمهوریها هم برای اتحاد شوروی شد. هم اکنون این مسئله حادثترین و بغرنجترین مسئله پیش پای میخائیل گارباچف اولین رئیس جمهوری شوروی است.

اولین برخورد دولت شوروی در قبال تصمیم پارلمان لیتوانی، موضع "کنگره نمایندگان خلق" شوروی بود که طی قطعنامه‌ای اعلام کرد: "ضمن تایید حق هر جمهوری برای خروج از ادانه از ترکیب اتحاد جماهیر شوروی (مطابق ماده ۷۲ قانون اساسی)، تا تصویب قانون و مقررات مربوطه خروج از اتحاد شوروی، تصمیم یکجانبه پارلمان لیتوانی را که مقایر مواد ۷۴ و ۷۵ قانون اساسی اتحاد شوروی است معتبر نمی شناسد." کنگره نمایندگان خلق که هم اکنون عالیترین ارگان قدرت در اتحاد شوروی بحساب می آید، همچنین رئیس

جمهور و دولت را موظف کرد تا از دستیابی به راه حل قابل قبول در باره مسئله لیتوانی، با اتخاذ تدابیر مناسب از حقوق برابر همه شهروندان ساکن لیتوانی و نیز از حقوق و منافع اتحاد جماهیر شوروی در این جمهوری دفاع نمایند.

رهبران لیتوانی بدنبال اعلام جدائی خواستار شناسائی این جمهوری بعنوان دولت مستقل از سوی کشورهای خارجی شدند. کشورهای خارجی از شناسائی لیتوانی بعنوان دولت مستقل مجزا از اتحاد شوروی سرباز زده و خواستار حل و فصل مسالمت آمیز مسئله از طریق مذاکره و گفتگو شدند.

دولت شوروی در اجرای مصوبه کنگره نمایندگان خلق دست به اقداماتی چون کنترل دوایر و موسسات مهم دولتی، راه آهن و تاسیسات بندری و نیروگاهها در لیتوانی و پایتخت آن جمهوری "ویلنوس" زد که با مخالفت و واکنش رهبری لیتوانی روبرو شد. این کنش واکنشها اوضاع را در لیتوانی بیش از پیش متشنج کرد.

چند روز بعد میخائیل گارباچف رئیس جمهور شوروی در پیامی خطاب به مردم لیتوانی گفت: "تلاش رهبران کنونی لیتوانی برای قطع یکسایه روابط این جمهوری با اتحاد شوروی و تاکتیک اقدامات یکجانبه و اولتیماتوم واری که آنها در پیش گرفته‌اند زندگی هادی و امنیت همه مردم جمهوری سوسی و ۱۵ ص

فاجعه هرات تجلی یاس و کینه‌های کور

هملی کرده است بعد از کودتای تافر جام ژنرال تنی این حادثه و توطئه مهم دیگری است که در این مدت کوتاه حکمتیار در آن مشارکت داشته است. شکست کودتای یک ماه و نیم پیش تنی که با دستگیری و پشتیبانی گلبدین برنامه ریزی و اجرا شد و تسلیم تعداد کثیری از افراد و نیروهای وی و شرکت آنان در روند مصالحه ملی خشم حیوانی گلبدین را برانگیخت. گلبدین با این یورش و کشتار با هدف ممانعت از تسلیم آنان سببیت و کینه توزی بی امان خود را علیه پایان گیری جنگ و برقراری آرامش در افغانستان در معرض تضاد مردم بلاکشیده افغانستان گذاشت.

در جریان پیوستن گروه کثیری از نیروهای مخالف دولت افغانستان به مشی مصالحه ملی که تعداد آنها به بیش از ده هزار تن می رسیده، حمله خانگی رانه‌ای به مراسم پیوستن و تحویل سلاحها در شهر هرات، صورت گرفت که طی آن یکی از ژنرالهای ارشد ارتش افغانستان ژنرال جلال رزمنده معاون وزارت امنیت دولتی و ریاست اداره پنجم این وزارتخانه به قتل رسید. در این یورش ناچوانبردانه دو تن از سرکردگان نیروهای مسلح که قصد تسلیم داشتند و هدهای دیگر نیز کشته شدند. گفته میشود تسلیم شدگان از گروه گلبدین حکمتیار بودند و نقشه حمله خانگی رانه را نیز گروه مزبور طراحی و

رژیم ترکیه علیه جنبش ملی خلق کرد

خلق کرد ساکن کشورهای ایران و عراق و... تحمل می کنند. رژیمهای این کشورها بجای پاسخ به مطالبه بر حق ملی شان خصومت با این خلق رنج دیده را در کشورهای خود دامن می زنند به کشتار جمعی آنان متوسل می شوند و نیروهای سیاسی آن را تحت تعقیب و بازداشت و اعدام قرار می دهند.

در سرکوب جنبش کرد در ترکیه هم رژیم اسلامی و هم رژیم صدام به دولت ترکیه وسیعاً کمک می کنند. برخلاف جنبش کرد در ایران و در عراق که تضادهای دو دولت مانع از ممدستی آنان برای سرکوب و خفه کردن جنبش ملی است. برای سرکوب و خفه کردن جنبش ملی، بین رژیم ترکیه و صدام و نیز با رژیم ایران همکاری و حتی عملیات نظامی مشترک وجود دارد. رژیم صدام و رژیم اوزال با امضای قراردادی موافقت کرده اند که ارتش هر کشور برای سرکوب مبارزان کرد حق عبور از مرز یکدیگر و عملیات نظامی در خاک طرف مقابل را داشته باشند.

اما هلیرقم همه این سرکوبگریها و خلق کرد ترکیه در دورنچ مشترکی با

خبرگزاریها گزارش کردند که نیروهای دولتی رژیم ترکیه ۲۹ نفر از مبارزان خلق کرد را در یک یورش سبعانه به مناطق کردنشین واقع در جنوب شرقی این کشور به قتل رساندند. این بزرگترین کشتار مبارزان کرد توسط ارتش ترکیه است. طی ماههای اخیر در چندین یورش فاشیستی دیگر رژیم حاکم بر ترکیه هده دیگری از مردم کردستان ترکیه را بشهادت رسانیده است. از جمله آخرین آنها کشتار غیر نظامی از جمله ۴ معلم روستائی در یک ناحیه کردنشین در جنوب شرقی ترکیه است. رژیم حاکم بر ترکیه طی سالهای اخیر با در پیش گرفتن و شدت دادن به سیاست ضد کردی خود سراسر منطقه کردستان ترکیه را عملاً تحت حکومت نظامی قرار داده و با بمباران روستاها، انباشتن زندانها، با جستجوی خانه به خانه کوشیده است جنبش ملی کردهای ترکیه را نابود و صدای آن را خاموش کند. عملیات دولت ترکیه تاکنون به مرگ هزاران نفر و بازداشت و شکنجه دهها هزار منجر شده است. خلق کرد ترکیه در دورنچ مشترکی با

KAR		NO: 75 , APR 1990	
حساب بانکی:		آدرس:	
AUSTRIA - WIEN		Pf. 10	
BAWAG		1091 WIEN	
NR. 02910701-650		AUSTRIA	
DR. GERTRAUD ARTNER			

پیروز باد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی